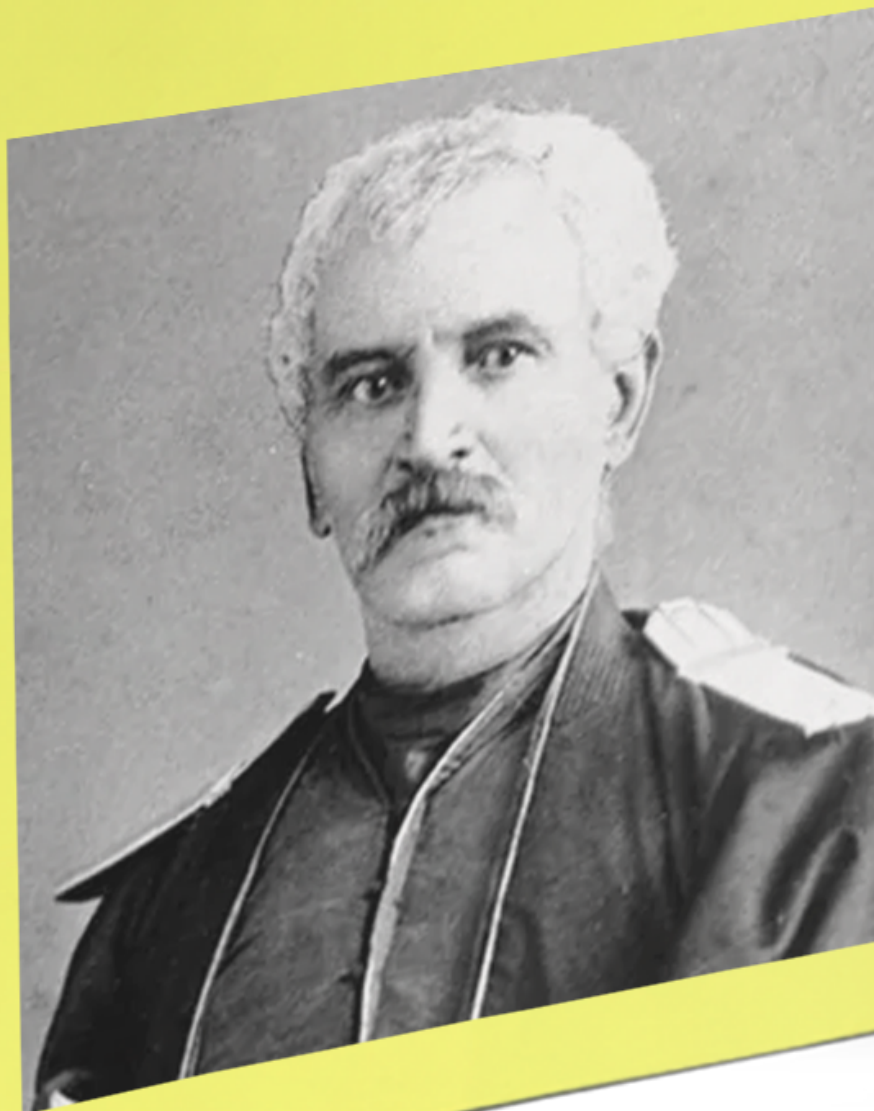


اندیشه‌های
میرزا فتح‌علی آخوندزاده

نوشته
دکتر فریدون آدمیت





اندیشه‌های
میرزا فتح‌علی آخوندزاده

نویسنده
دکتر فریدون آدمیت

اندیشه‌های
میرزا فتح‌علی آخوندزاده

دکتر فریدون آدمیت



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فریدون آدیت
اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده

LIFE AND THOUGHT
OF

MIRZA FATHALI AKHUND - ZADEH
1812 - 1878

a contribution to the history of the
Iranian liberal ideas

BY
FEREYDOUN ADAMIYAT, Ph. D.

چاپ اول: تیرماه ۱۳۴۹ - تهران
چاپ و صحافی: چاپخانه بیستون‌تجم شهرپور، تعداد ۳۳۰۰ نسخه
حق چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است
شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۸۴ به تاریخ ۱۳۴۹/۴/۲۰

بنام خداوند جهان و فرد

کتاب حاضر در تحلیل، معرفی و تقویت آثار، و گوهر اندیشه های متفکر و ترقی خواه بزرگ ایران سیرزا فتحعلی آخوندزاده- اثری لرحمند و بلند پایه است استاد فریدون آدمیت در روزگاری که فضای روشنفکری ایران از یک سو به سنت، رادیکالیسم، سهل اندیشی و غرب زدگی منفرط منقاد بود و از سوی دیگر به حلقه‌های استبداد به بررسی تحلیل و معرفی آثار و اندیشه های پیش آهنگان روشنفکری و ترقی خواهی ایران پرداخته است.

به حقیقت میتوان گفت که فریدون آدمیت با تالیف و نشر این آثار، با یک نیر به نشان رده است بحث آنکه او با تحلیل های عالمانه و موشکافانه خود رنگ بدراس از آن آثار زنده و بدلها حیاتی تازه و دینامیک بخشیده است هر یک از آثار آدمیت -بالاستقلال- از دیدگاه نقد اجتماعی، سیاسی و تاریخی، آثاری مهم و لرحمندند.

دو دیگر آنکه آدمیت با ارائه این آثار به استبداد حاکم هر چند به تعریض- به تضییع حقوق ملت ایران و هیا و هدر دادن تلاش پیشینیان جهت حصول آزادی، دموکراسی و حاکمیت ملی و قانونمندی هشدار داده است.

سه دیگر آنکه در روزگار مطرح شدن اندیشه های اسلامی به عنوان راه حل بیرون رفت از بن سنت استبداد -آدمیت- با تدقیق در اندیشه و عملکردهای روحانیون نهضت مشروطه، ماهیت ارتجاعی آنها را به وضوح ظاهر ساخته است.

سده ما آثار فریدون آدمیت آشنا سوادم و فریب سی و نو سال پیش وقتی ایران را ترک می کردم، جز نیمی از او نسیده بودم.

چند سال پیش کتاب «اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده» به دستم افتاد پس از مطالعه یکی دو فصل از کتاب، خود را در محضر استادی عربی و ژرف اندیش احساس نمودم که حاکمیت و انحراف خود بر تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران عصر جدید را با دلسوزی پدرانه و انصاف حکمله بر زبان و قلم جاری می کند.

با پایان یافتن مطالعه کتاب این فکر در من قوت گرفت که این اثر گرانباه را تجدید چاپ نموده و در دسترس هموطنان ایران دوست قرار دهم.

در این میانه با استادی فرزانه از مدرسین دانشگاه های بیرون مرز گفتگو آشنایی نصیب شد و ضمن گفتگو در باب فریدون آدمیت از ایشان شنیدم که پس از چاپ و انتشار این کتاب به سال ۱۹۴۹، شریعت پناهان مکتلا دست بر سر زنان نزد پادشاه سابق ایران رفته، فریاد و الاطاس را داده اند.

این مرحوم معذور هم که وحسن از احمد کمر از ولستگی اش به عرب سود، دستور جلوگیری از ادغام
انتشار کتاب را صادر کرده است
اشماع این سخنان اندیشه و جوب چاپ و انتشار این کتاب را قوتی مصاعف بخشید اما مشکلات عدیده
بورژه مشکل مالی سد راه بود
تا آنکه معلوم شد دوست فرزانه گرمی، آقای بهروز شیردل، که دست یابی به این کتاب و سایر آثار امنیت
در سابه لطف و عنایت ایشان مبسر شده بود، در امر چاپ کتاب صاحب تجربه بوده و اخیراً مطبعه ای را
در شهر رسیدا سلمان خنده اند
وقتی موضوع را با ایشان در میان نهادم بدون تأمل و با نزر گولری تمام بدیرای این زحمت شدند و کار
چاپ را به پایلین بردند
به فرار موع، استاد فریدون امنیت پس از مصتب بسیار و مصنفهای بی شمار که از سوی طلوم و
جهول دستگاه لرنجلی حاکم تحمل سمجند، اجباراً عزلت گزیده و خزان عمر پر بار خود را به ابد بهار پر
شکوفه آزادی ملت ایران در سکون و سکوت می گذرانند
امیدواریم چاپ و نشر این اثر، لحظه ای هر چند کوتاه- از روزگار پر درد و رنج این محقق بزرگ را به
شادی تبدیل نماید

بهرام مشیری

جولای ۲۰۰۵ میلادی

لس آنجلس- کالیفرنیا

فهرست

پیشگفتار
نشانه‌های اختصاری

۱. زندگی و آثار
۹
خانواده و تربیت، تحول فکری و عوامل آن، در خدمت ترجمانی، یاران و همفکران، آثار او.
۲. نمایشنامه‌نویسی: انتقاد اجتماعی
۳۲
بنیانگذار ادبیات جدید، محیط ادبی و اجتماعی، شش نمایشنامه و یک داستان، فلسفه رئالیسم ادبی، «فن‌گریته‌گاه»، اصول تأثرنویسی و انتقاد بر نمایشنامه‌های میرزا آقای تبریزی.
۳. اصلاح و تغییر خط: ابزار ترقی
۶۹
اندیشه اصلاح خط و تغییر الفبا، وجهه نظر او، تعلیمات عمومی اجباری، سفر استانبول و گفت‌وگو در جمعیت علمی عثمانی، کوشش در راه تغییر خط، همکاری میرزا ملکم‌خان، نامه شارل میسر، انتقاد بر تنظیمات عثمانی و اصلاحات میرزا حسین‌خان شیرالدوله.
۴. اندیشه سیاسی
۱۰۹
۱. ناسیونالیسم:
جلال‌الدین میرزا و آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ریشه تاریخی ناسیونالیسم ایرانی، مذهب ناسیونالیسم جدید، هشجاری تاریخی و شیفتگی به ایران باستانی، وجهه نظر ضد تازی، پیدایش دولت ملی.
۲. مشروطیت و حکومت قانون:
۱۳۶
انتقاد بر دستگاه استبدادی، حقوق طبیعی فرد، مساوات مالی، بیام

افلاک، آشفتگی فکری اندیشه‌گرایان جدید اسلامی، انتقاد بررساله
«بیک کلمه»، ناسازگاری مشروطیت غربی با شریعت، تفکیک سیاست
از دیانت، حکومت قانون عقلی عرفی، دوگانگی ملت و دولت، شرایط
تأسیس نظام مشروطیت.

۵. تعقل فلسفی

۱. اصالت مادی و حکومت عقل: ۱۷۲
تفکر علمی انتقادی، مذهب مادی، در نمی واجب و صانع مدبر، رأی
حکیم هیوم، در انکار روح مجرد، ابطال اوهم‌پرستی، پایه عقلی
اخلاق، اصالت عقل.

۲. اصلاح دین: «پرتستان‌تیم اسلامی» ۱۸۶
تأثیر باکل و رنان، نقد ادیان، شکلیابی در عقاید ناموافق، دین و
اجتماع، علم و دیانت، زبده‌ادیان، اسلام و پیمبر عربی، تمصب و ظلمت
روحانی، پیشوای آزاداندیش اسماعیلی، آزادی و حقوق اجتماعی زن،
پیام اصلاح دین، انتقاد جلال‌الدوله بر گفتار کمال‌الدوله، تلاش در نشر
کتاب کمال‌الدوله.

۳. نقد تاریخ و ادب ۲۳۸
درسنت تاریخ‌نویسی، علت و معلول در تاریخ، ایرادنامه بر روضه‌المنقذ
ناصری، نقد شعر، فن روزنامه‌نگاری، انتقاد بر شعر سروش اصفهانی،
تحلیلی از مثنوی مولوی.

ضمیمه:

۱. مثل حکیم سپسوند ۲۶۵
۲. چند شعر انتقادی ۲۷۲
منابع ۲۸۱
فهرست نام‌کسان ۲۸۴
فهرست واژه‌ها و اصطلاحات ۲۸۸

نشانه‌های اختصاری:

آثار = آثار آخوندآف، جلد دوم، آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی،
بادکوبه ۱۹۶۱.

نامه‌ها = الفبای جدید و مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندآف، بادکوبه
۱۹۶۳.

ملحقات = ملحقات مکتوبات کمال‌النوله، ضمیمه آثار سیاسی و
اجتماعی و فلسفی آخوندآف، بادکوبه ۱۹۶۱.

ملی = کتابخانه ملی ایران.

زندگی و آثار

میرزا فتحعلی در خانواده طبقة متوسطی از آذربایجان پرورش یافت؛ پدرش تبریزی، جدش رشتی، و مادرش مراغه‌ای است. به بیان خودش نژادش از «پارسیان» است، خودش از ملت ایران، وطنش ایران زمین است.

میرزا فتحعلی پسر میرزا محمد تقی پسر حاجی احمد است. می‌گوید: «جدم حاجی احمد از رشت آمده در آذربایجان توطن اختیار کرد.»^۱ پدر میرزا فتحعلی به روزگار ولیعهدی عباس میرزا و نایب‌السلطنگی او در آذربایجان، کدخدای قصبه «خامنه» از محال تبریز بود. «رتق و فتق جمیع امورات ملکیه آن قصبه به ضمیمه پاره‌ای دهات دیگر از طرف امنای دولت ایران فقط به معظم‌الیه باوظیفه معینه مرجوع و محول می‌بود.»^۲ میرزا محمد تقی در ۱۲۲۷ از کدخدایی خامنه برکنار شد، به قصد بازرگانی به شهر شکی از بلاد قفقاز (که هنوز به تسخیر روس در نیامده بود و خاک دولت ایران بود)

۱- نامه‌ها، ص ۲۴۹.

۲- شهادتنامه اهالی خامنه، نامه‌ها، ص ۳۵۸.

رهسپار گشت. حاکم شکی جمفرقلی خان خویی از او حمایت داشت، تجارتش رونق یافت. در آنجا «نعناع» خانم برادرزاده آخوند حاجی علی اصغر را به زنی گرفت. میرزافتحعلی در «نوخه» از محلات شکی در ۱۲۲۸ (۱۸۱۲) بدنیآ آمد. مادرش از طایفه مقدم مراغه است. پسر از دو سال میرزا محمدتقی بازن و فرزندش میرزافتحعلی از شکی به تبریز باز گشتند. او از سابق زن دیگری هم داشت؛ زنان باهم ناسازگار بودند. مادر میرزافتحعلی از شوهرش جدا شد، دست پسرش را گرفت و به قریه مشکین از توابع اردبیل نزد عموی خود آخوند حاجی علی اصغر رفت. میرزافتحعلی هفت ساله بود و تا سیزده سالگی در اردبیل و میان ایلات قراداغ گذراند. آخوند علی اصغر اهل علم و ادب بود، میرزافتحعلی را به فرزندپندیری پذیرفت، و او به «حاجی علی اصغر اوغلی» شناخته گردید. عنوان «آخوندزاده» از همین بابت به او نهاده شد. این خود نکته‌ای است که او همه جا در نامه‌های خصوصی و آثارش (اعم از فارسی و عربی و ترکی و روسی) «میرزا فتحعلی» و یا «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، و گاه با حذف «دال» به تلفظ «آخوندزاده» امضا می‌کند نه «آخوند اوف». یعنی شهرت درست دقیق او همان «آخوندزاده» است که در ترجمه آثارش به زبانهای فرانسوی و آلمانی و انگلیسی نیز می‌خوانیم.^۲

در ۱۲۴۱. آخوند علی اصغر همراه عباس میرزا نایب‌السلطنه به شهر گنجه قفقاز رفت. میرزافتحعلی و مادر او را نیز با خود برد. به گفته میرزافتحعلی: «یک سال قبل از جنگ پامسکوویچ بانایب‌السلطنه رضوان آرامگاه

۳- عنوان «آخوند اوف» چیز تلزماي است که در سالهای اخیر نویسندگان تفلیزی و شوروی به او دادماند.

به این طرف ارس» هجرت کردیم. ۴ سال بعد جنگ ایران و روس در گرفت - اموال آنان به تاراج رفت و «مفلس» گشتند. چندی نگذشت که آخوند علی اصغر روانه نوخه (شکی) شد. در آنجا مقیم گردید. حالا میرزا فتحعلی هفده سال داشت. نوخه زادگاهش مرکز تجارت و صنعت ابریشم بود، اهل آنجا مانند آذربایجان شیعی مذهب و متعصب بودند. یادبودهای نوجوانی خود را از آیین و مراسم مذهبی شیعیان هیچگاه از یاد نبرد.

میرزا فتحعلی از آموزش و پرورش مرهبی دانایی برخوردار بود.

گرچه به کودکی از سرپرستی پدر محروم گشت، از مهر مادر و محبت و تربیت عموی مادرش بهره مند بود. آخوند علی اصغر را «پدر ثانی» خود می خواند و به نیکی و احترام یاد می کند. میرزا فتحعلی به رسم آن روزگار سواد پیدا کردن را با خواندن قرآن در مکتب خانه قریه مشکین اردبیل در هفت سالگی شروع کرد. اما گریزپا بود؛ به هر گوشه ای پنهان می شد که به مکتب نرود. «به هر قسم شغل شاق راضی می بودم به شرطی که از خواندن خلاص شوم.»^۵ آخوند علی اصغر مرد عاقلی بود، بامهربانی رفتار کرد و خود به تعلیم پسر خوانده اش همت گماشت؛ هر اس درس خواندن را از دل او زدود. پس از درس قرآن به گلستان و مقامات پرداخت، و به دنبال آن ادبیات فارسی و عربی خواند. به تکلم عربی مانند طلاب لزگی داغستان نیز توانا شد.

در ۱۲۴۷ آخوند علی اصغر رهسپار سفر حج گشت. میرزا فتحعلی را به یکی از مدرسان گنجه (آخوند ملاحسین)

۴- نامه ها، ص ۲۵۰.

۵- الفبای جدید، نامه ها، ص ۳.

سپرد که منطق و فقه و اصول بیاموزد. میرزافتحعلی می‌نویسد: تا این زمان به‌جز فارسی و عربی چیزی نمی‌دانستم و «از دنیا بی‌خبر بودم». ^۶ آخوندعلی‌اصغر نخست بر آن بود که میرزافتحعلی علوم دینی فرا گیرد و در سلك ملایان درآید. پیش‌آمدی کرد که ذهن میرزافتحعلی را دگرگون ساخت و راه تازه‌ای پیش پایش نهاد.

نخستین مرحله تحول فکری او در گنجه رخ داد.

در حجره‌ای از مسجد شاه‌عباس گنجه میرزاشفیعی نامی می‌زیست دانشمند روشن‌دل، شاعر و استاد خط نستعلیق. تخلصش «واضح» بود. میرزافتحعلی نزد او تعلیم خط می‌گرفت، و حکمت و عرفان می‌آموخت. میرزا شفیع پیش ملایان متهم به‌الحاد بود، آزارش می‌کردند. او هم اشعار طنزآمیزی علیه آنان می‌سرود. از دیدگاه ایمانیان از کفرگویان بود. از راه تدریس خصوصی زبان و ادبیات فارسی و عربی و نسخه‌برداری کتابها گذران می‌کرد. ^۷ همان است که ترجمه اشعارش را خاورشناس آلمانی «فردریک بولدنشتد» ^۸ به‌عنوان «تصانیف میرزا شفیع» یا «اشعار میرزاشفیعی» در ۱۲۶۷ (۱۸۵۱) منتشر کرد و به زبانهای دیگر هم ترجمه شد. وقتی که دید آن کتاب شهرت پیدا کرد، و میرزا شفیع هم مرده بود - آن

۶- سرگذشت شخصی میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۳۵۰

۷- میرزا شفیع گنجوی شاگرد حاجی عبدالله ملای آزاد اندیش زمان خود بود. او هم شهم به‌الحاد بود. خاورشناس «آدولف برژ» (A. Berge) که ملا عبدالله را می‌شناخت نوشته: «از نظر محرش و فکر مرد برگزیده‌ای بود و خوی و شی عالی داشت.» (به نقل «شاعران آذربایجان»، به زبان روسی، ص ۲۷۵). او به شاگردش میرزا شفیع کمک مالی هم می‌کرد و ارث خود را که یکمده اشرفی طلا بود برای او گذاشت. میرزا شفیع مدتی مباشر املاک «هسته خانم» دختر خان گنجه بود پس از جنگ دوم ایران و روس که پست‌خانم برای همیشه از گنجه به آذربایجان آمد - میرزا شفیع بیگانه و تنگدست شد. و از راه تعلیم خصوصی و کاتبی زندگی می‌کرد. رفیعی، به‌زبان روسی، ص ۲۴ - ۲۳). میرزا شفیع در ۱۲۶۸ مرد. از او بلز صحبت خواهیم کرد.

اشعار را آشکارا به خود نسبت داد و منکر گردید که میرزا شفیع سراینده اصلی آنهاست.^۹ (به ظن قریب به یقین این درست همان کاری است که جیمز موریر انگلیسی با داستان حاجی بابا کرد). ترجمه روسی اشعار میرزا شفیع در ۱۸۸۰ منتشر شد؛ تولستوی آن را اثری ارزنده می‌شناخت.^{۱۰}

میرزا شفیع روزی از شاگردش پرسید: «از تحصیل علوم چه منظوری داری؟» گفت: «می‌خواهم روحانی بشوم.» این حرف را به میرزا فتحعلی زد و ذهنش را منقلب ساخت: «می‌خواهی تو ریاکار و شارلاتان بشوی... عمر خود را در صف این گروه مکروه ضایع مکن، مثل دیگر پیش گیر.»^{۱۱} میرزا فتحعلی در سرگذشت خود می‌نویسد: «شروع کرد به کشف مطالبی که تا آن روز از من مستور بود... و پرده غفلت را از پیش نظرم انداخت. بعد از این قضیه از روحانیت نفرت کردم و نیت خود را تغییر دادم.»^{۱۲} در واقع سنت آزاداندیشی که میرزا شفیع از استادش به ارث برده بود - برای شاگردش میراث گذاشت. در یکی از اشعارش بعدها درباره میرزا فتحعلی گوید: «او بالغ بود به کودکی... ذهن انتقادی داشت، عاقل بود وجدی، به زودی روحش آزاد گردید، و از آن کار بزرگی را می‌شد انتظار داشت.»^{۱۳}

حاجی علی اصغر از سفر حج بازگشت. میرزا فتحعلی را از گنجه برد به نوخه. در این اوان مدرسه جدید روسی در آنجا باز شده بود (۱۲۴۹). میرزا فتحعلی برای آموختن

9- Poety Azarbaijana, p. 276.

۱۰- همان مأخذ، ص ۲۷۶.

۱۱- سرگذشت شخصی میرزا فتحعلی آخوندزاده، نامه‌ها، ص ۳۵۱.

۱۲- همان مأخذ، ص ۳۵۱.

۱۳- از ترجمه روسی شعر میرزا شفیع به فارسی برگردانده شد. به نقل:

M. Rafili, p. 26.

زبان روسی به آن مدرسه رفت. اما چون بزرگسال بود بیش از يك سال وی را نپذیرفتند. پس حاجی علی اصغر او را در ۱۲۵۰ به تفلیس آورد که هم درسی بخواند و هم شاید کار و باری پیدا کند.

دومین مرحله تحول فکری او در تفلیس آغاز شد. دانستیم که میرزا فتحعلی از تعلیم و تربیت ملای دانایی، عموی مادرش برخوردار بود. استاد دیگرش میرزا شفیع گنجوی نیز در شکفتن ذهن و استعداد و راهنمایی او سهم عمده‌ای داشت. بیست و دوساله بود که به تفلیس آمد. آخوند میرزا علی اصغر وی را به عباسقلی بیگ معروف به «بکی خان» مؤلف و نویسنده دانشمند و مترجم فرمانفرمایی روس در قفقاز معرفی نمود. میرزا فتحعلی را امتحان کرد و به عنوان «وردست مترجم» در «دفتر امور کشوری فرمانفرمای قفقاز» بکار گماشت.

در ورقه استخدامی او آغاز خدمتش به تاریخ «اول نوامبر ۱۸۲۴» مطابق سیزدهم نوامبر یعنی یازدهم رجب ۱۲۵۰ ثبت گردیده است. در آن نوشته شده: «وردست مترجم، زبانهای عربی و فارسی و ترکی تاتاری را خیلی خوب می‌داند.»^{۱۴} اصطلاح «ترکی تاتاری» را روسها در مورد ترکی قفقازی بکار می‌بردند، و اروپائیان به آن «ترکی آذری» می‌گفتند.^{۱۵} علاوه بر شفلی که در دفترخانه حکومت قفقاز داشت از دسامبر ۱۸۲۶ (رمضان ۱۲۵۲) معلم زبان ترکی در مدرسه نو بنیاد روسی در تفلیس بود. مدت چهار سال در آنجا تدریس کرد.

آن‌گاه که به تفلیس آمد زبان روسی را خوب نمی‌دانست. به تکمیل آن پرداخت؛ پس از سه سال بر آن مسلط

۱۴- به نقل: M. Rafili, p. 44.

۱۵- در بحث نماینده نویسی توضیح بیشتری دادیم.

گشت. حالا می‌توانست از فارسی و عربی و ترکی به روسی ترجمه نماید. وبعد قادر شد به زبان روسی مقاله بنویسد. اما همیشه آن را بالهجه حرف می‌زد.

یکی‌خان به استعداد میرزا فتحعلی پی برد. وی را برکشید، تشویقش کرد و با نویسندگان گرجی و قفقازی و روسی آشنایش گردانید. و در زندگی و افکار او تأثیر گذاشت. آن مرد را باید بشناسیم.

یکی‌خان (۱۸۴۶-۱۷۹۴) به يك معنی پیشرو افکار جدید غربی در قفقاز است. اهل «امیرجان» بادکوبه بود. تاریخ و فلسفه و علوم جدید خوانده بود، طنزنویس و اولین مترجم آثار ادبی روسی به ترکی است. تاریخ قفقاز را به نام «گلستان ارم» از دوره کهن تا اوایل قرن نوزدهم براساس تحقیقات جدید نوشت. در روش تاریخ نگاری تحت تأثیر مورخ نامداز روس «کارامزین»^{۱۶} است. در شعر «قدسی» تخلص داشت. کتابی به نام «قانون قدسی» در دستور زبان فارسی نگاشت. آثار دیگری در کشف آمریکا، اخلاق، منطق و جغرافیای عمومی دارد. مقالاتی نیز در روزنامه روسی تفلیس منتشر کرد. یکی‌خان از ۱۲۳۴ (۱۸۱۹) مترجم دستگاه حکومت روس در گرجستان بود. باگریبایدوف، پوشکین، ارباب دکابریست از جمله مارلینسکی، ودانشمندان و رجال انقلابی گرجستان دوستی نزدیک داشت.^{۱۷} (در سفر مکه از طاعون مرد). میرزا فتحعلی از مقام علمی و اجتماعی یکی‌خان بهره گرفت و به محافل علم و هنر راه یافت.

تفلیس کانون فکر و ادب مرقی بود.

۱۶- N. M. Karamzin (۱۸۲۶ - ۱۷۶۶) اصلاً تاتار است. مورخ بزرگ و نویسنده، مؤلف «تاریخ روس» در دوازده جلد است.

17- M. Rafili, pp. 33-38.

مدرسه‌های جدید باز شده بود، روزنامه‌های مسکو و پترزبورگ در آنجا منتشر می‌شد، روزنامه‌های روسی و ترکی برپا گشته بود،^{۱۸} کتابخانه عمومی ایجاد شده بود، تئاتر رواج داشت، نویسندگان و شاعران روسی و ارمنی و گرجی، آزادیخواهان گرجی، روشنفکران شورش دکابریست همه در تفلیس گرد آمده بودند. نکته قابل توجه دیگر این است که در ربع دوم سده نوزدهم از میان طبقه «بیک» های قفقاز اهل دانش و فکر و نویسندگی برخاستند که همه از سیاست تزاران انتقاد می‌کردند. شناخت روابط میرزافتحعلی با آن‌کسان در تحلیل زندگی فکری او در خور اهمیت است.

در همان مدرسه‌ای که میرزافتحعلی در تفلیس زبان ترکی درس می‌داد، با همکار و همفکر ارمنیش «خاچاطور ابوویان»^{۱۹} (۱۸۴۶ - ۱۸۱۰) دوستی یافت. ابوویان نویسنده آزاداندیش و بنیانگذار ادبیات رالیست جدید ارمنستان است، رمان «زخم ارمنستان» را نوشته. به همان اندازه که میرزا فتحعلی از مسجد بیزار بود، ابوویان با کلیسا سر ستیز داشت. سرانجام نصرانیان متعصب او را نابود کردند.^{۲۰} دیگر شاعر گرجی زمان «چاوچاوادزه»^{۲۱} بود. سرای او محفل ادب بود که یکی‌خان، میرزافتحعلی، لرمانتوف شاعر آزادی‌پرست روس، و باراتاشیویلی به آنجا می‌رفتند.

از نخبگان قفقازی دونفر را می‌شناسیم: میرزا

۱۸- روزنامه اخبار تفلیس در ۴ ژوئیه ۱۸۲۸ و روزنامه قفقاز در ۱۸۴۶ تأسیس یافت.

19- Kh. Abovyan.

۲۰- اهل کلیسا او را در ۱۸۴۶ دستگیر کردند، ناپدید شد و معلوم نگردید چه بلایی بر سر او آمد.

21- A. Chavchavadzeh

اسماعیل بیک مشهور به «کوتکاشنسکی»^{۲۲} (۱۸۶۱ - ۱۸۵۶) افسر نظامی و نویسنده و عضو انجمن جغرافیایی روس که مدت‌ها در ورشو بود. و آن عنوان لهستانی از آنجا به او داده شده بود. رمان «داستان شرقی: رشید بیک و سعادت‌خاتم» از اوست. و به فعالیت‌های اجتماعی علاقه داشت. گویا از افسران دکابریست تأثیر پذیرفته بود. دیگر حسن‌خان معروف به «اوتسمی‌یف»^{۲۳} صاحب‌منصب نظامی با فرهنگ و دانش بود. آن دو از دوستان صمیمی میرزا فتحعلی بودند و چنانکه خواهد آمد اندیشه مخفی خود را در فعالیت‌های اجتماعی با آن دو بیان می‌گذاشت. از نویسندگان و شاعران روس دونفر را باید نام ببریم: یکی شاهزاده «ادیوسکی»^{۲۴} شاعر دکابریست که با میرزا فتحعلی دوست بود.^{۲۵} دیگر نویسنده عالی‌قدر «بستوژف» مشهور به «مارلینسکی»^{۲۶} که نزد میرزا فتحعلی زبان ترکی می‌آموخت، و با هم به مأموریت شوخی رفتند. به میرزا فتحعلی می‌گفت: «در روسیه آزادی نیست، بی‌قانونی و بی‌عدالتی حکمفرماست.»^{۲۷} اینجا همین اندازه به اشاره بگذریم که همانطور که افسران جوان روسی شمارهای انقلاب فرانسو را از جنگ پیروزمندان با ناپلئون از پاریس به روسیه ارمغان آوردند - تبعید یافتگان شورش دکابریست نیز همان افکار را به قفقاز و گرجستان نشر دادند. به علاوه باید دانسته شود که میرزا فتحعلی با چند تن

22- Koutkashinsky

23- Outcmlef

24- A. Odoyevsky 1802-1839.

25- Poety Azarbaijana, P. 285.

26- A. Marlinsky

27- M. Rafili, p. 51.

از دوستانش محفلی داشتند به نام «دیوان عقل». توضیح آنکه میرزاشفیعی استادپیشین میرزافتحعلی درجست‌وجوی کار در ۱۲۵۵ به تفلیس آمد. میرزافتحعلی کار تدریس خود را در مدرسه روسی تفلیس به او سپرد. سه سالی در آنجا معلم زبان ترکی بود. دیوان عقل در خانه میرزاشفیعی تشکیل می‌گردید. بکی‌خان، میرزافتحعلی، ابویان و چند شاعر گرجی در آنجا جمع می‌شدند و درباره شاعران بزرگ ایران بحث می‌کردند. میرزا شفیع نیز اشعارش را در انتقاد و طعنه زدن به اهل دین و دولت در آن مجمع می‌خواند.^{۲۸} به حقیقت «عقل» شعار آن محفل بود و گرایش فکری آن مجلسیان را نشان می‌داد.

از جنبه فرهنگی گذشته - تفلیس در آن اوان از نظرگاه سیاست نیز اهمیت شایانی داشت. از یک جهت مقر فرمانفرمای روس در خطه قفقاز بود؛ در واقع بعد از پترزبورگ مهمترین کانون سازنده سیاست روس در مشرق بشمار می‌آمد. از سوی دیگر قفقاز صحنه جنگهای خونین و قیام بزرگ شیخ شامل قهرمان آزادی قفقاز علیه استیلا و استعمار تزاران بود. و همان، عده زیادی از نویسندگان و داستان‌سرایان روس را به سوی آن دیار کشانید. به علاوه در گرجستان نیز جنبش سیاسی ضد دولت روس وجود داشت. چند توطئه کشف شد که عده‌ای از شاهزادگان گرجی در آن دست اندرکار بودند. می - خواستند سلطه روس را براندازند و دولت سابق گرجستان را برقرار نمایند. حتی از شاهزادگان گرجی به ایران پناه آوردند و یاری طلبیدند - انتظاری که از ایران ناتوان شکست خورده برآورده شدنی نبود.

در آن محیط تحریک فرهنگی و سیاسی میرزافتحعلی

باجهان دانش و اندیشه‌های نو ادبی و اجتماعی و سیاسی مغرب برخوردار تازه‌ای یافت. از همنشینی همه آن هوشمندان که نام بردیم توشه‌ای گرفت که دستیار او در گسترش چشم‌انداز افکار و مطالعاتش گردید - افکار و مطالعاتی که به‌زمان خود حقیقه گسترده و ژرف بود. آثار میرزا فتحعلی که به‌زبانهای فارسی و ترکی و روسی و عربی بدست ما رسیده‌اند، زمینه دانش او را از دو جهت فرهنگ مشرق و مغرب روشن می‌سازند.

در جهت اول از تاریخ ایران باستانی و اسلامی، ادبیات و فرهنگ فارسی و ترکی، حکمت ادیان و فقه اسلامی، و فلسفه و عرفان آگاهی داشت. خاصه حکمت عقلی در ساختمان ذهنی و وجهه نظر آزاداندیشانه او تأثیر عمیق بخشیده، همان عامل عمده‌ای در تحول عقاید بعدی و تعقل مطلق مادی او گردید. در جهت فرهنگ مغرب‌زمین از آراء و افکار نویسندگان و اندیشه‌گران روسی و فرانسوی و انگلیسی و سویسی سده هجدهم و نوزدهم بهره گرفت. فعلا از آن کسان فقط اسم می‌بریم: از نویسندگان و شاعران روسی خاصه با آثار چرنیشفسکی، استرافسکی، مارلینسکی، لرمانتوف، گریبایدوف، گوگول، پوشکین خوب آشنایی پیدا کرد. از متفکران و نقادان روسی از گرتسن، بلینسکی، دابراالیویوف تأثیر پذیرفته است. تاریخ مفصل روس اثر نامدار کارامزین را مطالعه کرد، و روزنامه‌های مسکو و پترزبورگ، و «اخبار تفلیس» را می‌خواند. کلید آشنایی او بادانش اروپای غربی زبان روسی بود. نوشته‌های خردمندان اروپا را به ترجمه روسی آنها خوانده (که اتفاقاً آن کتابها فراوان بودند)، یا از راه تالیفات روسی به عقاید و آرای آنان پی برده است. از نویسندگان فرانسوی به

مولیر، اوژن سو، الکساندر دوما توجه داشت. از متفکران اجتماعی و سیاسی فرانسوی باید ولتر، مونتسکیو، روسو، میرابو، و خاصه ارنست رنان را ذکر نمود. قطعاتی از نوشته‌های برخی از آنان را آورده است. به خصوص تاریخ نهضت فکری رنسانس و اصلاح دین و انقلاب فرانسه و عقاید متفکران عصر روشنایی در ذهن او تأثیری ژرف گذاشته‌اند. از متفکران انگلیسی آثار تماس باکل مورخ فیلسوف منش، دیوید هیوم، جان استوارت میل را مطالعه نموده از آرای آنان سخن گفته است. به علاوه مقاله‌ای در عقاید اقتصادی سیسموندی مورخ و اقتصاد‌شناس سویسی دارد. همچنین از جریان فکری جدید ایران باخبر بود؛ از یک سو از آثار ملک‌خان و جلال‌الدین میرزا و میرزایوسف‌خان (که باهرسه یکدل بود) استفاده برده، از سوی دیگر در آنان تأثیر بخشیده است. از پاره‌ای جهات پیشرو آنان بود.

آنچه گفتیم چکیده نتیجه‌گیری ماست از تحقیق در مجموع نوشته‌های میرزا فتحعلی. در گفتارهای بعدی ضمن بحث و انتقاد و تحلیل اندیشه‌های او - عناصر گوناگون افکار، و سرچشمه‌های مختلف عقایدش را از فرهنگ مشرق و مغرب جزء به جزء بدست خواهیم داد.

میرزافتحعلی بسیار باهوش و بااستعداد بود. به قول خودش «حدت ذهن» داشت.^{۲۹} و به گفته استادش میرزا شفیع که پیش از این نقل کردیم، «او بالغ بود. به کودکی.» شوخ طبع و زیرک و نکته‌سنج است؛ حتی گاه ضمن گفتگوی جدی سخن به طنز گوید. از نظر روانی شخصیتی متعادل داشت، از روزگاری آسوده و مرفه بهره‌مند بود،

زن و فرزند داشت. زنش طوبی خانم دختر آخوند حاج علی اصغر است. حاج علی اصغر در ۱۲۵۷ در نوخه درگذشت، همان سال طوبی خانم را که در واقع با هم بزرگ شده بودند، گرفت. از او يك پسر داشت به اسم «رشید» و دو دختر که یکی به کودکی مرد. دختر دیگرش «سیره بیگم» نام بود. پسرش را برای تحصیل فن مهندسی به بروکسل فرستاد، زبان فارسی را از روی شاهنامه فردوسی و نامه خسروان جلال الدین میرزا به او آموخت.^{۲۰} رشید پاره‌ای نوشته‌های فرانسوی را برای پدرش به روسی یا فارسی ترجمه می‌کرد، و داستانی به عنوان «سرگذشت کودک پارسی» نوشت. سیره بیگم زن خان باباخان پسر بهمن میرزا (برادر محمدشاه) گردید. این دختر در جوانی به سال ۱۲۸۸ گویا از مرض سل درگذشت.^{۲۱} میرزا فتحعلی یگانه خواهر ناتنی خود «گوهرخانم» را خیلی عزیز می‌داشت و به خوبی از او یاد کرده است. او زن عسکرخان اردوبادی اهل تبریز بود. عسکرخان بعدها به نشر الفبای جدید میرزا فتحعلی در تبریز پرداخت.^{۲۲} عنصر انسانی در منش میرزا فتحعلی بسیار قوی است.

از برجسته‌ترین جنبه‌های شخصیت میرزا فتحعلی این است که در اندیشه و گفتارش مؤمن و صمیمی است و در دفاع از عقیده‌اش دلیر. اما دلیری او آمیخته با تدبیر و دانایی است؛ بی‌گدار به آب نمی‌زند. در روابط خصوصی با اشخاص دیرآشناست و به آسانی باطن اندیشه خود را بروز نمی‌دهد. ولی با یاران یکدل به نهایت راست‌پیشه و حقیقی است و هرچه در دل دارد به قلم می‌آورد. شیوه

۳۰- نامه‌ها، ص ۲۲۱.

۳۱- نامه‌ها، ص ۲۷۱.

۳۲- نامه‌ها، ص ۶۹ و ۷۲.

نوشته‌های او، خاصه در مبحث دین و سیاست، بسیار زیرکانه است. و در آنها فوت و فنی را بکار بسته که نشانه آگاهی اوست از تکنیک فعالیت‌های مخفی اجتماعی. زمینه‌ای از آن‌گونه فعالیت او را در همین بخش باز خواهیم نمود. در هر حال آن هشیاری ذهنی و سیاق نگارش او اثری است از احساس ناایمنی اجتماعی که بارها در نامه‌هایش اشاره کرده و از آن رنج می‌برد. چنانکه خواهد آمد نه از ملایان متعصب آسوده‌خاطر بود و نه از مأموران مخفی حکومت سیاه روس خاطر جمع؛ مورد بدگمانی دولت بود. به همین معنی واقف بود که قسمتی از اسناد و نوشته‌هایش را در صندوقی در خانه دخترش پنهان می‌داشت.

در دفتر زندگی و کتاب اندیشه میرزا فتحعلی اصالت ایرانی او چشم‌گیر است. شانزده ساله بود که سرزمین قفقاز به‌زور سرنیزه قزاقان از خاک ایران بریده شد، پنجاه سال عمرش را در قفقازی که تحت حکمرانی بیگانه درآمد بود گذراند، و چهل و سه سال آن را در دهتگاه همان دولت اجنبی کار می‌کرد. اما اصالت شخصیت او همیشه درست برجای ماند. همه وقت چشمش به ایران بود، همه‌جا در غمگساری مردم ایران و قفقاز سخن گفت؛ تاروپود افکار و عواطف او بافته ملت‌پرستی اوست. از زبان خودش بشنویم: «اگر چه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است... آرزوی من این است که... ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است... ما را شایسته آن است که اسناد شرافت پر خاک وطن مینو نشان خود بدهیم.»^{۳۳} این حالت حسرت زدگی در روان ناهشیار میرزا فتحعلی اثری ژرف نهاده، رگه‌های آن در

شخصیت او به صورت اندیشه‌ساز فلسفه ناسیونالیسم ایرانی سخت متجلی است.

مقام فکری و اجتماعی میرزا فتحعلی را در ایران و قفقاز و روسیه و عثمانی می‌شناختند، و در محافل هنری تفلیس و مسکو و پترزبورگ پایه ارجمندی داشت. با ترجمه نمایشنامه‌هایش به زبان روسی و برخی زبانهای دیگر، در زمان حیات خود در اروپا نام گرفت. در نظر ایرانیان معزز بود، دارای نشان شیروخورشید بود، از اهل دولت و شاهزادگان هرکس گذارش به تفلیس می‌افتاد سراغ او می‌رفت. از یاران میرزا فتحعلی و به اصطلاح خودش «همرازان» او این کسان را نام می‌برد: میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله (دوست دیرین او)، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا ملکم‌خان، شیخ معسن‌خان ممین‌الملک (مشیرالدوله بعدی)، مانکچی پیشوای زردشتیان، آقا علی‌اکبر تبریزی (معروف به بابایوف). بامیرزا حسین‌خان (سپهسالار بعدی) نیز روزی همدل بود. اما میانه آنان بعد به تیرگی گرائید. درباره مستشارالدوله می‌نویسد: «این شخص در نظر من از جمله مؤبدان و فرزندگان بلکه فیلسوف منشان بی‌عدیل جهان است.»^{۳۴} از مانکچی به «یادگار نیاکان» یاد می‌کند.^{۳۵} به‌ملکم عنوان «روح‌القدس» داده بود: «این لقب را من به او داده‌ام از فرط وجد و شغف که از خواندن رساله‌های او به من رو داده است.»^{۳۶} باید دانست که در سفر میرزا فتحعلی به اسلامبول برای نشر الفبای جدید، ملکم با او آشنایی یافت (۱۲۸۵). در آن هنگام میرزا فتحعلی شهرت

۳۴- نامه‌ها، ص ۱۷۵.

۳۵- نامه‌ها، ص ۲۴۹.

۳۶- نامه‌ها، ص ۱۷۶.

بهمرسانیده بود. با فرهاد میرزا معتمدالدوله، علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه وزیر علوم، و حسنعلی خان گروسی نیز دوست بود. اما چندان صمیمیتی با آنان نداشت. از میان رجال عثمانی تنها بامنیف پاشا روشنفکرترین وزیر عصر «تنظیمات» روابطش نزدیک بود. اوست که پس از میرزا فتحعلی مسأله اصلاح خط را در عثمانی مطرح کرد. از یاران یکدل و همرازان میرزا فتحعلی در قفقاز سه تن را می‌شناسیم: ملا احمد حسینزاده شیخ الاسلام روشن ضمیر قفقاز، میرزا اسماعیل معروف به گوئکاشنسکی، و حسن خان اوتسمی‌یف. دو نفر اخیرا پیش از این شناختیم و با آنان بود که در پیرامون کارهای دسته‌جمعی اجتماعی و حتی تأسیس محفل فراماسونی گفتگو کرد. این دامتانی است شنیدنی:—

میرزا فتحعلی با آشنایی که با آزادیخواهان و روشنفکران روسی و گرجی پیدا کرد— در ۱۲۶۲ (۱۸۴۶) به اندیشه فعالیت اجتماعی و سیاسی افتاد. در این زمان جوان بود و پر جوش و خروش. این نقشه را ریخت که افراد نخبه‌ای را جمع کند، محفل فراماسونی تشکیل دهد، مدرسه باز کنند، روزنامه بر پا سازند، مثل روسیان تاثیر ایجاد نمایند، و به باسواد کردن مردم پردازند. تا از این راه مردم تربیت گیرند، به حقوق خود هشیار گردند، و زنان نیز به آزادی برسند. تصور می‌کرد در دستگاه کشوری و لشکری روسیه نیز افرادی پیدا می‌شوند «مثل خودش هدف گرفته و آماده مبارزه و یاری به مردم، و در آن افکار شریک او هستند.» اساساً ترقی مشرق‌زمین را در باسواد کردن و تربیت ملتهای آن می‌دانست و اعتقاد داشت از این راه «خورشید دانش به روی کشورهای مشرق برمی‌خیزد.» در این سیر و سلوک اندیشه باطنی خود را با

میرزا اسماعیل کوتکاشنسکی و حسن خان اوتسمی یف
 بمیان نهاد. میرزا اسماعیل آمادگی بیشتری برای کارهای
 اجتماعی داشت. و به نظر ما شاید تجربه‌ای که از مجاهدات
 آزادیخواهان لهستان (در دوره طولانی اقامتش در آنجا)
 آموخته بود - وی را به آن کارها می‌کشانید. اما حسن خان
 پس از آنکه به حرفهای پرشور دوست خود گوش داد - در
 نظرش میرزا فتحعلی «آدم دیوانه‌ای آمد که به خیال تعلیم
 و تربیت مردم افتاده است.» با اصل نقشه او شاید مخالفتی
 نداشت؛ اما میرزا اسماعیل و حسن خان افسر نظامی بودند
 و میرزا فتحعلی هم در خدمت حکومت روس بود. پس
 حسن خان در دل او تردید انداخت. ولی میرزا فتحعلی
 آدمی نبود که به آسانی از خیال خود دست بردارد. از
 مطالعه تاریخ روس و اروپا به آن نتیجه رسیده بود که در
 روسیه و اروپا اهل دانش و فکر از همان راه اندیشه‌های
 مترقی خود را پیش برده‌اند. این مطلب را به حسن خان
 نوشت: «روح من از آن روحهای شعله‌وری است که
 نمی‌تواند خوشحالی و اندوه خود را پنهان بدارد. به این
 جهت نمی‌توانم وجد درونی امروزم را ابراز نکنم. برای
 من دیگر هیچ تردیدی در عملی بودن نقشه‌ها وجود ندارد؛
 آرزوهای ما تحقق پذیرند. و از امروز وعده جدی در
 انجام آنها می‌دهم. توضیح آن باشد به فرصت مناسب
 دیگر.» پیش‌نویس آن شرح را به عنوان حسن خان پشت
 رمان کوتکاشنسکی «داستان شرقی»، نوشته، اما نتوانست
 نامه‌اش را به حسن خان برساند چه همان وقت از تفلیس
 رفته بود.^{۳۷}

بیش از این ما اطلاعی درباره یک جنبه قضیه یعنی

۳۷- ماخذ اصلی ما در این قسمت نوشته «رفیلی» است که به آرشیو
 میرزا فتحعلی دسترسی داشته است. نگاه کنید به: M. Rafili, pp. 73-74

برپا کردن محفل فراماسونی نداریم. اما درباره جنبه مهمتر آن یعنی کوشش میرزا فتحعلی در راه تربیت و باسواد کردن مردم آگاهی درست داریم که در گفتارهای بعدی خواهیم شناخت. ممکن است همان محذور و مشکل سیاسی او را از اقدام به کارهای فراماسونی باز داشته باشد. زیرا می‌دانیم از اوایل سده هجدهم که اندیشه تأسیسات ماسونی به روسیه راه یافت - آزادیخواهان گرایش خاصی به آن داشتند. و کاترین دوم آنان را مورد تعقیب قرار داد.^{۳۸} حالا که زمان نیکلا بود - و پس از شورش دکابریستها سخن از آزادی راندن گناه نابخشودنی بود. به هر حال فکر جمعیت سیاسی و همکاری دسته‌جمعی همواره در ذهن میرزا فتحعلی بجای ماند. در رساله مکتوبات کمال‌الدوله موضوع ایجاد «فراموشخانه‌ها» و «مجامع» را دوبار تأکید کرده است.^{۳۹} البته آن فکر از خود اوست و هیچ پیوستگی با فراموشخانه ملک‌خان ندارد؛ تقریباً پانزده سال پیش از ملک در آن اندیشه بوده است وقتی که ملک در پاریس شاگرد مدرسه بود و هنوز اسم و رسمی نداشت.

چند کلمه از خدمت او در دستگاه حکومت قفقاز بگوییم.

دانستیم که کار خود را در تاریخ ۱۱ رجب ۱۲۵۰ به عنوان «وردست مترجم» در دستگاه حکومت روس در تفلیس آغاز کرد. در ۱۲۵۶ مستقلاً «مترجم السنه شرقیه» شد و عنوان رسمی او «مترجم کتبی دفترخانه کشوری» فرمانفرمای قفقاز بود. شش سال بعد مقام کشوری او به

۳۸- دائرتالمعارف کوچک ده جلدی شوروی، جلد نهم، ص ۳۹۵ - ۳۹۶ (به زبان روسی).

۳۹- در بخش چهارم بحث کردیم.

منصب نظامی تبدیل شد، یعنی در ۱۲۶۲ از درجه پائین «استواری» شروع کرد تا درجه سرهنگی ترقی یافت. اما هیچگاه شغل سپاهی نداشت بلکه کارش تا آخر زندگی همان فن ترجمانی زبانهای فارسی و ترکی و عربی به روسی بود. این نکته قابل ذکر است که در ۱۲۶۱ به مدت يك سالی از کار برکنار گشت. علتش را نمی‌دانیم. نکند که با دوستی او با تبعید یافتگان قفقاز و آزادیخواهان گرجی ربطی داشته باشد؟ حکم قطعی نمی‌کنیم؛ اما می‌دانیم روزی که مرد پلیس روس به جمع‌آوری اوراق و اسنادش آمد. و نیز این اندازه مسلم است که دولت روس حتی بانقشه او در مسأله تغییر الفبا مخالفت می‌ورزید. وقتی هم که در ۱۲۸۰ خواست به دعوت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به اسلامبول برود و خط جدید خود را به دولت عثمانی عرضه بدارد. حکومت قفقاز مخالفت نمود. ولی سرانجام رفت، دو ماهی مهمان سفیر ایران بود، و تخم آن فکر را در عثمانی او پاشید.^{۴۰} خلاصه اینکه میرزا فتحعلی هیچ پیوند عاطفی با حکومت روس نداشت؛ دشمن آزادیخواهی او همان دولت روس بود، و يك حجت قاطع در نفرت او از آن دستگاه آدمی‌کش، همان منظومه‌ای است که در مرگ پوشکین سرود.

به اقتضای شغلی که داشت همراه هیئتهای روسی برای تحقیقات علمی و یا مأموریت‌های دیگر به نواحی مختلف قفقاز سفر کرد. در ۱۲۵۲ با مارلینسکی نویسنده روس به آدلر رفتند. چند سال بعد به شوشی رفت. در آنجا با «قاسم‌بیک» شاعر متخلص به «ذاکر» آشنا شد. اشعار او را برای انتشار مجموعه‌ای از آثار شعرای جدید قفقاز جمع‌آوری نمود. به علاوه در ۱۲۶۴ همراه ژنرال

۴۰- نگاه کنید به بخش سوم.

«شیلینگ»^{۴۱} که نامهٔ تهنیت نیکلارا برای تاجگذاری ناصرالدین شاه می‌آورد، به ایران آمد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر را ملاقات کرد، و در منظومه‌ای که بعدها ساخته او را به بزرگی ستوده است. پس از بازگشت فرستادهٔ تزار، میرزا فتحعلی چهار ماهی در ایران ماند، در تبریز با خواهرش دیدار تازه‌ای کرد، به زیارت قبر پدرش در گورستان خامنه رفت. «هیچ وقت خود را این اندازه غمناک ندیده بود، چه خود را نسبت به پدر رنج‌دیده‌اش گناهکار می‌دانست.»

زندگی فکری میرزا فتحعلی با کامیابی و نامرادی هردو همراه بود. از نمایشنامه‌هایش نامور گشت، اما به آرمانهای اجتماعی خود نرسید، حتی آرزوی نشر مکتوبات کمال‌الدوله‌اش را که برای آن سخت تلاش می‌کرد به خاک سپرد. شصت و شش سال عمر کرد، در ۲۴ صفر ۱۲۹۵ (۲۷ فوریه ۱۸۷۸) در تفلیس درگذشت. نوشته‌اند: «هنوز بدنش سرد نشده بود که پلیس مخفی روس به تفتیش خانه‌اش آمدند. اما او اسناد و نوشته‌هایش را در صندوقی در خانهٔ دخترش پنهان ساخته بود. تنها آثار چاپ شده‌اش را به پلیس دادند.»^{۴۲}

کار میرزا فتحعلی در قلمرو ادب و فکر و دانش جدید با نمایشنامه‌نویسی و داستان‌سرایی آغاز گردید. پیش از آن منظومه‌ای در بیست و پنج سالگی به سبک پیشینیان در مرگ پوشکین سروده بود. از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۳ شش نمایشنامه و یک داستان نوشت. همهٔ آنها در انتقاد اجتماعی است. اما یکباره از هنر دست کشید و در ۱۲۷۴

41- Shilling

42- M. Rafili, p. 187.

رساله «الفبای جدید» را پرداخت. کم و بیش پانزده سال در تلاش اصلاح و بعد تغییر خط به عنوان تسهیل ابزار ترقی و نشر دانش و فن جدید بود. از این کار سرخورد. در آن ضمن اعتقاد پیدا کرد که تعصب و جهل روحانی سد اصلی ترقی اجتماع و اخذ علم و تمدن است. پس در ۱۲۷۹ به نگارش رساله «مکتوبات کمال الدوله» شروع کرد و سال بعد تمام بود. موضوع آن انتقاد بر سیاست و دیانت است. تا پایان زندگی آن رساله را حک و اصلاح می کرد و چیزهایی بر آن افزود، و همیشه در فکر انتشارش بود. در این فاصله مقاله های انتقادی در فلسفه و سیاست و تاریخ و اقتصاد و ادبیات نیز نوشت. اشعار انتقادی هم سرود که در آنها «صبحی» تخلص داشت.

مهمترین آثار میرزا فتحعلی عبارتند از:^۲
 «تمثیلات» یا شش نمایشنامه کمدی (از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۲)؛
 «حکایت یوسف شاه» یا «ستارگان فریب خورده» به صورت داستان (۱۲۷۳)؛
 «الف باء جدید» (۱۲۷۴)؛
 «مکتوبات کمال الدوله» که بعدها عنوان «سه مکتوب» بر آن نهادند (از ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۰)؛

مقالات :

«رساله ایراد»، انتقاد بر تاریخ روضه الصفای ناصری (۱۲۷۹)؛
 «قریتکا» بر «روزنامه ملتی» و شعر سروش اصفهانی (۱۲۸۳)؛
 انتقاد بر نمایشنامه های میرزا آقای تبریزی (۱۲۸۸)؛

۴۳- تاریخ نگارش هر کدام را که دقیقاً می دانیم ثبت کرده ایم.

انتقاد بر رساله «يك كلمه» نگارش میرزا یوسف خان مستشارالدوله (۱۲۹۲)؛

عقیده حکیم «یوم» انگلیسی در نفی واجب الوجود؛
«تفهیم حریت» از حکیم انگلیسی جان استوارت میل؛
«مثل حکیم سیسموند» در بحر ان اقتصادی (به ترکی،
۱۲۸۱)؛

انتقاد بر مثنوی مولوی (به ترکی و فارسی، ۱۲۹۳)؛
مسائل مکتب و تدریس (به ترکی، ۱۲۹۴)؛
درباره نظم و نثر (مقدمه انتقادی بر «دیوان واقف و
ذاکر»، به ترکی)؛

درباره کتاب چلبی (به ترکی)؛
عقاید بابیه؛

«تاریخ خریستوفور قولومب فاتح ینگی دنیا» (نا تمام)؛
اردو کشی عثمانی در بغداد به سال ۱۶۱۸ (در شرح تعرض
عثمانیان به ایران و چشم زخمی که از لشکر ایران
خوردند، به روسی)؛

بحث «میرزا فتحعلی آخوندزاده» با «آخوند ملاعلی اکبر
السالیانی» درباره عبادات (به عربی).

اشعار:

ده قطعه شعر به فارسی سروده از جمله: مرگ
پوشکین، شکایت از روزگار، الفبای جدید، هجو
عبدالرسول خان، آخوند مرثیه خوان، انتقاد بر تقلید،
بازی شطرنج، «واندا» دختر زیبای لهستانی. به علاوه
پانزده قطعه شعر به ترکی دارد از جمله در عزاداری محرم
که آیین شیعیان را دست انداخته است.

از مجموع آثار میرزا فتحعلی فقط نمایشنامه ها و
داستان ستارگان فریب خورده و چند مقاله و شعر در زمان

نویسنده بچاپ رسید و به زبان روسی هم انتشار یافت. جلال‌الدین میرزا هم نامه‌ای را از او در مقدمه جلد دوم «نامه خسروان» منتشر کرد. مکتوبات کمال‌الدوله، الفبای جدید، انتقاد بر روزنامه ملتی، انتقاد بر روضه‌الصفاء، و عقیده جان‌استوارت میل درباره حریت نیز در میان طبقه‌ای از اهل دولت و افراد تحصیل کرده شناخته گردیده بود؛ در مجموعه‌های خطی آن زمان ثبت شده است. خاصه نسخه‌های کمال‌الدوله از این دست به آن دست می‌گشت. در شناخت افکار میرزا فتحعلی علاوه بر آن نوشته‌ها - مکاتبات خصوصی او اهمیت بسزایی دارند. در نگاهداری آنها نظم و مراقبت استثنایی داشته‌است. مجموعه آنها در «آرشیو میرزا فتحعلی» در تفلیس موجود است.^{۴۴} برگزیده مکاتبات میرزا فتحعلی با اشخاص مختلف، خاصه آنچه مربوط به سرگذشت خود، الفبای جدید، ترجمه نمایشنامه‌ها به فارسی، و رساله مکتوبات کمال‌الدوله می‌باشند - به کوشش حمید محمدزاده و حمید آراسلی در ۱۸۶۳ در بادکوبه منتشر شده. خدمتشان ارزنده‌است.

۴۴- در آرشیو میرزا فتحعلی علاوه بر نسخه‌های مختلف آثار او و مجموعه نامه‌هایی که به او وصیقه، پیرنویس ۱۵۶ نامه که میرزا فتحعلی به اشخاص فرستاده مضبوط است. آنها را در فاصله سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۹۴ (سال پیش از مرگش) نوشته است. از آن عده ۱۲۰ نامه به فارسی، ۲۶ تا به روسی، ۵ تا به ترکی، ۳ تا به فرانسوی، و دو تا به عربی است. (مشرح آرشیو میرزا فتحعلی آخوندارفه، بقلم ا. ابراهیم اوف، بادکوبه ۱۹۵۵، به زبان ترکی).

میرزا فتحعلی پيشرو فن نمایشنامه‌نویسی و داستان-پردازی اروپایی است در خطهٔ آسیا. از عثمانی گرفته تا ژاپن هرکس در این رشتهٔ ادبیات جدید غربی گام نهاده - دقیقاً پس از او بوده است: «ابراهیم‌شناسی» که در تاریخ تفکر اجتماعی و سیاسی عثمانی مقام ارجمندی دارد - شش سال پس از آخرین تئاتری که میرزا فتحعلی نوشت - نمایشنامه‌مانندی به اسم «عروسی معلم» پرداخت که مطلب آنرا از آثار میرزا فتحعلی گرفته، اما اثرش ارزش هنری ندارد. ادبیات جدید هندوستان تحت تأثیر فرهنگ انگلیسی پدید آمد. «دات»^۱ نخستین نمایشنامه‌های هندی را به نام «رانتاوالی»^۲ و «سارمیشتها»^۳ به ترتیب در ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ نگاشت. و «چترجی»^۴ بنگالی اولین رمان هندی را به اسم

-
- 1- Madhusudan Dutt
 - 2- Rantavali
 - 3- Sarmishtha
 - 4- Bankim Chatterji

«آنانداماتها»^۵ در ۱۸۸۲ بوجود آورد. در ژاپن داستان-نویسی و پس از آن تئاتر نویسی در ربع آخر سده نوزدهم تحت تأثیر مستقیم ادبیات روسی ایجاد گشت. بنیانگذار داستان پردازی جدید ژاپن «فوتاباتی شیمئی»^۶ اثرش را به نام «اوکی گومو»^۷ بسالهام از تورگنوف در ۱۸۸۵ پرداخت. و در چین فن مایشنامه نویسی را «تسائویو»^۸ در دهه آخر قرن گذشته آغاز نهاد.

اهمیت میرزا فتحعلی تنها در تقدم او بر دیگر نویسندگان خاورزمین نیست؛ در خبرگی او و تکنیک ماهرانه‌ای است که در مایشنامه نویسی و داستان پردازی جدید بکار بسته است. به عبارت دیگر اصول فن تئاتر-نویسی و داستان پردازی اروپایی را (که در فرهنگ مشرق زمین به آن مفهوم و معنی سابقه نداشته است) به درستی آموخت و آثار هنرمندانه‌ای پرداخت. آثارش را به زبانهای روسی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و نروژی ترجمه کردند و او در اروپا لقب «مولیر شرق» و «گوگول قفقاز» را گرفت.^۹ در چگونگی کار میرزا فتحعلی نخست باید رابطه او را با اجتماع زمان، محیط پرورش استعداد هنری، و عواملی که در او تأثیر کرده‌اند - بشناسیم.

میرزا فتحعلی همزمان بود با دوره ترقی و تحرك

- 5- Ananda Math
- 6- Futabatei Shimei
- 7- Ukigumo
- 8- Tsao-Yu

۹- دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، جلد اول، لیدن، ۱۹۵۶، ص ۳۳۲ (به انگلیسی). در مقاله‌ای که عزیز شریفه نویسنده قفقازی در روزنامه انگلیسی هندوستان ناینز (دهلی، شماره مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۶۳) نوشته، به میرزا فتحعلی عنوان «مولیر آذربایجان» داده است. این عنوانی نارساست.

انتقاد رالیسم در ادبیات روس - رالیسمی که در شعر و داستان و نمایشنامه تجلی درخشان داشت. آن جنبش ادبی و فکری مقارن بود با شدت حکومت فردی تزاران که در سلطنت سی ساله نیکلا (۱۸۵۵-۱۸۲۵) به اوج رسید. و این دوره دهشت باشورش معروف دکابریست (۱۸۲۵) آغاز گشت - به کشتن و تبعید شورشیان، تفتیش عقاید و آزار آزادیخواهان انجامید. قفقاز میعادگاه آزادگان و اندیشه‌گران عاصی بود - آنان که جان به سلامت بردند روانه آن دیار گردیدند. برخورد جبر دولت و اندیشه آزادی - پیکار متشکل صنف نویسندگان را علیه پیداد حکومت بوجود آورد - پیکاری که از مهمترین پدیده‌های تاریخ روس است، و سنتی سخت استوار یافته است. طبقه نویسندگان در سرتاسر تاریخ دو یست ساله اخیر روس (در هر نظام سیاسی که برقرار بوده) با دولت سر ستیز داشته است - از آنکه دولت روس در هر رژیم دشمن آزادی و آزادگی بوده است. اما نه تزاران با همه قهر و غضبشان توانستند طغیان فروزان اهل قلم را خاموش گردانند و نه فجایع ربع دوم قرن بیستم، که سهمناکترین و سیاه‌ترین ادوار تاریخ حکومت آن کشور است - توانست آن سنت را براندازد. و آن سنت در هر جامعه‌ای که پیدادگری بر آن حکومت کند - سنتی والا و شریف است. با ترقی ادبیات رالیست خاصه نمایشنامه و داستان - نویسی - فن تئاتر نیز در روسیه پیشرفت نمود. به حقیقت تئاتر به صورت بنیاد اجتماعی نیرومندی درآمد. این سخن «جان آردن»^{۱۰} که: «چون آدمی حیوان مدنی است و تئاتر کانون اجتماع مردم، پس چرا تئاتر عنصر اصلی

زندگی سیاسی نباشد»^{۱۱} - اگر در جامعه‌های غربی راست بیاید، در جامعه روسی مصداق کاملتری دارد. در هیأت اجتماع روس که مردم از حق آزادی جمعیت یکسره محروم بودند - شگفت نیست که دستگاه تئاتر پس از کلیسا به عنوان مهمترین بنیاد اجتماعی زمان نشوونما یافته باشد. بخصوص نمایشنامه‌های کم‌دی ترقی بسزایی کرد. این خود نیز پدیده طبیعی اجتماع بود. در آن دوران که نویسندگان از گزند روزگار ایمن نبودند - اندیشه‌های تند و عصیان خود را زیر سرپوش کم‌دی عرضه می‌داشتند. و در این فن بس هنرمندی و نازک‌کاریهای رندانه یافتند. به تعبیر دیگر ادبیات در سیاست ادغام گشته، یکی شده بود. و همانطور که فکر آزادی و طغیان، عنصر اصلی آثار متفکران سیاسی روس را در آن دوره می‌سازد - ادبیات نیز زمینه جامعه‌شناسی شعر و نمایشنامه و داستانتان را خوب روشن می‌نماید. آن بود تحلیل ما از روح تاریخ‌زمان.



از ۱۲۵۰ (۱۸۳۴) که میرزا فتحعلی به تفلیس آمد تا ۱۲۶۶ (۱۸۵۰) که به نمایشنامه‌نویسی دست برد دوره آموزش او و پرورش ذوق ادبی و استعداد هنری اوست. کارش را با آموختن ادبیات جدید آغاز کرد، در فن تئاتر خبریگی یافت، برخی آثار نویسندگان روسی و فرانسوی را به ترکی برگرداند و روی صحنه تئاتر آورد، و چون از هر جهت ورزیده شد به آفریدن آثاری از خود پرداخت. آن مراحل مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهیم. نخست آثار پیشروان ادبیات جدید روس را مطالعه

11- Politics In The Theatre, T.L.S., July 27, 1967, p. 681.

کرد - خاصه نوشته‌های این کسان را: چرنیشفسکی،^{۱۲} استرافسکی،^{۱۳} درژاوین،^{۱۴} دابرا لیبوف،^{۱۵} پوشکین،^{۱۶} لرمانتوف،^{۱۷} گوگول،^{۱۸} مارلینسکی،^{۱۹} بلینسکی،^{۲۰} با همه آنان مگر درژاوین همزمان بود. تأثیر فکری گوگول و بلینسکی بنیانگزاران فلسفه رالیسم ادبی جدید روس در نوشته‌های میرزا فتحعلی منعکس است. و در یکی از آثارش (مرد خسیس) به کمندی استرافسکی که احوال طبقه تاجر آزمند نادان را وصف کرده، توجه داشته است. و نیز می‌دانیم که با مطالعه کهنه روزنامه‌های «اخبار تفلیس» با عقاید سنکفسکی^{۲۱} نقاد ادبی و خاورشناس روس و مدیر آن روزنامه آشنایی یافت. در نوشته‌های میرزا فتحعلی قطعاتی از اثر کلاسیک چرنیشفسکی به نام «چه باید کرد» بدست آمده. شعر «طلسم» پوشکین برای او بس دلپذیر افتاد از آنکه برخلاف شعرهایی که خوانده بود، ساده و روشن و بدون تقید بود. و نیز دامستان «باغچه‌سرا» که قصه شرقی است، و پوشکین مضمون این شعر سعدی را:

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رقت و منزل به دیگری پرداخت

در آن آورده، بردش نشست.^{۲۲}

- 12- N. Chernishevsky (1828-1889).
- 13- A. Ostrovsky (1823-1886).
- 14- G. Derzhavin. (1743-1816).
- 15- N. Dobrolyubof (1836-1861).
- 16- A. Pushkin (1799-1837).
- 17- L. Lermontof (1811-1841).
- 18- N. Gogol (1809-1852).
- 19- C. Marlinsky (= A. Bestuzhef, 1797-1837).
- 20- V. Belinsky (1810-1848).
- 21- O. Senkofsky (1800-1858).
- 22- M. Rafili, p. 45.

در خصوص روابط میرزا فتحعلی با لرمانتوف و بستوژف (معروف به مارلینسکی) توضیح کوتاهی لازم است: پیشتر اشاره رفت که احوال اجتماعی و سیاسی قفقاز - خاصه قیام شیخ شامل پیشوای بزرگ داغستان الهام بخش گروهی از نویسندگان و شاعران روس گردید. عده‌ای از آنان از افسران نظامی بودند که به تبعید و یا مأموریت نظامی پا به قفقاز نهادند. و در واقع مارلینسکی، لرمانتوف، و تولستوی سه تن بودند که ندای قفقاز را به جهان ادبیات روس رسانده‌اند.^{۲۳} مارلینسکی داستان - نویس و شاعر و افسر دکابریست که در قفقاز او را «اسکندریک» می‌خواندند، نزد میرزا فتحعلی زبان ترکی می‌آموخت. اوست که توجه میرزا فتحعلی را به شعر عالی لرمانتوف که درسوگ پوشکین سروده بود، جلب کرد. میرزا فتحعلی هم در همان سال مرگ پوشکین (۱۸۳۷) منظومه‌ای به فارسی پرداخت، خودش به روسی ترجمه کرد، و همان وقت در روزنامه «ناظر»^{۲۴} مسکو منتشر نمود. در این زمان بلینسکی نقاد ادبی مدیر آن روزنامه بود. آن نخستین اثر میرزا فتحعلی است.^{۲۵} در سفری که بلافاصله مارلینسکی و میرزا فتحعلی به ناحیه «آدلر» کردند و در «سوخوم» توقف نمودند - مارلینسکی همان

۲۳- تولستوی افسر توپخانه اثر ارزنده «قزاقان» و «حاجی مراد» را که اسم واقعی غایب امام شامل است، پرداخت. لرمانتوف افسر گارد سلطنتی که به سبب شمری که در رثای پوشکین خطاب به تزار سرود در تبعید بود، او «قهرمان عصر ما» و «فرود مرگ» را به مناسبت جنگهای خونین ساحل رودخانه ترانک نوشت. مارلینسکی «ملاهور» و «صلوات بک» را بوجود آورد. ملاهور از سرکردگان دلاور قفقاز و دشمن روس بود. هنگامی که مارلینسکی از دربند به قفلیس می‌آمد، ملاهور به ملاقاتش رفت. گفت: «تو را ندیده بودم، اما روح تو را می‌شناختم.» سپس به عنوان پیمان دوستی شمشیرشان را با هم عوض کردند. مارلینسکی در بلزگت داستان «ملاهور» را نوشت.

24- Observer

۲۵- آن منظومه را در برگزیده اشعار میرزا فتحعلی آورده‌ایم:

منظومه وی را به شیوه استادانه خود به شعر روسی درآورد. این آخرین اثر مارلینسکی است؛ سه روز بعد در جنگ با چرکسها کشته شد. میرزا فتحعلی این یادگار عزیز را از آن دوست نازنین نگاهداری نمود. پس از سی و هفت سال در ۱۸۷۴ در روزنامه «رومکایا استارینا» که آثار مارلینسکی را چاپ می‌کرد، انتشار داد.

اما لرمانتوف داستان‌سرا و شاعر آزادی‌پرست که لقب «شاعر قفقاز» به او داده‌اند.^{۲۶} اندرونیکف در سرگذشتی که از لرمانتوف نوشته، تصریح دارد که او نزد میرزا فتحعلی زبان ترکی می‌آموخت.^{۲۷} آموختن زبان ترکی او محقق است، اما دیگر مؤلفان تأیید نکرده‌اند که معلمش میرزا فتحعلی باشد. ولی همه گفته‌اند که به احتمال زیاد آن دو همدیگر را می‌شناختند.^{۲۸} دلیل برتأیید این گمان این است که لرمانتوف وبکی‌خان و میرزا فتحعلی از جمله کسانی بودند که به محفل ادبی شاعر گرجی «چاو چاوادزه» می‌رفتند.^{۲۹} آشنایی میرزا فتحعلی را با آثار دوستان دیگرش چون میرزا اسماعیل کوتکاشنسکی قفقازی و ابوویان ارمنی نیز پیشتر بدست دادیم.

حد دانش میرزا فتحعلی را از ادبیات اروپای غربی به درستی نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که از برخی آثار شکسپیر و مولیر و دیگران که به روسی ترجمه شده بود،

۲۶- این بیت از لرمانتوف است؛ «به شیرینی شعر و ظم، قفقاز را دوست دارم.» این تعبیر کاملاً شرقی است چه به نظر صاحب‌نظران در زبان روسی شعر را به شیرینی وصف نمی‌کنند. او نیز مثل پوشکین در مبارزه تن به تن کشته شد. امام شامل او را می‌شناخت. گفته بود: فارست که راجع به قفقاز من چیز نوشته است.» نگاه کنید به:

L. Blanch, *The Sabres Of Paradise*, p. 438.

27- L. Klimovitch, p. 129.

28- *Poety Azarbaijana*, p. 285.

۲۹- نگاه کنید به بخش نخستین.

آگاهی داشته است. و بعضی از آنها را در تئاتر تفلیس دیده بود. یکجا از شکسپیر و مولیر به عنوان ارباب بزرگ «فن دراما و رومان» نام برده است.^{۲۰} جای دیگر به «رومان» های ولتر، الکساندر دوما، و «یوغنی سود»^{۲۱} (اوژن سو) نویسنده «یهودی سرگردان» و «رازهای پاریس» اشاره می کند.^{۲۲} (می دانیم که الکساندر دوما نیز به سیاحت قفقاز آمد و خاطرات سفرش را نوشته است در ۱۸۶۸). همچنین با آثار «پترارک»^{۲۳} شاعر حماسی ایتالیا آشنایی داشته است.^{۲۴}

اما راجع به تئاتر: پیش از آنکه تئاتر بزرگ تفلیس بنا گردد - دسته های تئاتری وجود داشتند که اهل تفنن بودند نه تخصص؛ گروه های تئاتری از تفلیس می آمدند؛ و در ۱۲۴۸ (۱۸۳۲) یک «کارگاه تئاتری» به وسیله «باگراتیانی» گرجی تأسیس شد.^{۲۵} و به دنبال آن تئاتر موقتی تفلیس در ۱۲۶۱ (۱۸۴۵) برپا گردید. بازمینه ای که پیشتر بدست دادیم، میرزا فتحعلی به تئاتر علاقه یافت، از تماشاگران تئاتر بود و برخی نمایشنامه های شکسپیر، مولیر و «درد عقل» گریبایدوف را در تئاتر موقتی تفلیس دید.^{۲۶} و نیز می دانیم که بعضی آثار

۳۰- آثار، ج ۲، ص ۳۷۳.

31- Eugène Sue.

۳۲- نامه ها، ص ۲۱۳.

33- F. Petrarck (1304-1374).

۳۴- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۱.

35- L. Klimovitch, p. 131.

۳۶- گریبایدوف کمدی «درد عقل» را در قفقاز نوشت. آن نویسنده هنرمند گرچه با دکابریستها دمساز بود، نماینده کامل سیاست استعماری روس در شرق بود. دائرة المعارف شوروی می نویسد: «هدف می گویی گریبایدوف این بود که ایران را مبدل به مستعمره روس گرداند، مبتکر نقشه تشکیل کمپانی روسی ماورای قفقاز بود...» حد ایران بر اثر جنبش ملی نموده مردم گشته شد.» (دائرة المعارف کوچک ده جلدی شوروی، جلد دوم، قسمت دوم، مسکو، ۱۹۳۶، ص ۳۳۰ - ۳۲۹، به روسی). نسلرود صدراعظم وقت روس در نامه شماره ۵۲۷ به دخی ۱۶ مارس -

استرافسکی، گوگول، و مولیر را به زبان ترکی درآورد و به نمایش گذارد.^{۲۷} تا اینکه عمارت تئاتر بزرگ تفلیس ساخته شد و در ۱۲۶۷ (۱۲ آوریل ۱۸۵۱) گشایش یافت. مدیر آن گراف سالانگوب^{۲۸} بود. در آنجا صحنه‌هایی از رقص و باله و اپراهای غربی را نشان می‌دادند، و برخی نمایشنامه‌های مولیر، شکسپیر، گریبایدوف، گوگول، استرافسکی، و اسکریب^{۲۹} را روی صحنه آوردند.

نتیجه اینکه میرزا فتحعلی در محیط تحریک انتقاد ادبی و اجتماعی زمان خویش پرورش یافت، تفکر رأیسم ادبیات انتقادی غربی را شناخت، زمینه کار تئاتر از هر جهت فراهم بود، و آگاهی او به احوال طبقات مختلف مردم ایران و قفقاز موضوعهای بکر و جاننداری از صحنه‌های واقعی اجتماع بدستش داد. ذهن هنر آفرینش به نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی گرایش گرفت؛ به آن فن پرداخت.



از ۱۲۶۶ تا ۱۲۷۳ (۱۸۵۷ - ۱۸۵۰) شش نمایشنامه کمدی و یک داستان نوشت به ترتیب زیر:
ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر (۱۲۶۶):
مسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه‌جادوگر (۱۲۶۷):

→ ۱۸۲۹ به ژنرال پلسکوویچ راجع به کشته شدن گریبایدوف می‌نویسد: موضوع این حادثه را باید به حساب غیبت و شدت عمل ناسنجیده مرحوم گریبایدوف گذاشت که عاقبت حرکت خود را در مقابل عادات و اخلاق خشن عامه مردم تهران نماندیشید، (به نقل کتاب «مرکز» وزیر مختار، تألیف «یوری نینانوف» به زبان روسی، مسکو، ۱۹۴۸، ص ۴۱۸).

۳۷- دائرتالمعارف کوچک ده جلدی شوروی، جلد اول، مسکو، ۱۹۳۲، ص ۵۰۴. (به روسی).

38- Salagoub

39- Skrib

وزیر خان سراب (که در ترجمه فارسی به «وزیر خان لنکران» نام نهاد، ۱۲۶۷)؛
 خرم قولدور باسان (دزدافکن، ۱۲۶۸)؛
 مرد خسیس (۱۲۶۹)؛
 وکلای مرافعه (۱۲۷۲)؛
 داستان یوسف‌شاه یا «ستارگان فریب‌خورده» (۱۲۷۳).
 آنها را در اصل به زبان ترکی آذربایجانی نوشت. همه
 نمایشنامه‌ها در روزنامه «قفقاز» منتشر گردید (۱۸۵۶ -
 ۱۸۵۱) سپس به صورت مجموعه‌ای درآمد. همه آنها به
 زمان نویسنده در تئاتر تفلیس به نمایش گذارده شد، و
 همه را خودش به روسی برگرداند و برخی را در تئاتر
 مسکو و پترزبورگ نیز روی صحنه آوردند. با
 آن نمایشنامه‌ها در معافل هنری روس نامدار گشت.
 پالونسکی^{۴۰} شاعر و تئاتر نویس روس نامه‌ای به میرزا
 فتحعلی نوشت، آثار خودش را فرستاد و شرح حال او را
 خواست. بعد هم به قفقاز آمد، باهم آشنا شدند. به شرحی
 که خواهد آمد مجموعه شش داستان نمایشی و قصه
 ستارگان فریب‌خورده به وسیله میرزا محمدجعفر
 قراچه‌داغی بانظر میرزا فتحعلی به فارسی ترجمه شد. به
 علاوه برخی از آنها به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و
 آلمانی و حتی نروژی انتشار یافت.^{۴۱} مأخذ ترجمه‌های
 آلمانی و انگلیسی متن فارسی نمایشنامه‌هاست. و مأخذ
 بعضی از ترجمه فرانسوی متن ترکی آذربایجانی آنهاست
 که مترجمان، «ترکی آذری» نامیده‌اند. اصطلاح «ترکی
 آذری» را اروپائیان به ترکی آذربایجانی خودمان اطلاق

40- Palonsky

41- L. Klimovitch, p. 8.

می‌کردند که از ترکی اسلامبولی کاملاً متمایز است.^{۴۲} چند کلمه دربارهٔ داستانه‌های نمایشی مزبور بگوییم، بعد پردازیم به فکر رالیسم ادبی میرزا فتحعلی. در این گفتار توجه اصلی ما معطوف به جنبهٔ انتقاد اجتماعی نویسند است.^{۴۳}

ملاابراهیم خلیل کیمیاگر برپایهٔ داستان واقعی که در نوخه زادگاه نویسنده روی داده، پرداخته شده است. استاد کیمیاگر افسونگر زبردستی است که تودهٔ مردم نادان را می‌فریبد، و همدستان عیار او مردم را وامی‌دارند که سکه‌های نقره تقدیم او کنند. نویسنده اندیشهٔ مترقی خود را از زبان حاجی نوری شاعر روشن بین ادا می‌کند. او کوشش دارد طراری ملاابراهیم را بر مردم آشکار گرداند، کیمیاگری را باطل و همهٔ تصانیف در آن فن را پوچ می‌شمارد: «من ملاخلیل را ندیده‌ام اما به فراست می‌دانم دستگاه عوام‌فریبی باز کرده است... اکسیر در عالم وجود ندارد.» ولی کیست که به حرف او گوش بدهد! نویسنده باتنبلی و مفتخوری سر پیکار دارد، منادی فلسفهٔ عمل است: «صنعت هرکس برای خودش اکسیر و مایهٔ گذران اوست، دیگر چه لازم کرده پشت سر کیمیاگرها بیفتد.» مردم کاهل کوردل را که برای تحصیل مال فریب شیادان را می‌خورند، تحقیر می‌کند. این معنی را می‌نماید که

۴۲- دائرةالمعارف اسلامی نیز دربارهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده گوید: نمایشنامه‌های خود را به زبان ترکی آذری نوشت. (دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، جلد اول، لندن ۱۹۵۶، ص ۳۳۲ به انگلیسی). می‌توان گفت که ترکی آذری اصطلاح بوده و گرنه از نظر علمی ارتباطی با زبان آذری که شعبه‌ای از زبان فارسی کهن است، ندارد. احمد کسروی در تحقیقات تازه و بکر خود ثابت کرد که زبان آذری طی قرون زبان اهالی سراسر آذربایجان پیش از رواج ترکی در آن ناحیه از خاک ایران، بوده است. (نگاه کنید به: «آذری یا زبان باستان آذربایکن»، احمد کسروی تبریزی، چاپ دوم، ۱۳۱۷ شمسی).

۴۳- جا دارد که آن نمایشنامه‌ها از نظر هنری نیز مورد منجسی و تحلیل انتقادی قرار گیرند.

همه آن بیچارگیها از عوارض ظلمت نادانی است؛ جایی که خرد به سستی گراید، اوهام پرستی استیلا پذیرد. داستان «موسیو ژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر» در قراباغ رخ داده به سال ۱۲۶۳. موسیو ژوردان دانای فرانسوی است که برای مطالعات نبات شناسی به قفقاز آمده، و مستعلی شاه ساحری است نیرنگ باز که دیو و عفریت را در خدمت خود دارد. عوام برای او قدرت خارق العاده ای قائل هستند، اوهم با گول زدن آنان کیسه طمع خویش را پر می کند. درویش جادوگر همه سخنان خود را به زبان فارسی بیان می نماید چه در اصل نمایشنامه عنوانش «جادوگر ایرانی مشهور» آمده است. نویسنده برخوردار خرافات کهنه را با دانش نو می نمایاند. این نمایشنامه يك جنبه سیاسی هم دارد؛ صدارت حاجی میرزا آقاسی را دست انداخته، به علاوه اشاره ای به انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه شده است. در ترجمه فارسی قطعه ای که در طعن دولت حاجی میرزا آقاسی آمده، حذف گردیده است. آن قطعه را از اصل نمایشنامه می آوریم: ۴۴

درویش جادوگر گوید: «مگر دیوهای من سرباز ایرانی هستند که مفت خدمت بکنند؟ مگر من وزیر حاجی میرزا آقاسی هستم که هیچ چی به آنها ندهم جز فحش و تهدید؟»

«ما غلامان این علی شاهیم
از تمام ضمائر آگاهیم
نه مواجب، نه جیره و نه علیق
نوکر قربتاً الی اللہیم»

مستعلی شاه در پاسخ این پرسش که «مگر حاجی

۴۴- این قطعه را آقای بلقر مؤمنی از متن ترکی حد اختیار ما قرار دادند.

میرزا آقاسی هیچ چیز به سربازهاش نمی دهد» باز گوید: «والله من در طهران به چشم خود دیدم که حاجی میرزا آقاسی در میدان توپخانه به توپ مروارید داشت نگاه می کرد که ناگهان هفتصد سرباز دور او را گرفتند و مطالبه مواجب کردند. در حال حاجی میرزا آقاسی خم شد، لنگه کفشش را در آورد و به دستش گرفت، با هزاران ناسزا پسان عقاب بر روی آنها هجوم آورد. سربازان مانند دسته كبك از برابر او گریختند. او هیچیک از آنها را نتوانست بگیرد و دو مرتبه برگشت و نزد توپ آمد. رو کرد به خانهایی که در حضور بودند، خطاب به آنها گفت: حضرات، دیدید؟ با این قشون ترسو نمی دانم هرات را چگونه خواهم گرفت. حالا خوب بود که من باشمشیر بر آنها حمله نکردم والا نمی دانم تا کجا فرار می کردند. اما این را تنها به ترسویی آنها نیز نمی توان حمل کرد. از شجاعت رستمانه من بود که غفلتاً به آنها حمله کردم، آنها دچار چنین هراس شدند.»

نکته سیاسی دیگر اینکه حکیم ژوردان ظاهراً نسبت به انقلاب ۱۸۴۸ حسن ظنی ندارد؛ اعتقادش بر اینست که انقلاب، پاریس را ویران گردانید. اما این اندازه می گوید که آن شورش پادشاه لویی فیلیپ را به انگلستان فرار داد. با توجه به این معنی که تزار دشمن سرسخت انقلاب بود - نویسنده تحت سانسور شدید دولت اینجا کوتاه آمده است. اما گرایش ذهنی او را از تعریفی که از لغت «روولسیون» نموده باید شناخت.^{۴۵}

سرگذشت «وزیرخان لنگران» کمندی سیاسی و اجتماعی است از روش حکمرانی شرقی یا همه خصوصیات و کثافت کاریهایش. موضوع آن به سال ۱۸۰۰ اتفاق

افتاده. عنوان اصلی نمایشنامه در نخستین چاپ ترکی و روسی «وزیرخان سراب» است. اما میرزا فتحعلی به قراچه داغی مترجم آن توصیه کرد که عنوانش را در ترجمه فارسی به «وزیرخان لنگران» تبدیل گرداند. خود خان فرمانروای ستم پیشه ابلهی است که در قلمرو او از عقل و عدالت خبری نیست. بدتر از وی وزیرش میرزا حبیب است، نمونه کامل وزیری نادان و بیهنر و دزد و چاپلوس و ناکس که به زیردستان تفرعن می فروشد، و در برابر اربابش کرنش می کند و بله قربان می گوید و به هر پستی تن در می دهد. و اگر پایش بیفتد مقام وزارت پناهی از حرفه قلمبانی هم روگردان نیست. احوال او خوی و منش عنصر درباری جامع الشرایطی را نشان می دهد.

جنبه بسیار مهم دیگر نمایشنامه توجه نویسنده ماست به مقام اجتماعی زن که حالت قهرمانی به آن داده است. جناب وزیر برای استوار ساختن پایه وزارتش کوشش دارد خواهرزن جوان خود «نساخانم» را به زنی به حاکم ولایت بدهد. انگشتر نامزدی وی را هم می خرد. نساخانم که برای خویش حقوقی قائل است دست رد بر سینه او می نهد: «این انگشتر را ببرید، لایق خان دختر پیدا کرده انگشتش کنید». او «به رضایت خودش» با نامزدش ازدواج می نماید.

همانطور که میرزا فتحعلی عنوان آن نمایشنامه را عوض کرد، قطعه تازه ای بر متن فارسی آن افزوده که اندیشه باطنی او را آشکار می نماید و بسیار بامعنی است: از زبان برادرزاده خان لنگران خطاب به عمویش می آورد: «مداخله امثال شما به امور مملکت خلاف انصاف و مروت است، چون هر که بخواهد امور مملکت را موافق قاعده به اصلاح بیاورد، و رعیت و ملت را ترقی بدهد لابد باید

مردمان بی اطلاع و غیر کافی و باغرض را از ریاست خلع کند. و امور ملك و ملت را به مردان کاردان کافی بی غرض با اطلاع واگذارند. اشخاصی را که طمع کاری و رشوه خواری عادت طبیعی شده است، و حکم را محض جلب منفعت خود به خلاف حق و استحقاق می دهد، دخیل کار بندگان خدا نکند تا امور دولت و ملت بطور درستی رو به ترقی گذارده، عموم رعایا و نوکر و غیر نوکر آسوده و فارغبال بوده باشند.»^{۶۱}

نمایشنامه «خرس دزدافکن» صحنه ایست از زندگانی اجتماعی روستایی زمان نویسنده. جنبه عشقی آن بردیگر جنبه ها می چربد، ارزش آن بیشتر در شناختن استقلال و حقوق زن است. «بایرام» جوان دلیر و بلند همت و لی بی چیز به «پریزاد» دختری از خانواده مرفه دلباخته است. هر دو به یکدیگر عشق دارند، اما قیود نظام اجتماع آنان را از همدیگر دور می سازد. از سوی دیگر نیروی عواطف قبلی، آنان را به طرف هم می کشاند. در ضمن «تاروردی» پسر مشهدی قربان مرد پولدار ده به خیال ربودن پریزاد می افتد. کشمکش میان بایرام و تاروردی بالا می گیرد - پریزاد از بایرام دست بردار نیست، زن او می شود. در واقع شخصیت زنی چون اوست که پیروز می گردد.

نکته بسیار با معنی که همه نویسندگان اخیر قفقاز (به استثنای میکائیل حسن اوغلی رفیعلی) به ملاحظاتی ناگفته گذشته اند - افزودن قطعه ای است از طرف مدیر روسی تئاتر تفلیس در پایان نمایشنامه. رفیعلی می نویسد: گراف سالاگوب مدیر و گرداننده تئاتر در متن نمایشنامه تغییراتی داد. «ولی همه آن حک و اصلاح مزاحم

و مانع بیان فکر اصلی میرزا فتحعلی بود. خاصه در پایان آن، قطعهٔ ناجور و ناموزونی افزود که اتباع روس را به اطاعت و فادارانهٔ دولت می‌خواند. «^{۴۷}

کمدی «مرد خسیس» که به «حاجی قره» نیز شهرت یافته تصویرری است از خوی و منش سوداگر ممسک به نام حاجی قره، آدم دغلکار مردردند زرتگی که معبودش پول است. و برای بدست آوردن زر همهٔ ارزشهای انسانی را زیر پا می‌نهد. موضوع داستان را میرزا فتحعلی در سفر به ناحیهٔ شوشی از ذاکر شاعر شنیده بود.^{۴۸} جنبهٔ دیگر کمدی انتقاد وضع ناگوار روستاییان و جبر دولت و دیوانخانهٔ روس است که نویسنده خیلی رندانه بیان کرده. به این معنی که بنا بر اوضاع زمان به ظاهر «نچالنگ» نمایندهٔ دیوان بیگی روس را آدم خیراندیشی معرفی کرده - اما با طنزهای تیز و برنده‌ای که از زبان دیگران آورده، او را به باد مسخره می‌گیرد، به اندیشهٔ باطنی میرزا فتحعلی از اینجا می‌توان پی برد که در ترجمهٔ روسی کمدی قطعه‌هایی را انداخته است. از جمله این گفتهٔ حاجی قره: «وقتی که اسم روس [را] می‌برند دلم می‌ترکد. شمشیر و تفنگ اینجا اینقدرها مرا نمی‌ترساند که آمدو شد مجلس و استنطاق لرزه به جان من می‌اندازد.» همچنین در متن روسی این عبارت دهقان ارمنی حذف شده است: «که می‌داند کی از استنطاق خلاص خواهیم شد، استنطاق

47- M. Rafili, pp. 102-103.

قطعهٔ ناموزونی که سلاکوب به زور گنجانده این است: «ای جماعت الحال برای شما عبرت باشد دیگر وقتی است منتقل بشوید بر اینکه شما مردمان وحشی نیستید... هیچ می‌دانید دولت روس چه خوبیها به شما کرده و شما را از چه نوع بلاها محافظت می‌کند؟ بر شما لازم است که بزرگ خود را بشناسید... همیشه به امر و نهی او مطیع بشوید، رسوم بندگی و آداب انصابت را یاد بگیرید...» (نقل از ترجمه قراچماغری، ص ۹۷). این درست سخن مستعمره‌چی روسی است.

48- M. Rafili, p. 105.

روس تا پنج سال دیگر هم تمام نمی‌شود.» اما در ترجمه فارسی هردو عبارت آمده است.

یکی از نویسندگان قفقازی همزمان ما می‌خواهد چنین وانمود کند که میرزا فتحعلی «الحاق» قفقاز را به روسیه تأیید نموده، احترام خوانندگان و تماشاگران را به دولت روس جلب کرده است.^{۴۹} از نظر نقد علمی اولاً لغت «الحاق» غلط بکار رفته زیرا موضوع الحاق در بین نبوده است؛ دولت روس قفقاز را به زور به تصرف خود درآورد - و پس از آن هم مجبور گشت سی سال با پیشوای آزادی داغستان بجنگد. در این ماجرا مطلقاً قانون زور حاکم بود نه قانون حق و حقیقت. ثانیاً آن تعبیر از نمایشنامه میرزا فتحعلی نه فقط مفایر روح مجموع نوشته‌های ناسیونالیستی او می‌باشد - تحریف آشکار فکر اوست. در همان عبارتی که از زبان حاجی قره آوردیم، میرزا فتحعلی آیین حکومت روس را هشیارانانه نکوهش می‌کند. به گفته یکی از نقادان: «این استنباط ساده لوحانه است که میرزا فتحعلی در چهره نچالنگ حکومت عادل و عاقلی آفریده است. او گرفتار سانسور شدید دولت تزار بوده، نتوانسته آشکارا نماینده دیوان بیگی را هدف تیر ملامت قرار دهد. اما نویسنده که رأیست استادی است با اشارات... و با طنز سرپوشیده‌ای مأمور دولت را به تازیانه بسته است.»^{۵۰}

در این تئاتر نیز میرزا فتحعلی به مقام اجتماعی زن توجه دارد: «صوناخاتم» زندانا و کاردانی است با عواطف نجیبانه خود را از قید سنت اجتماع رها ساخته، با نامزدش که همدیگر را دوست دارند می‌گریزد، با هم عروسی

۴۹- مقدمه عزیز شریف برستارکلان فرپه‌خورده، مسکو ۱۹۶۳.

۵۰- مقدمه فیض‌الله کسب‌زاده بر مجموعه آثار میرزا فتحعلی، بلدکوبه ۱۹۵۸.

می‌کنند و در حوادث زندگی یار و یاور شوهرش هست. حکایت «وکلائی مرافعه» در تبریز اتفاق می‌افتد. وکیل عدلیه را در زمره مردم بی‌ایمانی جلوه می‌دهد که در پی همه‌چیز می‌رود مگر حق و انصاف. آقامردان پسر حلوائی، حرفه وکالت دارد، بامبول زن بی‌بدلی است که برای شیطان پاپوش می‌دوزد. نقشه می‌ریزد که وارثان حقیقی مرحوم حاجی غفور را از ارث محروم گرداند و حقشان را به‌دیگری بدهد؛ در عوض نیم ارث را خودش بخورد. پس چند نفری را اجیر می‌کند و یادشان می‌دهد چگونه شهادت به ناحق بدهند. حاکم شرع هم آدم ساده لوح خوش باوری است که گول اطرافیانش را می‌خورد. اما خودش شریک توطئه نیست. در این نمایشنامه نیز عنصر زن مقام ارجمندی دارد و در پی آزادی خود هست. «سکینه خانم» که وارث حقیقی است، دختر باشعور سخن‌آوری است که به حقوق مدنی خود نیز هشیار گشته به عمه پیر گفتارش می‌گوید: من کی به تو اذن دادم شوهر مرا انتخاب کنی، «خودم وکیل خودم». باز گوید: «خواهش دل به زور نیست». سرانجام راست‌کرداری افراد خرده‌پاست که شهادت دروغ یاران آقامردان وکیل را فاش می‌گردانند. و حق به حقدار می‌رسد.

اما داستان «ستارگان فریب خورده» یا «یوسف‌شاه

سراج»:

این داستان هم مأخذ تاریخی دارد. میرزا فتحعلی قضیه‌ای را که به روزگار شاه عباس گذشته از تاریخ عالم آرای عباسی گرفته، بر آن پایه، داستانی پرورانده که هدفش انتقاد تند نظام حکومت مطلقه و وضع دربار دولت استبدادی است. به علاوه اعتقادهای موهوم، وسعت و نحس کواکب را تخطئه می‌کند و ریاکاری ملایان مردم فریب را

نمایان می‌سازد. نویسنده احوال زمان خود را در ذهن دارد، و چنانکه در نامه‌های او خواهیم دید برای اینکه دم به تله ندهد و در عین حال حرف‌هایش را هم بزند، هشیارانۀ زمان وقوع آن را به گذشته می‌برد. در این کار بسیار ماهر است و همه جوانب قصه را می‌منجد. از نظر ساختمان و اصول داستان‌نویسی جدید، قصه کاملی است. ستارگان فریب‌خورده تصویری است از دولت شاه‌عباسی که اهل دولت و دربار و ملا و منجم‌جملگی مردمی بی‌خبر و چاپلوس‌اند، گرفتار زنجیر تعصب و در پی تعریک و نپروننگ درباری. شخصیت مترقی و اصلاح‌طلب داستان در سیمای مرد قزوینی «یوسف سراج» متجلی است که از میان عامۀ مردم برخاسته و او در نظر ملاباشی «مجرم بالفطره و واجب‌القتل» است. چند قطعه عبرت‌آموز داستان را که فکر نویسنده را آشکار می‌کند، می‌آوریم:

ملاباشی خطاب به شاه صفوی چنین گوید: «در ملك اسلام موافق احادیث صریحه مالك تخت و تاج را واجب‌الاطاعه و شریف‌الذات نمی‌دانند. این درجه عالیۀ را حق امام و به نیابت امام از مجتهدین اعلم متعلق می‌دانند. اما من به جمیع خطیبها نوشتم: در همه ولایتها در مساجد به منابر بالا رفته، اعلان نمایند که همان احادیث به سلسله صفویه شامل نیست. زیرا که از خاندان نبوت و دودمان امامت ظهور کرده‌اند. و واضح است که ائمه... هم آن احادیث را در حق غیر فرموده است نه درباره اولاد خود.» همان ملاباشی که آن سخنان را بهم بافته، در احوال یوسف سراج گوید: او از «اجامر و اوباش مرید جمع آورده، همیشه به ضرب و ذم علمای گرام و خدام شریعت زبان گشوده است.» این «ملعون» به پیروان خویش تلقین ساخته که: «علمای گرام به مردمان عوام فریب می‌دهند...»

اجتهاد لازم نیست، و خمس و مال امام دادن خلاف است، و گویا علما از آن جهت برای عوام در رأی مجتهد متوفی ماندن را جایز نمی‌بینند که بازار خودشان رواج بگیرد. و علاوه بر این به دولت علیه بحثها وارد می‌کنند که از کدخدا گرفته تا پادشاه و همه ارباب مناصب، اهل ظلمه و قطاع‌الطریق است. هرگز از اینها برای ملك و ملت منفعتی عاید نیست، همیشه به هوای نفس خلق بیچاره را جریمه و مؤاخذه و معاقب می‌نمایند، در رفتار و کردارشان هرگز به قانون و قاعده‌ای متمسک نیستند. این قسم رفتار، عمل اهل ظلمه و قطاع‌الطریق بوده که منحصر به این اشخاص شده است.»

برای اینکه نحوست کواکب دامن پادشاه صفوی را نگیرد - با کنگاش درباریان و ملاباشی، یوسف سراج را به موقت به تخت سلطنت می‌نشانند تا از تأثیر احکام کیهانی به جزای خود برسد و به «درک اسفل و اصل شود.» اما همین‌که یوسف سراج به فرمانروایی می‌رسد، منصب منجم‌باشیگری را برمی‌اندازد چه از آن «بجز ضرر برای دولت و ملت منفعتی ندارد.» سپس به حکام ولایات دستور می‌فرستد که هرگز کسی را بدون تجویز قوانین شرع مورد مؤاخذه نیاورند، جریمه نکنند، از حکم قتل و بریدن اعضای بدن پرهیز جویند، و مال مردم را به چپاول نبرند. به علاوه یوسف سراج دیروز و فرمانروای امروز اعلام می‌دارد: «حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهایی که خونی مکیده و گنده و کلفت شده باشند. صاحب زالو آنها را گرفته، فشاری بدهد که همه آن خونهارا قی کنند، بعضی به همین جهت بمیرند، و بعضی به ضعف و نقاهت بسر برند.» یوسف‌شاه فرمان داد: حکام نیک‌نفس را گرامی دارند، از میزان مالیات بکاهند، راه

و پل و کاروانسرا بسازند، شفاخانه و مدرسه برپا دارند. هرکجا آب نیست آب بیاورند، بی سروپایان را در سلك ملایان نپذیرند، امر قضاوت را از دست روحانیان بگیرند و به مردم صالح از اهل دولت بسپارند، وجوه مبرات را به وسیله چهارتن از افراد امین به تنگدستان هر ولایت برسانند، خمس و مال امام ندهند تا اولاد رسول از ذلت سؤال رهایی یابند و مثل دیگر مردم به کسب و کار پردازند، پیشکش و پای اندازی را بکلی منسوخ دارند، و حکومت را به اهل خدمت بسپارند.

خلاصه یوسف شاه آیین داد نهاد و قوانین تازه وضع کرد، و «مجلس مشورتی» از دانایان ملت تأسیس نمود. «برای ایران ایام فیروزی و اتبساط و اوان سعادت و اقبال رو داد.»

اما دوران ترقی و اصلاح دیر نپائید، وزیران و دیوانیان معزول فتنه انگیختند، شورش راه انداختند و یوسف دادگر را برانداختند. تاجدار صفوی بازگشت، کار به روال پیشین افتاد و «عوض پادشاه حقیقی، پادشاه مصنوعی» بر ملک ایران حکومت فرمود.^{۵۱}

نکته بسیار قابل توجه عبارتی است که میرزا محمد جعفر قراچه داغی ظاهراً به عنوان مترجم در پایان داستان افزوده: «والله یقدر، در صورتی که افراد انسان فردا فرد اسباب تقدیرات خدایی بوده باشد، مسلماً هیأت مجتمعه آن صاحب هرگونه و قابل انجام هر نوع امور معظمه خواهد بود. اجتماع نفوس و اتفاق قلوب برای هرگونه اراده در هر ایامی که تشکیل پذیرفته، متحد شده است کانه هو آن ارادات مقدر و مصور گردیده، و مکرر

۵۱- مجموع قطعه‌های مذکور از ستارگان فریب خورده، صفحات ۴۴-۱۰ نقل شده‌اند.

مشاهده شده، محتاج به اثبات نیست. «^{۵۲} ما خیال نمی‌کنیم آن فکر از خود مترجم باشد. به گمان نزدیک به یقین آن مطلب را به تلقین میرزا فتحعلی افزوده است؛ همکاری اجتماعی دسته‌جمعی و همت ملی را در پیش بردن کارهای بزرگ همه جا میرزا فتحعلی تأکید کرده است. در مبحث عقاید سیاسی او خواهد آمد.

از نمایشنامه‌ها کاملاً دستگیر می‌شود که نویسنده «تکنیک» تئاتر نویسی را به درستی آموخته، دانای نازک‌کاریها و فوت و فن آن است. چنانکه خواهد آمد گفتار اندیشیده انتقادی او در هنر تئاتر مؤید همان معنی است. البته باید گفت که نخستین نمایشنامه او ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر از نظرگاه ساختمان نمایشنامه غیب دارد. اما در آثار بعدی این کاستی رفع شده، بر مهارت فنی و پختگی او افزوده گشته است؛ کارش هنرمندانه است.

کمدیهای میرزا فتحعلی آینه اجتماع اند، به زیرویم روانی هر شخصیتی که نشان داده، آگاهست، و همگی اصالت دارند. عمل هر کس حقیقی است و شیوه فکر و بیانش طبیعی. مطلب زاید خیلی کم بچشم می‌خورد، و هیچ مزاح بی‌مزه‌ای نمی‌کند. در همه آنها جنبه انسانی نویسنده بسیار قوی است، ایمان و عشق و امید دارد. اما آن ایمان و عشق و امید را فقط در جهان عینی جست‌وجو می‌کند. این معنی خیلی عمده است که در بیشتر نمایشنامه‌ها مقام زن را بالا می‌برد. و آن سنت شکنی است؛ زن که در جامعه مسلمان خوار و زیبون بود - در پی حقوق آزادی و رهایی از قیود نظام اجتماعی خویش می‌افتد و پیروزمند می‌گردد.

میرزا فتحعلی نویسنده زبردست شوخ طبع آفریننده‌ای

است. کارش انتقاد است، انتقادی که دید اجتماعی مترقی او را می‌رساند. هنرش طنز و تمسخر است، و آن هنرمندی را در «مرد خسیس» و «وزیرخان لنگران» به حد رسانده است. همچنانکه نمونه عالی انتقاد تیز او را در «ستارگان فریب خورده» می‌خوانیم.

به حقیقت برای طنزنویسی آفریده شده. درنامه‌های خصوصی هم از آن دست بردار نیست: راجع به شکارهای ناصرالدین‌شاه در دوشان‌تپه به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله گوید: «از روزنامه‌های طهران بسیار شاکي و دلتنگم. این بقیه روزنامه سفر مازندران و این شکار پی‌درپی دوشان‌تپه نزدیک است که مارا از تفلیس بگریزاند.»^{۵۲}



دامتانهای نمایشی میرزا فتحعلی روشنگر اعتقاد اوست به فلسفه رالیسم ادبی. بدون اینکه بخواهد آثار گذشتگان را تحقیر نماید، واقع‌بینانه معتقد است زمانه تغییر یافته. افکار و ادبیات تحول پذیرفته. نویسندگان ما نیز باید آثار هنری تازه‌ای بیافرینند که بدرد روزگار ما بخورد. برای ادبیات طریقت قائل است؛ باید بیدار کننده اذهان باشد و آیین تیک‌وبد و زشت‌زیبای اجتماع. می‌نویسد: «دور گلستان و زینت‌المجالس گذشته است؛ امروز این تصنیفات بکار ملت نمی‌آید. امروز تصنیفی که متضمن فواید ملت و مرغوب طبایع خوانندگان است، فن دراما و رومان است؛ رومان نیز قسمتی از شعبه دراما است.» به دنبال آن می‌آورد: «در فرنگستان مصنفان این فن، به حسب استعداد، هر یک از ایشان به درجات عالی

۵۳- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف‌خان ۳ مارس ۱۸۲۲، نامه ۶، ص ۲۶۹.

رسیده‌اند، ویلند نامی و اشتهار فوق‌العاده یافته‌اند... و مستحق تعظیم و تمجید ملت گشته‌اند - به مرتبه‌ای که ملت بعد از وفات ایشان به جهت اظهار شکرگذاری در مقابل هنر ایشان، عمارات رفیع‌البناء یعنی نشانگاه بر سر مزار ایشان تعمیر کرده است. از جمله چنین اشخاص مستحق تعظیم مولیر و شکسپیر است، و هم سایرین که تعداد هر یک لزوم ندارد.»^{۵۴}

اندیشه خود را در فن تئاتر در مقدمه‌ای که بر مجموعه نمایشنامه‌ها نگاشته، و در انتقادی که بر تئاترهای میرزا آقای تبریزی نوشته، و همچنین ضمن نامه‌های خصوصی خود پرورانده است. زبده گفتارش را می‌آوریم:

طبع آدمی را به غم و سرور تمایلی است طبیعی، آن دو حالت از تقریر و تحریر «مصایب و مفرحات» ظهور یابد. و شرط عمده تأثیر همانا طرز تحریر و تقریر است. گاه باشد حکایتی به شیوه‌ای نامرغوب ذکر شود که آدمی را متأثر نگرداند، گاه همان حکایت به طریقی پسندیده ادا گردد و تأثیر بخشد. در مجالس روضه‌خوانی هر دو کیفیت به نحو ناقص یا کامل دیده شده است. «اگر نقل مصیبت یا بهجتی که از طبایع و اخلاق بشریه مذاکره می‌شود کماهی و فی الواقع مذکور شده به طبیعت مستمع مقبول و مؤثر بیفتد، واضع و مصنف همان نقل را حکیم روشنروان و عارف طبایع انسانی می‌گویند، و ناقل آن را سخنگوی قابل. فایده نقل مصیبت و بهجت بیان کردن الحلاق و خواص بنی نوع بشر است که مستمع به خوبیهای آن خوشحال و عامل، و از بدیهیهای آن متأذی و غافل گردد.» در فرنگستان ارباب عقل سلیم به فواید این امر برخورد،

۵۴ - میرزا فتحعلی به میرزا آقای تبریزی، ۲۸ ژوئن ۱۸۷۱، آثار، ج ۲، ص ۳۷۳ - ۳۷۲.

از عصرهای باستان عمارت‌های عالی به اسم «تیاتر» برپا کرده، گاه کیفیت مصیبت و گاه کیفیت بهجت را بواسطه تشبیه و تمثیل بیان می‌نمایند. در میان اهل اسلام تنها نقل مصیبت متداول بوده و آن هم «در کمال قصور و نقصان». بدین معنی که: «وضع انشای مصائب موافق واقع و مطابق طبع انسانی بعمل نیامده... ناقلان آن از روی بصیرت تربیت نشده، هرکس خودسر به این امر اقدام کرده، از لوازمات جاهل و از شرایط آن غافل است.» از اینرو تشبیهات «درغایت رکالت ظهور می‌کند.» به مثل آنجا که باید به زبان محاوره سخن گوید ورقی کاغذ بدست گرفته «باعتبارات غلیظ مراسله می‌خوانند.» اما نقل واقعیات «بهجت‌فزا» از طریق تشبیه هرگز رسم نبوده و تصنیفی نوشته نشده است. پس من نیز برای اطلاع مردم اسلام «از این امر غریب پرسبیل امتحان» شش تمثیل و یک حکایت نوشتم. «مثل دیگر مصنّفان متوقع نیستم از نیک و بدش اغماض کنند. بلکه متمنی هستم که به این علم جدید مخبر شده، به قدر قوه خیال خود به تصنیف کردن امثال آنها اقدام نمایند... از من همین قدر، اندازه و نمونه نشان دادن و بانی کار شدن بود.»^{۵۵} این معنی را نیز آورده که: باید به جای «مجالس تعزیه... تیاترهای فرنگستان در ایران برپا بکنیم.»^{۵۶}

در جای دیگر از موضوع کمندی در چهارچوب فن انتقاد و به قول خودش «کریتکا» بحث می‌کند. معتقد است نوشته‌های پیشینیان سراسر پند و اندرز است، و در اصلاح خوی مدنی پند و اندرز ثمری ندارد. همانا انتقاد تمسخرآمیز است که جان دارد و بردل تشیّد:

۵۵ تمثیلات، ترجمه قراچه‌دانی، ص ۲۰ - ۱۵.
۵۶ ملحقات، ص ۱۶۷.

«کریتکا بی‌عیب‌گیری و بی‌سرزنش و بی‌استهزا و بی‌تمسخر نوشته نمی‌شود... [سخنی] که نه به رسم کریتکا، بلکه به رسم موعظه و نصیحت و مشفقانه و پدرانانه نوشته شود در طبایع بشریه بعد از عادت انسان به بدکاری هرگز تأثیر نخواهد داشت. بلکه طبیعت بشری همیشه از خواندن و شنیدن مواعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع به خواندن کریتکا حریص است. به تجارب حکمای یورپا و براهین قطمیه به ثبوت رسیده است که قبایح و ذمائم را از طبیعت بشر به هیچ چیز قلع نمی‌کند مگر کریتکا و استهزا و تمسخر. اگر نصایح و مواعظ مؤثر می‌شد، گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمة الله من اوله الی آخره و عظم و نصیحت است. پس چرا اهل ایران در مدت ششصد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشند؟ ظلم و جور آنآ فآناً در تزايد است نه در تناقص... فن کریتکا در منشآت اسلامیة تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم‌کیشان، و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی آن نافع‌تر از کریتکا و سیله‌ای نیست... مثلاً واعظی و ناصحی کتابی نوشته، مشفقانه و پدرانانه عدم وجود کیمیارا در عالم به مردم حالی می‌کند. از طرف دیگر شخصی پیدا شده نمی‌گوید که کیمیا وجود ندارد و... فقط حکایت ملا ابراهیم خلیل را بر سمت کریتکا و استهزا نوشته، بین الناس منتشر می‌سازد. کدام يك از این دو تصنیف در طبایع بشریه مؤثرتر است؟ آشکار است که حکایت ملا ابراهیم خلیل.^{۵۲}

همان وجهه نظر خود را در نامه‌ای که به میرزا یوسف خان

۵۷- میرزا فتحعلی به میرزا محمد جعفر، ۱۵ محرم ۱۲۸۲، نامه‌ها، ص ۲۰۷-

مستشارالدوله نگاشته پرورانده است. نامه «محرمانه» است و پیامی برای میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی فرستاده. به مستشارالدوله می‌گوید: این مطالب را برای او بخوانید «بعد کاغذ را نزد خودتان نگاه بدارید.» (معلوم است هنوز قراچه‌داغی را در سلك یاران همراز خود نمی‌دانسته). خطاب به او می‌نویسد: «برادر من میرزا محمد جعفر، درجه عقل و شعور وزرای شاه عباس اول در حکایت یوسف شاه بر شما پوشیده نیست. نمی‌بینید که وزرای دولت و بزرگان قوم برای نجات دادن شاه عباس از تأثیر نحوست بی‌معنی کواکب چه تدبیر طفلاله بکار برده‌اند؟ این هم که افترا نیست. تاریخ عالم آرا در برابر چشم شماست، نگاه توانید کرد. از دور شاه عباس تا این عصر برای ملت ایران در عالم تربیت، از تأثیر عقاید باطله، ترقیات روی نداده‌است. شاید تفاوتی بوده باشد، اما خیلی جزوی. در سیاست مفسدین با بیان چه حرکت‌های خنک از اولیای سلطنت ناشی شده‌است که آدم از بی‌تربیتی و وحشی‌خصلتی ایشان انگشت تحیر به‌دندان می‌گزد! اگر این حرکتها را خاطر نشان نکنی آگاه و متنبه نمی‌گردند و در غفلت می‌مانند. اگر خاطر نشان می‌کنی، تعرض شمرده می‌شود. پس چه باید کرد؟ اما صلاح ملك و ملت مقتضی آنست که خاطر نشان شود. فن‌کریتکا همین است. اینگونه مطالب را با مواعظ و نصایح بیان کردن ممکن نیست... امروز در هر يك از دول یورپا روزنامه‌های «ساطریق»^۸ یعنی روزنامه‌های کریتکا و هجو در حق اعمال شنیعه هموطنان، در هر هفته مرقوم و منتشر می‌گردد. دول یورپا بدین نظم و ترقی از دولت کریتکا

رسیده‌اند نه از دولت مواعظ و نصایح. . . «^{۵۹}

آن مباحث از مهمترین و ارزنده‌ترین نوآوریهای میرزا فتحعلی است. اندیشه‌اش پرمایه و پخته، وجهه نظرش روشن، و اصول عقیده‌اش درست است. اما در تأثیر اجتماعی نمایشنامه و داستان از نظر تهذیب اخلاق، غلو می‌کند. نه مراد آن آثار حتماً و همیشه اصلاح اخلاق مدنی است - و نه اینکه ادبیات را می‌توان عامل نیرومندی در پاکیزگی خلق و خوی ملتی بشمار آورد. فساد و انحطاط اخلاقی پدیده اجتماعی پیچیده‌ای است. نخست باید علل آن را تشخیص داد، سپس به چاره‌جویی اجتماعی آن برخاست. تئاتر داروی اصلی دردهای اجتماعی نیست و اساساً چنین انتظاری از آن نداریم. اما در اینکه ادبیات می‌تواند در روشن ساختن ذهن جامعه و نشر اندیشه و تمیز زشتی و زیبایی واقعیات اجتماع تأثیر عمده‌ای بیخشد، تردید نباشد.

میرزا فتحعلی مجموعه نمایشنامه‌های خود را برای چندتن از بزرگان ایران فرستاد.^{۶۰} به همه به یک مضمون نوشت: این نوع تصنیف را در ممالک اسلامی «من بانی» شدم. نباید اینگونه اعتراضات استهزاءآمیز را به پاره‌ای اطوار و اخلاق نکوهیده مسلمانان «حمل بر عدم تعصب و عدم حب ملت بکنند. زیرا که از این اعتراضات غرض تنبیه است بر دیگران که از اخلاق ذمیه‌احتراز نمایند.»^{۶۱}

بامزه اینجاست که به میرزا یوسف مستوفی الممالک گوید: «پاره‌ای تصنیفات غریبه از قلم بیرون آمد. مشهورترین و نافعترین آنها در فن شریف دراما یعنی طیاطر است.»^{۶۲}

۵۹- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۲۹ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۵۳-۲۱۲.

۶۰- از آن جمله بوده: امتضاد السلطنه، متمدن‌الدوله، عباسقلی خان جوانشیر، میرزا جعفرخان مشیرالدوله.

۶۱- نامه‌ها، ص ۲۴.

۶۲- نامه‌ها، ص ۱۵۵.

ولی گویا نمی‌دانست که مستوفی‌الممالک خود استاد
 کیمیاگر بود و کیمیاگران هندی را دور خود گرد آورده.
 و داستان ملاخلیل به او هم ربطی پیدا می‌کرد - البته نه
 از جهت افسونگری، بلکه از نظر اعتقاد موهوم آن وزیر
 مملکت به کیمیاگری.

در بی‌اطلاعی بزرگان ایران از هنر داستان‌نویسی
 مطلبی را آورده که شنیدنی است: مردم ایران هنوز
 مفهوم «رومان‌نویسی» را نمی‌دانند. حتی قهرادمیرزا
 مترجم جام‌جم هنگام عبور از تفلیس گفت: «میرزا
 فتحعلی، در تاریخ عالم‌آرا و نقل یوسف سراج آنقدر
 تفصیل نیست که تو نوشته‌ای. چرا آنقدر تفصیل را اضافه
 کرده‌ای؟» جوابش گفتم: «من مگر تاریخ نوشته‌ام که هر
 چه به وقوع آمده است تنها آنها را به قلم بیاورم؟ من
 مطلب جزوی را دست‌آویز کرده، از خیال خود به آن
 بسط دادم و سبک‌مغزی وزرا و ارکان دولت آن‌زمان را
 فاش کرده‌ام که به آیندگان عبرت شود... این قسم تصنیف
 را رومان می‌گویند که نوعی از فن دراماست.» پس از این
 توضیح، معتمدالدوله «ساکت شد. و معلوم گردید که او نیز
 از رسم و سیاق تصنیفات اروپائیان خبر ندارد.»^{۶۲}

میرزا فتحعلی در پی ترجمه آن داستانها به فارسی
 بود، دنبال مترجم ورزیده‌ای می‌گشت. نخست قرار بود
 میرزا آقای تبریزی مترجم سفارت فرانسه در تهران (که
 او را خواهیم شناخت) به این کار همت گمارد. اما گویا از
 عهده برنیامد. بعد که میرزا فتحعلی با جلال‌الدین میرزای
 قاجار دوستی به‌رسانید - در ۱۲۸۷ به او نوشت: «اگر
 شخصی از فضلای طهران که بالاصاله فارسی زبان باشد،
 اما زبان ترکی را کمابینفی بفهمد، این تمثیلات را

۶۳ - میرزا فتحعلی به میرزا یوسفخان، نوامبر ۱۸۷۵، نامه، ص ۳۳۴.

به همان قواعد و شروط و رسوم که در کتاب اشاره شده است، از زبان ترکی به زبان فارسی ساده بی‌کم و زیاد و بدون سخن‌پردازی و قافیه‌چینی، مطابق اصطلاح خود فارسی‌زبانان در دایرهٔ سیاق تکلم، نه در دایرهٔ سیاق انشاء ترجمه‌کند و به چاپ رسانیده منتشر سازد، هرآینه نسبت به ملت خدمتی بزرگ خواهد کرد.»^{۶۴} در ضمن پیشنهاد کرد: «ممکن است که مجلس تشبیه بعضی حکایات آنها را گاه‌گاه در انجمن احبا مانند طیاطرهای یورپا با البسه و تشکلات هر یک از افراد مجالس برپا نموده، محظوظ شده باشید.»^{۶۵}

جلال‌الدین میرزا یکی از اهل قلم، میرزا محمدجعفر قراچه‌داغی را که در این زمان «منشی تحقیق» دیوانخانه بود معرفی کرد. قراچه‌داغی برخی از کارهای نویسندگی آن شاهزاده را نیز به عهده داشت و گرایشی به شیوهٔ افکار او یافته بود.^{۶۶} بیدرنگ به ترجمهٔ نمایشنامه‌ها و داستان ستارگان فریب خورده دست زد. حکایت ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر نخستین نمایشنامه‌ای بود که در ۱۲۸۷ به فارسی برگرداند. میرزا فتحعلی آن را پسندید. ضمن نامه‌ای (محرم ۱۲۸۸) به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

۶۴- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۸۲.

۶۵- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۷۳.

۶۶- این اطلاعات را نیز از احوال میرزا محمدجعفر قراچه‌داغی بسمت

می‌دهیم: تا سال ۱۲۹۱ همچنان «منشی تحقیق» بود. در صفحه ۲۰ «تشیلات» به این معنی اشاره دارد. بعد در زمرهٔ مترجمان و دبیران وزارت انطباعات درآمد. اعتمادالسلطنه در ۱۹ ذیحجه ۱۲۹۳ گوید: «میرزا جعفر قراچه‌داغی و میرزا ابوالقاسم شیرازی را که از سیرزاهای خود هستند، همراه آوردم به جهت نوشتن کتاب مرآت‌البلدان» (روزنامهٔ خاطرات، ص ۶۳). این مطلب را نیز بیفزاییم که منیف‌پاشا وزیر علوم عثمانی کتابی دربارهٔ جزیرهٔ «کرت» نوشته «حاینوی حسین کامی» به زبان ترکی برای اعتمادالسلطنه وزیر علوم فرستاد. این کتاب حاوی اطلاعات تاریخی و سیاسی و اقتصادی است. میرزا محمدجعفر آنرا به دستور اعتمادالسلطنه در ۱۲۹۴ به عنوان «تاریخ کرینک» به فارسی ترجمه کرده است. (نگاه کنید به فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی، عبادت‌انوار، ص ۲۷۶).

نوشت: «میرزا محمدجعفر حکایت ملاابراهیم خلیل را بسیار مطابق و مرغوب ترجمه کرده بود. نوشتم که به چاپ برساند.»^{۶۷} از خود میرزا محمدجعفر نیز به این زبان سپاسگزاری کرد: «آفرین، آفرین، صد آفرین به قلم مشکین رقم شما. ملاابراهیم خلیل را بسیار بسیار مطابق و مرغوب ترجمه کرده‌اید، و از اصل نسخه ترکیه عدول ننموده‌اید. شرط عمده اینست که در ترجمه به عبارات اصل نسخه نه چیزی زاید شود، نه چیزی از آنها ناقص گردد. بهتر از این ترجمه نمی‌توان کرد.»^{۶۸}

از ترجمه و نگارش قراچه‌داغی به اندازه‌ای خرسند بود که در همان نامه گفت: لازم نیست ترجمه تمثیلات دیگر را برای ملاحظه به تفلیس بفرستد. «من به قلم شما بالکلیه اعتبار و اعتماد دارم.» خواهش کرد زودتر آنها را به چاپ برساند. در ضمن نکته‌جوئی‌هایی در ترجمه پاره‌ای الفاظ می‌کند که نهایت دقت و سنجش لغوی نویسنده را می‌رساند. از جمله: ترجمه عنوان «حکیم چوللو» به «حکیم بیابانی» درست نیست. لفظ «چول» به زبان ترکی «جل اسب» است و باید او را «حکیم جل‌پوش» یا «کپنک پوش» ترجمه نمود. در مورد دیگر کلمه «قفلجم» به ترکی شراره‌های آتش را گویند که در فارسی «ابیزه» و «خدره» و «ستارچه» می‌نامند. «شما چطور قراچه‌داغی هستید که این لفظ را نمی‌دانید؟ من این لفظ را در قراچه‌داغ یاد گرفته‌ام.»^{۶۹}

از شرحی که قراچه‌داغی منتشر کرده معلوم می‌شود پولی برای چاپ آن در بساط نداشته است.^{۷۰}

۶۷- میرزا فتحعلی به میرزا یوسفخان ۲۵ مارس ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۰۱.

۶۸- میرزا فتحعلی به میرزا محمدجعفر، ۲۵ مارس ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۰۴.

۶۹- همان مأخذ، ص ۲۰۵.

۷۰- شرح زیر را قراچه‌داغی در مقدمه «مثل حکیم بیسوننه در ذیحجه» -

در هر صورت سرگذشت ملا ابراهیم خلیل به سال ۱۲۸۸ و دیگر نمایشنامه‌ها و داستان ستارگان فریب‌خورده در ۹۱-۱۲۹۰ در تهران انتشار پیدا کرد. عنوان مجموع آنها «تمثیلات» است و یکجا به نام «کتاب تماشاخانه» خوانده شده است. نویسنده و مترجم لغت «تمثیل» را به معنی داستان نمایشی و مرادف «دراما» بکار برده‌اند. قراچه‌داغی مقدمه‌اندیشیده‌ای بر تمثیلات نگاشته که وجه نظر میرزا فتحعلی در آن منعکس است: از آنجا که «فن تیاتر که اصلح و اهم و اول وسیله ترقی است هنوز در ایران تا به امروز مشهور و به زبان فارسی مسطور و متداول نشده بود»، به ترجمه این تمثیلات همت گردید تا از «فواید مستوره‌اش خاص و عام بهره‌یاب» گردند. باید دانسته شود که مراد از فن «کومدی» تهذیب اخلاق است «در ضمن مکالمه مضحکه به عبارت سهل و مصطلح به طرز تماشاخانه‌های فرنگستان به طور عمل در صورت تشبیه. یعنی شناختن زشت و زیبای خوی انسان است به تماشای شکل و شباهت، و شنیدن سخنان خوشمزه بی اغراق و موافق طبع.» و در آن لازم است «امثال اتفاقیه و حادثات واقعه را کماهی، بی میل و غرض» به مردم نشان دهند. این ترجمه صرف نظر از فواید عامه، فایده خاص نیز دارد. بدین

→ ۱۲۸۲ نوشته است:

«فلسوفی کتابی به زبان ترکی در تهذیب اخلاق محتری بر فون محاورات شیرین و مشتمل بر نصایح و مواعظ دلنشین تصنیف فرموده بودند. محض خدمت ملت و حصول هم‌کیشی از فواید تیاتر، تماشاخانه، و منافع کومدی، مکالمه مضحکه، چندی رنج را راحت دانسته از زبان ترکی، ساده و بی‌کم و زیاد به زبان فارسی در آورد. به خاطر من گذشت چه می‌شد این کتاب مستطاب به چاپ برسد، از لذت سریع‌الافاده کومدی و منافع تیاتر عامه خلق بهره‌ور و همه ذوقها محفوظ و متلاذذ گردد. عدم استطاعت چاپ منبع از نیل مراد بود...» (مثل حکیم می‌سومند یکی از مقالات میرزا فتحعلی است که قراچه‌داغی آن را نیز ترجمه کرده و ظاهراً در ۱۲۸۲ بطبع رسانده است. اصل مقاله در آثار میرزا فتحعلی هست. توجه مرا به ترجمه فارسی آن مقاله آقای مایل بککاش جلب نمودند).

معنی که «برخلاف سلیقه چیزنویسان قدیم از قید عبارات مغلطه والفاظ مشکله رهانیده، به زبان عوام و سخنان روان و کلمات مانوس و عبارات معروف» نگاشته شده است. در واقع به زبان فارسی «تاکنون به این سادگی و بی‌حشو و زوایدی نمونه‌ای نوشته نشده.» امید است که برای «برادران ملتی» سودمند افتد.



جانشین بلافصل میرزا فتحعلی بنیانگزار ادبیات نو، میرزا آقای تبریزی است. تحت تأثیر مستقیم میرزا فتحعلی و باللهام از آثار او در حدود ۱۲۸۷ سه نمایشنامه نوشت: سرگذشت اشرف‌خان، حکومت زمان خان در بروجرد، حکایت شاهقلی میرزا در کرمانشاه. میرزا آقا دومین نمایشنامه نویس است و انتساب آن سه اثر او به میرزا ملکم‌خان بکلی خطاست.

میرزا آقا از تحصیل‌کرده‌های دارالفتون بود، زبان فرانسوی را آموخته، بازبان روسی آشنایی داشت، البته زبان ترکی را هم خوب می‌دانست. در خدمت وزارت امور خارجه به مأموریت اسلامبول و بغداد رفته بود، در مراجعت قریب هفت سال به عنوان «منتشی اول» در سفارت فرانسه در تهران کار می‌کرد که سه داستان نمایشی مزبور را پرداخت. نخست در صدد برآمد که تئاترهای میرزا فتحعلی را از زبان ترکی به فارسی برگرداند. اما از ترجمه خویش خرسند نبود؛ در واقع از عهده‌اش برنیامد. به همین جهت از نظر نشر فکر نمایشنامه‌نویسی و داستان‌پردازی جدید میرزا محمدجعفر قراچه‌داغی به عنوان مترجم آثار میرزا فتحعلی، حقی مسلم دارد. میرزا آقا در نامه خود به میرزا فتحعلی می‌نویسد:

«از وقتی که از ملاحظه کتاب ترکی تصنیف آن سرور محظوظ [شده‌ام]... از نکات شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است بصیرت حاصل کرده‌ام، بر خود لازم شمردم که در این شیوه خجسته و سبک و سیاق پسندیده، به آن سرور معظم تقلید و پیروی نمایم. و مریدانه بساط ارادت بیارایم.

«اول خواستم کتاب طیاطر را چنانکه خواسته بودید، به زبان فارسی ترجمه کنم. دیدم که ترجمه لفظ به لفظ حسن استعمال الفاظ رامی برد، و ملاحظت کلام رامی پوشاند. در حقیقت حیفم آمد و ترجمه را موقوف داشتم. . . . لهذا مختصری به همان سبک و سیاق در زبان فارسی جداگانه نوشتم.»^{۷۱}

میرزا آقا داستانهای نمایشی خود را برای میرزا فتحعلی فرستاد، و خواهش کرد: «چند وقتی این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتهار آن برسد». میرزا فتحعلی از دقت در آنها چیزی فرو نگذاشت. عشق او را به ترقی دادن فن داستان نویسی از پاسخی که داد باید شناخت. در ربیع‌الاول ۱۲۸۸ مقاله بلندی به میرزا آقا فرستاد که حاوی نقد ادبی در آیین تئاتر نویسی با توجه به نمایشنامه‌های او می‌باشد. نوشت: «شمارا هزار تحسین و آفرین می‌فرستم.» امیدوارم «درفن درامما... همیشه صرف اوقات خواهید کرد و ترقیات زیاد خواهید نمود، و به دیگر هموطنان و هم‌زبانان و هم‌کیشان خودتان درین فن راهنما خواهید بود. اما چون هنوز اول کار شماست، لهذا مرا لازم است که پاره‌ای قصورات آن را برای شما نشان بدهم که بعد از این با بصیرت بوده باشید، تا به تصنیف شما درین فن از هیچ‌کس جای ایراد نشود، و

۷۱- میرزا آقا به میرزا فتحعلی [۱۲۸۸]، نامه‌ها، ص ۳۹۱.

تصنیف شما مقبول خاص و عام گردد.»
 نخست تالار «طیاطر» و «آقتور» یعنی «ماهران فن
 دراما» را (که میرزا آقا آنها را ندیده بود) وصف می‌کند.
 به دنبال آن به تکنیک نمایشنامه‌نویسی می‌پردازد: تضاد
 شخصیتها از اصول داستان‌نمایشی است، و این معنی در
 سرگذشت اشرف‌خان خوب مجسم نگردیده است. و نویسند
 را رهنمونی می‌کند که چگونه آن عیب را مرتفع سازد. به
 علاوه باید این مطلب را در آن داستان افزود که شهریار
 بر اشرف‌خان و طرارخان مستوفی غضب بکند و «جمیع
 مایتملك ایشان را بگیرد... که خسرالدنیا والاخرت
 بشوند.»

سفارش می‌نماید که تصویر زمان حال را در گذشته
 ترسیم کند از آنکه نقل این جور چیزها درباره بزرگان
 معاصر «معل خطر» است. «وانگهی در مملکتی مثل ایران
 که هنوز به عمل چاپ و تصنیفات ارباب خیال، آزادی
 مطلق داده نشده است. پس چه باید کرد؟ مطلب نیز خیلی
 عمدگی دارد، نوشتنش واجب است.» چاره کار آسان
 است. زمان حکومت اشرف‌خان را به دوره یکی از پادشاهان
 صفوی ببرید مگر عهد شاه عباس اول «چون که دولتش
 بانظم بود.» سپس هر چه می‌خواهید بگوئید. «در آن صورت
 هیچکس گریبان شمارا نمی‌تواند گرفت، و معاصرین هم
 حساب خودشان را از این سرگذشت خواهند برد.» به علاوه
 اگر «اسم اشرف‌خان در زمره معاصرین معروف است،
 تغییرش بدهید.» پایتخت هم اصفهان است نه دارالخلافه
 تهران.

در خصوص نمایشنامه دوم ایرادش این است که
 «عمل» زمان‌خان (به اصطلاح امروزی ما «نقش» او)
 جاندار عرضه نگشته، و بهتر است نام داستان به «کوکب

عاشق کوش» تبدیل گردد زیرا عمل او و «قاسم دهباشی» از همه دلنشین تر است. از آن گذشته چون ذهن تماشاگران متأثر همه متوجه او می‌باشد، سخنان مؤثر و قوی را از زبان او بیاورید. «زور قلم شما را در این عبارت خواهم دید، انشاءالله.» بعد زمینه‌ای برای تغییر مجموع عبارتهای آن داستان بدست می‌دهد، همه مطالب را پس و پیش و کم و کسر می‌کند، و چیزهای دیگری می‌افزاید. تأکید می‌نماید که هرچه با واقعیات جور در نمی‌آید حذف گردد. از آن جمله: چطور ممکن است کسی بگوید: دخترم را خودم خواهم گرفت. «واویلا، مگر این چنین حرفها را در فرنگستان در مجلس طباطر، پدر در حق دختر خود می‌تواند گفت؟!»

درباره نمایشنامه سوم گوید: «سرگذشت شاهقلی میرزا سراپا بداست. آن را بسوزانید... ایرج میرزا حرکت بدی کرده، برسر عموی خود رسوایی فراهم آورده است، والسلام. این قبیل حرکت فیما بین مردم عمومیت ندارد، بازیچه لفو بی‌مزه‌ای است با استهجات زیاد.» اصرار می‌ورزد که همه الفاظ مستهجن حذف گردد و موارد آن را ذکر می‌کند.

میرزا فتحعلی صمیمانه می‌نویسد: «دلتنگن مشوید که زحمت شما را تجدید می‌کنم، و در تصنیف عجله مکنید. این تصنیف از شما به روزگاران یادگار خواهد ماند. باید کامل و بی‌قصور و مقبول طبایع باشد... تا خواننده خیال نکند که مصنف از شروط فن دراما اطلاع ندارند... مطابقت کامل به جمیع شروط آن واجب است، و غفلت از آن شروط بهیچ وجه جایز نیست.» سفارش می‌کند آن داستانها را پس از تکمیل به چاپ برساند، و «به جوانان قابل نرسیده هم فن دراما را تعلیم نمایید که هر يك از

ایشان درین فن که اشرف فنون اهل یوروپاست، چیزی خیال کرده، بنویسید.^{۷۲}

از اینکه آیا میرزا آقا نکته‌جوییهای سنجیده و درست میرزا فتحعلی را در تجدید نظر و اصلاح سه داستان نمایشی خود بکار بسته است، آگاهی نداریم. متن اصلی آن نمایشنامه‌ها در ۱۳۴۰ قمری به‌عنوان «سه تیاتر» «منسوب به مرحوم میرزا ملکم‌خان» از روی نسخه «دکتر روزن» وزیر امور خارجه و شرق‌شناس آلمانی، در مطبعه کایوانی برلن به‌چاپ رسیده است. همچنین توسط پرفسور «بریکتو»^{۷۳} به زبان فرانسوی ترجمه گردیده، به‌نام «کمدی‌های ملکم‌خان»^{۷۴} در بروکسل انتشار یافته است (۱۹۳۳). اما چنانکه دانستیم نمایشنامه‌های مزبور هیچ ارتباطی با میرزا ملکم‌خان ندارد، و پیش از این حق میرزا آقای تبریزی نویسنده حقیقی آنها ادا نشده است.^{۷۵}

۷۲- میرزا فتحعلی به میرزا آقا، ۲۸ ژوئن ۱۸۷۱، آثار، ج ۲، ص ۳۷۳-۳۵۶.

73- A. Brictoux

74- Les Comédies De Malkom Khan

۷۵- نمایشنامه زمان‌خان در ۱۳۴۸ خورشیدی در تالار رودکی در تهران نمایش داده شد. بانان این نمایش نیز آن را منسوب به ملکم‌خان دانسته بودند.

اندیشه اصلاح و تغییر الفبا از آثار برخورد تمدن مشرق و مغرب و استیلای تمدن اروپاست. پیشرو آن فکر و سازنده خط جدید در جامعه‌های اسلامی میرزا فتحعلی است. و از او به عثمانی سرایت کرد. با تصادم مغرب و مشرق و تجربه‌های عینی که از آن بدست آمد. این هشیاری اجتماعی در ایران و عثمانی پیدا شد که از يك سو در علل تنزل تاریخی و درماندگی مادی خود تعقل نمایند - از سوی دیگر در راه ترقی جدید و اخذ دانش و فن اروپایی بیاندیشند.

این معنی به درستی دانسته نشده که حتی از نظرگاه هوشمندانی که موضوع وجوب اصلاح الفبا را مطرح ساختند این دو مسأله یعنی تعلیل تاریخی عقب افتادگی مشرق، و تفکر در اخذ تمدن غربی دو مطلب کاملاً متمایز بودند. به عبارت دیگر اعم از اینکه همبستگی حقیقی میان الفبای دشوار عربی و عقب افتادگی جهان اسلامی وجود می داشته یا نه - باز این موضوع مطرح بود که در راه

تجدد و پیشرفت جدید آیا اصلاح و تغییر القبا از شرایط اساسی بشمار می‌رود یا نه؟ اگر حالا به این مسئله جواب منفی می‌دهیم، هیچ هنری نکردیم از آنکه نمونه‌های مشخص جانداری در آزمایشگاه تاریخ در برابر چشم داریم. مشاهده می‌کنیم که برخی جامعه‌های مشرق‌زمین با القبایی صدبرابر دشوارتر و خرابتر و بدتر از خط موجود ما، به پیشرفتهای بزرگی در دانش مادی و تفکر مدنی نایل گردیده‌اند - که ما حتی از مراحل که آنان پیموده‌اند - چه بسیار دوریم. طرفه اینکه همان جامعه‌ها با خط خراب و دشوارشان دست کم یکی‌دو نسل پس از جامعه‌های اسلامی بیدار گشتند و به خیال اصلاح و ترقی افتادند.

زمانی که میرزا فتحعلی نخستین بار موضوع اصلاح القبا را مطرح ساخت (۱۲۷۴)، و پنج سال پس از او طاهر منیف پاشا در عثمانی، و اندکی بعد میرزا ملکم‌خان همان مسئله را عنوان کردند - تجربه‌های متحقق زمان ما را در پیش خود نداشتند. از اینرو بحث درباره اصلاح و تغییر خط (گذشته از ارزش عملی آن هرچه باشد) از نظر سیر فکر در خاورزمین درخور اهمیت است. دیگر اینکه دلایلی که میرزا فتحعلی یکصد سال پیش در لزوم اصلاح و یا تغییر خط آورده، جامع گفته‌های همه هواخواهان آن فکر از آن روز تا به امروز است. هرکس در ایران و عثمانی چیزی در تأیید آن نوشته، حاشیه مکرری است بر نوشته اصیل میرزا فتحعلی. این خود حد گسترش افق فکری او را می‌نماید، هر چند در اصل مطلب هم‌عقیده او نباشیم.

جنبه فنی موضوع اصلاح و یا تغییر القبا، دشواریها و کاستیهای خط ما بخوبی دانسته شده - و صدسال است

در باره آن حرف زده‌اند. پس این جنبه مطلب را به اشاره می‌گذریم. همچنین دلایل و براهین هواداران اصلاح و یا تغییر خط شناخته گردیده‌اند؛ کافی است که چکیده اندیشه میرزا فتحعلی را بیاوریم. اما دو جنبه موضوع ناگفته مانده: یکی تفصیل کار میرزا فتحعلی در ایران و عثمانی است که داستان دلکشی دارد. دیگر اینکه پاره‌ای عقاید مهم اجتماعی خود را در کالبد مبحث الفبا آورده است. در این گفتار بیشتر به همین دو جنبه مطلب می‌پردازیم و سیر تحول فکری نویسنده را باز می‌نماییم.

این تذکر اجمالی لازم است که آگاهی بر معایب گوناگون الفبای عربی تازگی ندارد. دانشوران ایرانی هزار سال پیش از این به آن کاستیها پی برده‌اند.^۱ ابوریحان با نبوغ علمی استثنایی خود همه آن نواقص و اشکالات را تمیز داده، مجموعشان را «آفت عظیم» خط عربی نامیده است. آن ایرادها به ارث به خط فارسی رسیده، و گرنه زبان ما از برخی جهات بر زبانهای اروپایی برتری دارد. و آن حقیقت علمی است. بد نیست که رأی «انگلس» را هم در این مورد بدانیم: «اگر این الفبای لعنتی عربی نبود که در آن گاه شش حرف پشت سر هم يك شکل و يك ریخت دارند، و حروف صدادار ندارد، من حتماً تمام دستور زبان فارسی را در ظرف چهل و هشت ساعت می‌آموختم... اما برای ویتلینگ^۲ نداشتن زبان فارسی بدبختی است چه او در زبان فارسی «زبان جهانی» خود را

۱- از آن جمله‌اند: حمزه اصفهانی، احمد بن طیب سرخسی، ابوریحان بیرونی، و رشیدالدین فضل‌الله که عین گفته‌های آنان با دقت در رساله سودمند «در پیرامون تغییر خط فارسی» نوشته آقای یحیی ذکا، (تهران ۱۳۲۹-، ص ۱۳ - ۱۱) نقل شده‌اند. گفته ابوریحان را از همان مأخذ آوردیم.

۲- Weitling دانشمند آلمانی که در صدد ساختن «زبان جهانی» بود. تعبیر انگلس از زبان فارسی این است: "langue universelle toute trouvée" این عبارت را در متن آلمانی اصل نامه خود ذکر کرده است.

به تمام معنی حاضر و آماده می‌یافت...»^۲
 اما میرزا فتحعلی مسأله خط را در رابطه با جهان نو و دانش و مدنیت غربی مطرح کرد. رساله خود را به نام «الف‌بای جدید برای تحریرات السنه اسلامیة که عبارت از عربی و فارسی و ترکی است» در صفر ۱۲۷۴ (۱۸۵۷) نوشت.^۳ یعنی درست وقتی که از داستان نویسی دست شست، به کار اصلاح خط و بعد به تغییر آن پرداخت. و تا قریب پانزده سال بعد در آن راه تلاش می‌کرد. در کتابچه الفبای جدید و نوشته‌های دیگر خود همه کاستیها و دشواریهای اصلی خط فارسی را با ذکر مثالهای گوناگون شرح می‌دهد: همسانی شکل حروف؛ تمایز حروف به نقطه؛ تغییر اشکال حروف بر حسب جای آنها در کلمه؛ خارج بودن حرکات از لغت؛ فقدان چند حرف صامت و مصوت لازم در الفبای فعلی.

اندیشه میرزا فتحعلی در دو مرحله متمایز تحول کلی یافت: یکی مرحله اصلاح الفبا، دوم تغییر خط. در مرحله نخست نقطه‌های حروف را دور انداخت؛ وجه تمایز حروف را همان شکل حروف قرار داد؛ حرکات یعنی اعراب را جزو حروف پهلوی آنها نوشت. بعدها بر این طرح او ملک‌خان ایراد گرفت و تقطیع حروف را نیز لازم شمرد؛ یعنی حروف باید در هر حال مفرد باشند. میرزا فتحعلی پیشنهاد ملک را پذیرفت و در طرح اول خود تجدیدنظر

۳- نقل از یادداشت‌های برادرم تهمورس آدمیت به نقل: «کلیات آثار مارکس و انگلس، به زبان روسی ترجمه از آلمانی، چاپ دوم، جلد بیست و هشتم، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۲۳، نامه انگلس به مارکس، منچستر، ۲۶ ژوئن ۱۸۵۳». دنباله مطلبی که نقل شد انگلسی می‌نویسد: «تا آنجا که من اطلاع دارم زبان فارسی تنها زبانی است که در آن تعارض و تفاوتی بین «من» در حالت اعطایی (Dative) و «من» در حالت مفعولی (Accusative) نیست. زیرا حالت اعطایی و مفعولی در این زبان همیشه یکسان است.»

۴- برای متن رساله نگاه کنید به: نامه‌ها، ص ۵۴ - ۳.

کرد. به میرزا یوسف خان می نویسد: با خواندن کتابچه ملکم «رجعانیت حروف مقطعه را و منفصله را برحروف متصله در ترکیب کلمات قبول کرده ام.»^۵ در ضمن به منظور آسان کردن جمله بندی «علامات» مشخصی اختراع کرد شامل: علامت سؤال، تعجب، تأمل، نقل گفته دیگران، ندا، بیان تأسف. «این علامات در تحریرات و معاورات مکتوبه غایت لزوم دارند که مطلب بواسطه آنها کاملاً هو حقه و وضوح یابد.»^۶ اما معلوم نیست چرا همان نشانه های ساده ای که در جمله بندی زبانهای فرنگی جاری هستند، انتخاب نکرده و علامتهای کج و کوله ای از پیش خود در آورده است.

در مرحله دوم فکر میرزا فتحعلی بکلی تغییر یافت. معتقد گردید که اصلاح الفبا چندان فایده ای ندارد، خط باید عوض شود و الفبای لاتینی جایگزین آن گردد. و البته از سمت چپ به راست نوشته شود. براین پایه طرح تازه ای ریخت، و آن نمودار تحول تکاملی اندیشه اوست.

فکر اصلاح خط کی در ذهن میرزا فتحعلی پیدا شد؟ آن فکر را از کجا گرفت؟ انگیزه اش چه بود؟ پاسخ پرسش اول این است: نمی دانیم. تخمین و تقریب هم بدرد نمی خورد. از سرچشمه اندیشه اش تا اندازه ای با خبریم. و آن آزمایش تاریخی پتر است در روسیه. میرزا فتحعلی می نویسد: «پتر دید که خط قدیم روسها مانع ترقی ملت است در علوم. آن را ترك نموده، با حروف لاتین خطی نو ایجاد کرد. عوام و کشیشان و اشراف مملکتش بر مخالفتش برخاستند، فریاد

۵- نامه ۱۷ دسامبر ۱۸۲۵، نامه ها، ص ۱۸۶.

۶- نامه ها، ص ۴۱ - ۴۰.

زدند که: دین ما از دست خواهد رفت. . . پطر به حرف
 حقا اصلا اعتنا نکرده و در عزم خود مردانه بود. . .
 به سبب همین خط جدید آنا فانا رو به ترقی نهاد. ^۲ باز
 بی آورد: چون پطر دید که «روحانیان از خواندن و یاد
 گرفتن رسم جدیدش ابا کردند. . . از ایشان دست
 برداشته فرمود: شما بمانید با خط قدیم خودتان. من
 رسم جدید خودم را به اتمام رعایا و نجیبای مملکت خودم
 بگری خواهم داشت. و تا امروز کتب روحانیان روس در
 کلیساها در خط قدیم روسی باقی است، و در اشکال و
 نقصان برادر خط ماست. ^۳»

در جواب پرسش سوم ممکن است به نگاه سطحی چنین
 دلیل آورد که بیزاری نویسنده از عنصر عرب و متعلقات
 عربی - او را به تغییر خط عربی برانگیخت. برهان به
 ظاهر موجهی هم در تأیید این حدس در دست داریم.
 می نویسد: یکی از آثار شوم غلبه تازیان وحشی
 بر مرز و بوم ایران این است که «خطی را به گردن ما
 بسته اند که به واسطه آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما
 دشوارترین اعمال شده است. . . الان منتهای تلاش و
 آرزوی مصنف کمال الدوله این است که ملت خود را باری
 از دست این خط مردود و ناپاک که از آن قوم به یادگار
 مانده است خلاص کرده، ملتش را از ظلمت جهالت به
 نورانیت معرفت برساند. اگر به این آرزو فیروز شود
 زهی نیکبخت خواهد شد و از دنیا کامیاب رحلت خواهد
 کرد. ^۴»

اما چون به عمق اندیشه میرزا فتحعلی پی ببریم آن

۲- نامه ها، ص ۳۳۹.

۳- میرزا فتحعلی به وزارت علوم، ژانویه ۱۸۲۰، نامه ها، ص ۱۵۸.

۴- ملحقات، ص ۱۵۶ و ۱۵۸.

توجیه کافی نیست. به دلیل اینکه هرچند نسبت به عنصر تازی نفرت داشت - در مرحله نخست که اصلاح الفبا را پیشنهاد کرد، همان حروف عربی را نگاه داشت. چنانکه دشمن همه ادیان و همه دین‌آوران بود - اما نگفت بیائیم و دین را براندازیم. بلکه اصلاح آن را واجب شمرد.^{۱۰} مقصود این است که اندیشه میرزا فتحعلی در اصلاح و تغییر خط، عکس‌العمل عینی او بود از عقب‌افتادگی مادی و معنوی جامعه‌های اسلامی، و مبنای عقلی داشت نه عاطفی.

و نیز اینکه برخی حکم قطعی نموده‌اند که میرزا فتحعلی از اول خیال برانداختن الفبای عربی و معمول داشتن الفبای لاتینی را در سر داشت - مورد تأیید ما نیست. همچنین درست نیست که بگویند اصلاح خط را به عنوان حيله‌ای برای جلوگیری از مخالفت ارباب دین پیشنهاد نموده بود. در آن زمان معتقد به «اصلاح» بود نه تغییر خط. به همین سبب وقتی که به تغییر الفبا اعتقاد پیدا کرد، به اشتباه سابق خویش اعتراف نمود. و بدون مجامله‌گویی نقشه عوض کردن الفبا را اعلام داشت.

دو عامل تازه در ذهن میرزا فتحعلی تا اندازه‌ای مؤثر افتاد، او را در عقیده تغییر خط راسخ گردانید: یکی مضمون نامه «شارل میسمر» فرانسوی مشاور فؤاد پاشا صدراعظم عثمانی. او تغییر الفبای ترکی و اخذ الفبای لاتینی را پیشنهاد کرد. (شرح آن خواهد آمد.) و دیگر آزمایش عملی دولت روس پس از تصرف داغستان. به ملکم می‌نویسد: دولت روس پس از تسخیر داغستان یعنی از دو سال پیش، برای زبانهای مردم «آوار و چچن و چرکس» الفبای جداگانه‌ای با حروف لاتینی درست

۱۰- نگاه کنید به بخش پنجم.

کرده‌اند. و در مدارس آنجا که تازه گشاده‌اند خط جدید را تدریس می‌کنند. و پاره‌ای کتابهای اسلامی را به همان خط برگردانده‌اند. آنان صاحب سواد و علم خواهند شد. «اما اهل بسایط قفقاز قریب به دو میلیون از نکبت خط قدیم اسلام، مثل حیوان هنوز کور و بیسواد مانده‌اند.»^{۱۱} ولی چنانکه خواهیم دید دولت روس با نقشه میرزا فتحعلی در اصلاح یا تغییر خط در ایران و عثمانی مخالف بود.

آرمان نویسنده را از زبان خودش بشنویم: «غرض من از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده، کافه ملت اسلام، شهری یا دهاتی، حضری یا بدوی، ذکوراً و یا اناثاً مانند ملت پروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته، پا به دایره ترقی گذارد و رفته رفته در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برساند.»^{۱۲}

گفتیم که يك جهت تفکر او را تعلیل عقب ماندگی ملل مسلمان می‌سازد، و جهت دیگر آن معطوف به اخذ دانش و مدنیت غربی است: «سبب عقب افتادن ایشان در مراحل سیویلیزاسیون عدم آلت علوم و صنایع است. مثلاً جغرافیا را چطور یاد می‌توان گرفت وقتی که اسماء مواضع و اماکن را با حروف اعلام تصریح کردن ممتنع است... طب را، فزیقارا، ماتیماتیقارا، علم معاش را، و امثال این علوم و صنایع را چگونه توان آموخت وقتی که اصطلاحات جدید اهل یورپا درین علوم را ما سابقاً نشنیده‌ایم، و ناشنیده به تصریح آنها با حروف خودمان قادر نیستیم. انواع کتب را از السنه یورپائیان به زبان

۱۱- نامه ۲ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۹.

۱۲- به محرر روزنامه حقایق اسلامبول، ۱۲۹۰، نامه‌ها، ص ۳۰۲.

عربی یا فارسی یا ترکی چگونه ترجمه بکنیم وقتی که در لغات السنه ثلاثه خودمان اصطلاحات علوم آن کتب را نداریم، و ناچاریم که آنها را بعینه به زبانهای خودمان نقل بکنیم.^{۱۲}

از آن گذشته دشواری خط مایه رواج بیسوادی عامه مردم گشته است: «از این جهت است که در میان طوایف اسلامیة از ده هزار يك نفر صاحب سواد بهم نمی‌رسد، و طایفه اناث بالمره از سواد بی‌بهره می‌مانند.»^{۱۳} به علاوه شاگردان و طلاب چه‌رنجها در آموختن زبان عربی و فارسی می‌کشند و چه اوقات گرانبھایی را صرف آن می‌کنند - تازه درست یاد نمی‌گیرند. حتی «اکثر علمای مشهور در خواندن عبارات کتب عربیه از سهو کردن امین نیستند. شهرت بعضی ملاها از این است که عبارت را خوب و درست می‌خوانند. این چه معنی دارد؟ چرا ما باید در سر این امر جزوی این قدر معطلی داشته باشیم؟ سبب همه این معطلی نقصان الف‌باست.»^{۱۴}

تغییر خط را محتوم تاریخ می‌داند: «این کیفیت بدین قرار نمی‌توانست بماند، چونکه خلاف حقیقت و طبیعت است. لامحاله تجدید در الفبای خط اسلام وقوع می‌پذیرد، خواه بعد از پانصدسال در زمان سلاطین آینده. اما من به‌تغییردادنش سبقت کردم و جمیع اشکالات مذکوره را بالکلیه رفع نمودم. . . به‌واسطه این الفبای تازه کل طایفه اسلام در اندک مدت به‌خواندن و نوشتن السنه خودشان قادر خواهند شد.»^{۱۵}

البته معترف است که تغییر خط «صرف همت» و

۱۳- به‌میرزا یوسفخان، ۱۲۸۸، نامه‌ها، ص ۲۲۶.

۱۴- الفبای جدید، نامه‌ها، ص ۴.

۱۵- الفبای جدید، نامه‌ها، ص ۵ - ۴.

۱۶- الفبای جدید، نامه‌ها، ص ۶.

«جرات عظیم» می‌خواهد پیشنهاد بی‌دهد: نخست طرح او را چاپ کنند، میان مردم منتشر گردانند و «در جنب خط سابق» تعلیم دهند. این کار دو فایده در بر خواهد داشت. یکی اینکه «بعض اصناف مردم به سبب صعوبت خط سابق و عدم استطاعت در تعلم آن که بی‌مرور مدت طویله میسر نمی‌گردد، به این خط جدید تحصیل سواد توانند کرد و امور معیشت خودشان را از پیش خواهند برد.» دیگر اینکه «پاره‌ای کتب که از علوم ملل خارجه به السنه اسلامیة ترجمه می‌شود و اسماء اماکن و اقالیم و اصطلاحات طبیه و امثال آنها که به واسطه خط سابق مصرح نمی‌گردد، و هم کتب لغات که اشتقاق کلمات آنها با خط سابق صراحتاً و ضوح نمی‌یابد - در این خط جدید چاپ تواند یافت.»^{۱۷}

آن پیشنهاد را بسیار زیرکانه و هشیارانه عنوان نموده است. مفادش این است که توده مردم با خط تازه سواد پیدا کنند. و دانشپژوهان رشته‌های علم و فن جدید هم با همان خط سروکار داشته باشند. و آثار علمی و فنی نو نیز به آن خط نوشته شوند. باقی می‌مانند سنت‌گرایان و مخالفان الفبای او. آن حضرات هم بمانند تا بمیرند.

سپس با چهره حق‌بجانب گوید: «یقین است که این نوع تجدید هرگز مخالف شرع شریف نخواهد شد و علمای گرام در تعلیمش ممانعت نخواهند کرد. زیرا که چند صد سال قبل از این خط کوفی تغییر یافت، و علما به تغییرش رضا دادند. امید چنان است که به تعلیم این خط جدید نیز در جنب خط قدیم رضا بدهند. خصوصاً که مرام این خط جدید فایده عموم ملت است.» البته روحانیان گرام

۱۷- الفبای جدید، نامه‌ها، ص ۷ - ۶.

به حال بیچارگان بی سواد که «از لذت روحانی بالکلیه محروم... و از دانستن مسائل دینی و تکالیف شرعی خودشان عاجز می باشند» - دلسوزی خواهند فرمود.^{۱۸} اما راستش را بخواهید میرزا فتحعلی نه دلتش برای «شرع شریف» سوخته بود و نه اعتقادی به تکالیف شرعی داشت. و می خواست با همان حربه تغییر الفبا و رواج فکر و دانش تو، بساط ملایان را برچیند.

باز برای اینکه جلو مخالفت عالمان دین را بگیرد، مقاله محققانه‌ای افزوده و شرح پیدایش خط را در میان تازیان و سیر تحولی آن را از خط کوفی به خط نسخ داده است.^{۱۹} چنین نتیجه می گیرد: از این فصل شروح مبرهن می گردد که خط کوفی پیش از اسلام در میان عرب متداول بود. و «کلام مجید ربانی به مراتب نزول در همین خط ثبت می شد. پس خط کوفی نه آن خط بود که من جانب الله باشد، و از ثبت شدن کلام مجید ربانی در این خط آن مقدار شرافت شرعاً و عرفاً بر آن حاصل نشد که آن را از تغییر دادن مانع آید. این مقله بالکلیه آن را تغییر داد، خط نسخ را ایجاد نمود. پس اگر ما به ملاحظه منافع ملت، خط نسخ این مقله را... تغییر داده، خط

۱۸- الفبای جدید، نامه‌ها، ص ۸ - ۷.

۱۹- عنوان مقاله این است: «بیان تحقیقی که مایور میرزا فتحعلی آخوندزاده در خصوص خط اسلام از کتب متعدده معتبر من تألیفات معتمدین فضلا بعمل آورده است، سنه ۱۲۷۴». زبده اش اینکه: به استناد نوشته ابن خلدون و صاحب قاموس فیروزآبادی ثابت می شود که در میان حمیریان خطی موسوم به «سند» وجود داشته. از گفته صنعانی در مجمع البحرین به نقل حمزه اصفهانی، معلوم است که اعراب از زمان عدنان کتابت داشتند. واضع حروف ابجد و مخترع خط کوفی که در اصل به سریانی شباهت داشته مراد بن مره بود. صنعانی و صاحب صحاح جوهری نیز آنرا تأیید کرده اند. خط نسخ را ابن مقله بر پایه خط کوفی در ارایل قرن چهارم هجری پرداخت و خط سابق را تغییر داد. پس از او به گفته ابن خلکان، ابوالحسن بن هلال خط نسخ را صیقل داد. (میرزا فتحعلی در مقاله خود عین گفته همه آن دانشمندان را آورده است. نگاه کنید به: نامه‌ها، ص ۵۸ - ۵۵).

اسهلی ایجاد نماییم چه بحث شرعاً و عرفاً وارد می آید؟»^{۲۰} به همان مأخذ استدلال می کند: از چپ به راست نوشتن هم مخالفتی با شریعت ندارد. مگر ارقام هندسی را مثل حروف فرنگیان از چپ به راست نمی نویسیم؟^{۲۱} «بر فرض که خلاف شرع هم باشد - اما مصلحت ملت در این تدبیر است... و این تدبیر را بکار باید برد.» چنانکه ربا مخالف شریعت است اما علما به نحوی آن را تجویز کردند زیرا مصلحت کسب و کار را در آن دیدند.^{۲۲}



کتابچه الفبای جدید را در ربیع الثانی ۱۲۷۴ به وسیله میرزا حسین خان (مشیرالدوله بعدی) کنسول ایران در تفلیس برای میرزا سمیدخان مؤتمن الملک انصاری فرستاد. او مردی بود ابله، و دشمن هرگونه تجدد و ترقی. نسخه دیگری را هم برای مطالبه دولت عثمانی به اسلامبول فرستاد. واکنش ایران و عثمانی نسبت به مسئله اصلاح الفبا مختلف بود. شرح هر کدام را جداگانه می آوریم.

تقاضای میرزا فتحعلی از دولت ایران این بود: «مجمع مشورتی» از ده دوازده نفر از بزرگان دولت و ارباب دانش تشکیل گردد و طرح او را بررسی نمایند؛ برای امتحان از آن کتابچه هزار نسخه چاپ بزنند و منتشر گردانند؛ آن مسئله را در روزنامه انتشار دهند؛ و با همان روشی که نوشته شده به تعلیم عده ای از کودکان همت کنند. هرگاه «ملت باجان و دل طالب پذیرفتن این

۲۰ - نامه ها، ص ۵۸.

۲۱ - نامه ها، ص ۲۳۳.

۲۲ - نامه ها، ص ۴ - ۲۷۳.

رسم جدید بوده باشند، در آن وقت به انتشار تاملش شروع نمایند.^{۲۳}

در اینجا دو پیشنهاد عمده دارد: یکی تعلیم اجباری عمومی که از مترقی‌ترین جهات اندیشه میرزا فتحعلی است. به وزارت علوم ایران می‌نویسد: دولت باید «مانند فردریخ کبیر قدغن فرمایند که هیچ‌کس از افراد ملت، خواه در شهرها و خواه در دهات و ایلات، فرزند خود را از نه سالگی تا پانزده سالگی به غیر از خواندن و نوشتن موافق رسم جدید، به کار دیگر مشغول نسازد. و به عهده جماعت هر قریه و ایل مقرر گردد که جهت تربیت اطفال يك نفر معلم نگاه‌داشته باشند.» به حقیقت باید دانست که «قانون فردریخ» و «اینگونه اجبار را ظلم نمی‌توان نامید. بلکه نشانه رأفت و مهربانی است که به اصطلاح ما آن را توفیق اجباری می‌گویند.»^{۲۴} موضوع باسواد کردن توده مردم را بارها تأکید کرده است. در مقاله «مسائل مکتب و تدریس» تذکر می‌دهد: در دهات هیأت دوازده نفری از کدخدایان و سرشناسان تشکیل گردد و مکتب‌خانه برپاکنند. «این نمی‌شود که مردم ده نشین بمانند و تنها اهل شهر علم بیاموزند؛ نسبت شهرنشینان به دهاتیان چون نسبت قطره به دریاست... باید عامه مردم مانند ملت پروس و ینگلی دنیا، زن و مرد، از علم بهره‌یاب گردند تا نفع آن عام باشد.»^{۲۵}

پیشنهاد دومش مبنی بر این است که هیأتی از دانشوران گمارده شوند و کتابهای گرانبهای گذشته را

۲۳- نامه‌ها، ص ۶۳.

۲۴- نامه مورخ ژانویه ۱۸۲۰، نامه‌ها، ص ۱۵۸.

۲۵- «مسائل مکتب و تدریس» را به صورت نامه‌ای در اول ژانویه ۱۸۲۷

به حسن بیک زردابیر مدیر روزنامه «اکینچی» چاپ بادکوبه نوشته است. متن آن در جلد دوم «آثار آخوندوف»، چاپ ۱۹۳۸ بادکوبه منتشر گشته اما در جلد دوم چاپ ۱۹۶۱ نیامده است.

به تدریج به خط جدید برگردانند. آن کتابها را به سه درجه طبقه‌بندی می‌کند: یکی تألیفات معاصران که اغلب آنها «در جنب کتب علمیه اهل یوروپا و ینگى دنیا، از قبیل طب و حکمت و علم حساب و جغرافیا و علوم نجوم و هیئت و علم شیمی و امثال آنها از علوم، انواع و اقسام صنایع و فنون که ایشان دارند - مانند کتاب چهل طوطی است.» دوم تألیفات بامعنی دانشوران پیشین در فلسفه و فقه و لغت و تاریخ و جغرافیا و ادب که نقل آنها از خط قدیم به خط جدید «هرگز اشکال ندارد.» بقیه هرچه هست در ردیف مصائب‌الابرار و ابواب‌الجنان است. «بهل گم شود این چنین تصنیفات که تا روز قیامت دلیل جهالت ماست و گواه خفت عقل ما.» خلاصه «ضررتفیر [خط] در جنب فایده‌ای که از آن حاصل است به مقدار قطره‌ای است در جنب دریای قلزم.»^{۲۶}

در تحلیل و سنجش سخن میرزا فتحعلی باید گفت روح نوشته او نمودار عکس‌العمل مرد مترقی است نسبت به آثار پیشینیان در برخورد با دانش و فن امروز. گرچه او خود در میان آن کتابها پرورش یافته بود - این انتقاد بر او وارد است که برگرداندن مجموعه آثار ارزنده گذشتگان به خط جدید کاری ساده و آسان نیست. آنها یکی دوتا نیستند. ولی در چاره‌جویی آن می‌توانست بگوید که هدف اصلی تغییر خط نشر دانش و فن جدید است، و هیچ مانعی هم ندارد که گروهی از دانشمندان که در کار تحقیق علوم کلاسیک هستند، خط قدیم را نیز که ابزار حرفه ایشان هست، بیاموزند. و از آن مهمتر برای اینکه با تغییر خط، رشته فرهنگی اجتماع با گذشته خود بریده نشود (و به نظر ما حفظ این رشته از جهت هشیاری

تاریخی و پیوند اجتماعی ضرورت مطلق دارد) ممکن است عده‌ای از اهم آثار کلاسیک و زبده برخی دیگر را به خط جدید در آورند. و به علاوه برگزیده آنها را در کتابهای درسی بگنجانند. البته پذیرفتن این اندیشه منوط به آن است که تغییر الفبا را شرط حتمی و لازم ترقی و اخذ تمدن امروزی بدانیم، و وجوب آن تغییر را مسلم شماریم. ما که از اصل آن شرط را قبول نداریم.

باری چون کتابچه الفبا را به دولت فرستاد - به گروهی از بزرگان و اعضای شورای دولتی نامه فرستاد، مطلب را حالی کرد و یاری آنان را خواست. ۲۷ از اعتضاد السلطنه خواهش کرد: به منشی روزنامه دار الخلافه دستور دهد موضوع الفبای جدید را مطرح نماید، شاید «ارباب خیال» رأی خودشان را بنویسند. به علاوه گفت: «ارباب علم و فضل از همکیشان ما هر چه تا امروز در منافع اخرویة ملت نوشته‌اند، بس است. یکچند نیز خیال خودشان را در منافع دنیویة ملت صرف کنند.» ۲۸

بزرگان ملك هیچ شوقی به شنیدن حرفهای میرزا فتحعلی نداشتند، هیچکدام نامه او را پاسخ نفرستادند، و به طریق اولی به تقاضای او در نظرآزمایی دانشمندان وقتی تنهاند. ۲۹ به مستشارالدوله نوشت: طرح الفبای نو

۲۷- نامه‌های میرزا فتحعلی را به این کسان در دست داریم: میرزا یوسفخان ستوغی‌الممالک، میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، حسین‌خان مقدم نظام‌الدوله، حسنعلی‌خان گروسی، محمودخان ناصرالملک، فرهاد میرزا معتمدالدوله، یاشاخان امین‌الملک. و چند نفر دیگر که نام مخاطب را بالای کاغذ نوشته است. به عده‌ای از دوستانش نیز نامه نوشت. از جمله: میرزا یوسفخان مستشارالدوله، ملک‌خان، میرزا یعقوب پدر ملک، میرزا محمد زبیب صدرالعلمای تبریزی.

۲۸- نامه‌ها، ص ۱۳۶.

۲۹- این ابیات از منظومه میرزا فتحعلی در خصوص الفبای جدید در اشاره به اعتضادالسلطنه است:

نوشتم یکی نامه دلپذیر
الفبای سوراشان دادش
به نام وزیر علوم از عبیر
دری نو به فردوس بگنادهش

«در مزاج وحشیان آفریقا و آمریکا نیز مؤثر می افتاد. اما در طبیعت اولیای طهران اثر نمی بخشد، و تا امروز جوابم نمی دهند. من بیچاره چه کنم؟!»^{۲۰} نگفته نگذریم که الفبای خود را برای خاورشناس روس «درن»^{۲۱} نیز فرستاد. به قراری که نوشته اند: درن اصل فکر اصلاح خط را «حسن استقبال» کرد ولی انجامش را دشوار می دانست.^{۲۲}

میرزا فتحعلی که از دوايت خیری ندید، خود دامن همت بکمر بست. در تفلیس هشتاد نفر از طلاب را گرد آورد و به آموختن الفبای نو واداشت. و به هر کدام يك اشرفی انعام داد که به آن شوق پیدا کنند.^{۲۳} از سوی دیگر شوهر خواهر خود عسکرخان بك اردوبادی تبریزی را به نشر خط جدید گماشت. «دستور العمل» بالابندی که به عسکرخان فرستاد نمونه نکته منجی و دقت فکر آن مرد هوشمند است؛ مطلب عمده ای نیست که در آن نیاورده باشد: «از هر صنف مردم، خواه نجبا و اشراف، خواه فقرا و اصناف، شاگردان پیدا می کنید و الفبای جدید را به ایشان یاد می دهید. و مقید می شوید که کتابچه [الفبا] را نوشته، نگاه دارند. اگر از طلاب اطفال مکتبیه شاگردان داشته باشید بسیار خوب خواهد شد. کتابچه الفبای جدید را باید در مجالس ارباب کمال و معرفت بخوانید و دلایل و جوب خط جدید را بیان بکنید.»

به دنبال آن گوید: «در هر ماه کیفیت و گذارش را در

بطانم مکر روز و شب مست بود
نشد بر مرادم مرا دستگیر

ندانم مگر همتش بست بود
که ناداد بر من جواب اینوزیر
(آثار، جلد اول، ص ۳۹۴).

۳۰- نامه اوت ۱۸۶۹، نامه ها، ص ۱۴۳.

31- A.B. Dorn

32- M. Rafili, P.142.

۳۳- نامه ها، ص ۲۳۶.

مکتوبی با خط تازه» بنویسید و بفرستید. «در هر کاغذ خود عدد شاگردان خود را، و اسم و لقب ایشان را، و مراتب جد و شوق هر یک را بیان بکنید. و همچنین معلوم سازید که آیا رغبت مردم به این خط جدید هست یا نه؟ اگر مستمعین بحثی وارد کرده باشند باید جواب آن را چنانکه می‌دانید بدهید. به من نیز بنویسید که فلان بحث را در فلان مجلس، فلان کس به فلان مطلب تقریر نمود.» به علاوه با حاجی میرزا محمدباقر مجتهد تبریز درباره القبای نو «گفتگو نمایید و تقریرات ایشان را به من بنویسید.» همچنین به بازرگانانی که سواد ندارند همان را تعلیم بدهید که «کارهای خودشان را به معاونت این سواد از پیش خواهند برد.»^{۳۴} در نامه دیگر باز به دامادش تأکید می‌کند: «هرآینه در آذربایجان بانی این کار شما خواهید شد و شهرت تام خواهید کرد... اگر از بعضی کسان در باب این مطلب انکار ملاحظه شود، از آن دلسرد مشوید. اول هر کار همیشه دشوار است.»^{۳۵}



اما در عثمانی:

پس از پنج سال که از انتشار القبای میرزا فتحعلی گذشت و نسخه‌های آن را به ایران و عثمانی و چند کشور اروپایی فرستاد - طاهر منیف پاشا همان مسئله را در عثمانی مطرح کرد. متیف پاشا (۱۸۱۰ - ۱۸۳۰) شیعه بود، در فرهنگ و ادب فارسی دست داشت، با ایرانیان سهربان بود و کسانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی از پشتیبانی او برخوردار بودند.

۳۴- نامه‌ها، ص ۲۰ - ۶۹.

۳۵- نامه‌ها، ص ۷۲.

وی را هوشمندترین وزیر عصر تنظیمات می‌شناسیم، و در تاریخ افکار جدید عثمانی پایه‌ارجمندی داراست. اوست که نخستین کتاب را از آثار متفکران سیاسی و اجتماعی مغرب به‌عنوان «معاورات حکمیه» به‌زبان ترکی منتشر کرد (۱۲۷۶). و آن منتخبات کوچکی بود از نوشته‌های فنلن، ولتر، و فنتنل.

منیف‌پاشا در ذیحجه ۱۲۷۸ در خطابه خود در «جمعیت علمیه عثمانیه» که تازه تأسیس یافته بود، اصلاح‌القبای ترکی را از شرایط حتمی ترقی و اخذ دانش و فن جدید شمرد. طرحی در اصلاح خط ترکی عرضه داشت. میرزا حسین‌خان مشیرالدوله دوست دیرین میرزا فتحعلی در تغلیس (که اکنون وزیر مختار ایران در اسلامبول بود) چون زمینه پیشرفت فکر اصلاح‌خط را در عثمانی آماده‌تر از ایران می‌دانست، میرزا فتحعلی را ترغیب کرد که کتابچه‌القبای خود را برداشته به‌اسلامبول بیاورد.^{۲۶} اما این نکته قابل توجه است که «دولت مرکزی روسیه و ژنرال و رانسوف فرمانفرمای قفقاز با طرح تغییر خط میرزا فتحعلی موافق نبودند. . . و سفر او به‌اسلامبول موجب سردی مناسبات او با دولت روس گردید.»^{۲۷} این خود مورد دیگری است که میان میرزا فتحعلی و دولت روس حسن‌تفاعمی وجود نداشته است.

در هر حال میرزا فتحعلی خوشحال روانه‌اسلامبول شد. مهمان میرزا حسین‌خان بود، در سفارت ایران منزل گزید. در محرم ۱۲۸۰ با فؤادپاشا صدراعظم، و عالی‌پاشا وزیر امور خارجه دیدار کرد. طرح‌القبای اصلاحی

۳۶- در نامه‌ای که میرزا فتحعلی بعدها به میرزا حسین‌خان نوشته به آن معنی تصریح دارد. نامه‌ها، ص ۱۰۸.

خود را پیشنهاد نمود. صدراعظم او را به گرمی پذیرفت، بالای دستش نشاند و گفت: «به مجلس معارف عمومی می‌دهیم تا ملاحظه کنند. خوب چیز است، واقعاً منفعتش پر ظاهر است.»^{۳۸} سپس دو مجلس به ریاست منیف پاشا تشکیل گردید. علاوه بر بزرگان عثمانی چند تن از دانشمندان یونانی و ارمنی و فرانسوی و اطریشی که همگی به زبانهای شرقی آشنا بودند، شرکت کردند. در جلسه اول میرزا فتحعلی نیز حاضر بود که از طرح خود دفاع نماید. اما اختلاف رأی فراوان بود. منیف پاشامروج اصلاح خط، بیش از اندازه میرزا فتحعلی را امیدوار گردانید که شاید همان طرح او را بپذیرند، یا تکمیلش کنند، و یا طرح دیگری بسازند.^{۳۹}

میرزا فتحعلی می‌نویسد: جمعیت علمیه عثمانیه طرح او را «در هر خصوص مقبولش یافتند و تحسین نمودند، و لیکن تجویز اجرائیش را ندادند.» ایرادشان اتصال حروف در ترکیب کلمات بود که سابقاً دیدیم. او پاسخ داد: «در این صورت باید تغییر کلی به الفبای سابق اسلام داده شود.» یعنی تمام شرایط اصلی خط اروپایی اقتباس گردد و «اشکال حروف از الفبای لاطین منتخب گردد. خلاصه الفبای سیلابی مبدل به الفبای آلفبابتی بشود.»^{۴۰} ترکان با این فکر موافق نبودند؛ کی بود که جرأت آن کار را داشته باشد.

در هر حال هیأت مزبور تأیید کرد: «خط سابق را دفعتاً و فی الفور متروک نمی‌توان کرد. باید خط جدید تدریجاً در میان ملت انتشار یابد.» به این معنی که آن را در

۳۸- یادداشتهای میرزا فتحعلی در سفر اسلامبول، نامه‌ها، ص ۷۸.

۳۹- یادداشتهای میرزا فتحعلی در سفر اسلامبول، نامه‌ها، ص ۸۳.

۴۰- سرگذشت شخصی میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۳۵۳ - ۳۵۲.

مدرسه پیاموزند، روزنامه‌ای به همان الفبا چاپ برنند. به پشتیبانی دولت یاسمه‌خانه‌ای برپا کنند که پاره‌ای کتابها را به آن شیوه منتشر گردانند تا چشم مردم کم‌کم به خط نو آشنا شود.^{۴۱} یکی از مؤلفان ترك می‌نویسد: جمعیت علمی در رأی نهایی خود که به اتفاق آرا پذیرفت و به صدراعظم پیشنهاد کرد، لزوم اصلاح خط را شناخت هر چند موانع کار را زیاد تشخیص داد. و بالاخره اصلاح تدریجی را تجویز نمود.^{۴۲}

انتظاری که میرزا فتحعلی داشت، برنیامد. به تفلیس بازگشت. ولی دولت عثمانی به پاس خدمتش فرمانی به نام وی صادر کرد و نشان «مجیدیه» به او داد. با همه زیرکی این اندیشه‌اش خام بود که طرح الفبای او بیدرنگ قبول افتد و به اجرا درآید. در تأمل دولت عثمانی به کار اصلاح خط چند عامل عمده مؤثر بود: یکی اینکه فلسفه اصلاحات دوره «تنظیمات» برپایه میانه‌روی نهاده شده بود. دولت‌سازان عصر تنظیمات در هیچ مسئله سیاسی و اجتماعی شیوه رادیکال پیش نگرفتند. از این نظر میرزا فتحعلی به روح تنظیمات درست پی نبرده بود. موضوع اصلاح خط مطلب ساده‌ای نبود که به يك نشست و برخاست بتوان در آن باره تصمیم قاطعی گرفت. دوم اینکه برای سران دولت عثمانی سخت‌گران می‌آمد که بگویند عقل خودشان بجایی نرسید، و میرزا فتحعلی ایرانی از قفقاز آمد و مشکل‌گشای آنان گشت. میرزا فتحعلی به این عامل روانی هم بر نخورد، و اگر دستگیرش شده باشد در یادداشت‌هایش منعکس نیست. اما چندی بعد که ملکم‌خان

۴۱- یادداشت‌های سفر اسلامبول، نامه‌ها، ص ۸۴۰.

42- N. Berkes, *The Development Of Secularism In Turkey*, 1964, p. 196.

منادی اصلاح الفبا در عثمانی گردید، آن معنی کاملاً نمایان بود. عامل سومی نیز در کار بود و آن برهم خوردن مناسبات دوستی میرزا فتحعلی با مشیرالدوله وزیر مختار ایران بود. از او قهر کرد و پس از پنجاه روز که مهمان مشیرالدوله بود، از سفارتخانه ایران رفت. در این باره توضیحی لازم است.

اول ببینیم خود میرزا فتحعلی چه می‌گوید: میرزا حسین‌خان از او ان مأموریت در تفلیس «با من در باطن عداوت شدید داشته است، لیکن من از عداوت او غافل بوده.» او نزد وزیران عثمانی «مرا بدخواه دین و دولت اسلام نشان داد.» سبب دشمنی وی این بود که «من در تمثیلات ترکیه اخلاق و اطوار ذمیمه ایرانیان راهجو کرده‌ام، چنانکه شرط فن دراماست. چون مشارالیه فن دراما و شرط آن را نمی‌فهمد و از علوم دنیا بالکلیه بی‌بهره است... چنان قیاس می‌کند که این حرکت از بغض من نسبت به ایرانیان ناشی شده است.» پس «عداوت» او «مقوی عدم موافقت عثمانیان شد.»^{۴۲} در منظومه‌ای هم که بعدها سرود مشیرالدوله راهجو کرد و حتی دشنام ناپسندیده داد.^{۴۳}

گفته میرزا فتحعلی درست نیست: مشیرالدوله دشمن او نبود به دلیل اینکه به اعتراف خودش، مشیرالدوله «با الحاح و تأکید» از وی خواهش کرده بود طرح الفبای جدید را به اسلامبول بیاورد و مهمان او باشد.^{۴۴} آن وزیر از دانش بی‌بهره نبود، بلکه وی را از روشن بین‌ترین

۴۲- سرگنشت شخصی میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۳۵۳.

۴۴- فقط دو بیت منظومه را نقل می‌کنیم:

که ناگه یکی مردك زردچهر
به‌جام برادم بر آمیخت زهر

به پیش وزیران و راه بود
مرا دشمن دین و دولت نمود

(متن کامل منظومه، آثار، ج. اول، ص ۳۹۷-۳۹۳).

۴۵- میرزا فتحعلی به میرزا حسین‌خان، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۱۰۸.

رجال ایران می‌باشیم. و چنانکه بیاید میرزا فتحعلی خود در جای دیگر به آن معنی اذعان دارد. مشیرالدوله مخالفتی با نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی نداشت برای اینکه آنها را در تفلیس خوانده بود. و به تصریح میرزا فتحعلی به نویسندگانشان «تحسین‌ها و آفرین‌ها» گفته بود.^{۴۶} اما مشیرالدوله از یک کار میرزا فتحعلی بدش آمده بود که نسخه‌های ترکی تمثیلات را میان گروهی از دانشمندان و اهل دولت عثمانی پخش کرده بود.^{۴۷} میرزا فتحعلی سوءنیتی نداشت، و در دلش احترامی برای عثمانیان نداشت چه آنان را مردمی متعصب و بی‌خرد می‌دانست. اما دربارهٔ خلق و خوی ایرانیان خاصه بزرگان و سیاستمداران آن هرچه نوشته راست نوشته، ایرانیان دیگر هم بدتر از او گفته‌اند. در نامهٔ خود به مشیرالدوله این توجیه رامی‌کند: «اینگونه انشاء هرگز دخل به دولت و سلطنت و پولیتیکه و عموم ملت ندارد... نهایت در نظر شما این تمثیلات مخالف ملت خواهی نموده شد.»^{۴۸} نخیر، اگر هم دخلی داشت (چنانکه واقعاً هم داشت) ایرادی بر میرزا فتحعلی وارد نبود. رسوایی دولت ناصرالدین شاه و اسلافش مثل اخلافش قابل کتمان نبود. این خیال خام است که مشتی سردمدار بی همه چیز مال ملتی را به تاراج برمایند، و مرتکب هر جنایت پست خودسرانه‌ای بگردند. و توقع نیایش هم داشته باشند. البته در نفوذکلام مشیرالدوله در دربار عثمانی تردید نیست. و اگر سخن میرزا فتحعلی راست باشد که سفیر ایران موضوع بی‌اعتقادی مذهبی وی را عنوان کرده بود. شیوهٔ مشیرالدوله ناجوانمردانه است. در هر حال دوستی یادشمنی مشیرالدوله نمی‌توانست

۴۶- همان مأخذ.

۴۷- میرزا فتحعلی صورت‌ریز آن کسان را ثبت کرده است، نامه‌ها، ص ۷۸-۸۵.

۴۸- میرزا فتحعلی به میرزا حسین‌خان، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۱۰۹.

تأثیر قاطعی در کار الفبا داشته باشد.^{۴۹}

میرزا فتحعلی از کوشش خود باز نایستاد. در بازگشت از عثمانی در الفبای خود حك و اصلاحی نمود، طرح تازه‌ای پرداخت و حروف مقطع را پیشنهاد کرد. نسخه آن را به دولت ایران و عثمانی فرستاد. به قول خودش: کارم در مدت این پانزده سال این است که «به روم و ایران متصل پروژه می‌فرستم.»^{۵۰} در ایران کسی گوشش به این حرفها بدهکار نبود؛ بزرگان دولت فارغ از هر خیال و غمی دنبال کار خویش بودند. اما در قیاس تاریخی «در میان پروغریسیان»^{۵۱} و قونسورواتوران^{۵۲} اسلامبول مسئله گفتگو و مایه مباحثه بود.^{۵۳} سیاستمداران ترك در هر حال بیشتر از ایرانیان در فکر اصلاح کار مرز و بوم خود بودند. در سخت پایی خود میرزا فتحعلی گوید: «قلم از دستم نمی‌افتد. چیزها به اسلامبول می‌نویسم که اگر به صخره صما برخورد شکافته خواهد شد. از خیال الفبا مهجور بودن برای من معال است؛ مادام که زنده‌ام با وزرای اسلامبول خواهم جنگید.»^{۵۴}

۴۹- چند جمله دیگر از همان نامه میرزا فتحعلی به مشیرالدوله را نقل می‌کنیم: «شما تاکی از من رنجیده خواهید شد؟... پنجاه روز در خانه شما نان و نمک شما را خوردم. در مکتوب خودتان مرا برادر سهربان می‌نامید. اما خودتان نسبت به من ناسهرباتر از برادران یوسف رفتار می‌کنید... الان قریب هفت سال است که میان ما برودت باقی است. این مدت پس است. حالا وقت است که بر سر سر و محبت بیایید، و گذشته‌ها را فراموش بکنید، و رقة التفاتی به اسم من... بفرستید... من نیز برای تفریح شما پاره‌ای چیزها از تالیفاتم به رسم تحفه به شما می‌فرستم.» (نامه‌ها، ص ۱۵۹ - ۱۵۸).

۵۰- میرزا فتحعلی به محرر روزنامه حقایق اسلامبول، ۱۲۹۵، نامه‌ها، ص ۳۰۶.

51- Progressif

52- Conservateur

۵۳- سرگذشت شخصی میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۳۵۴ - ۳۵۳.

۵۴- میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۸ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۳۹.

طرح تازه میرزا فتحعلی نیز مورد اقبال دولت ایران واقع نشد. به اعتضاد السلطنه نوشت «من فردی هستم از افراد ملت که به غیر از خیال و دوات و قلم به چیزی دسترس ندارم. و بدانچه قدرتم می‌رسد معمول داشتم.»^{۵۵} چون او را بی اعتقاد یافت در نامه‌ای به مستشارالدوله به طعنه گفت: «خوب است جناب وزیر علوم بدانند که در نگاه داشتن ملت در کوری و جهالت و وحشیت، او تنها نیست. وزرای اسلامبول نیز که عقلا و فیلسوفان جهانند، در این عقیده و عمل با او شریک هستند.»^{۵۶} جای دیگر می‌آورد: «می‌خواهم نه اختراع من قبول شود، و نه اختراع و تصرف دیگران. بلکه خود وزارت [علوم] در باب این مسئله قراری بگذارد که این کار به اهتمام دولت علیه ایران اختتام یافته، این بنای خیر به اسم آن دولت تمام شود. والسلام.»^{۵۷}

سرانجام میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه پاسخ میرزا فتحعلی را فرستاد، پاسخی که حد شعور او را می‌نماید:

«الیق وانسب آن است که میرزا فتحعلی آخوندزاده در باب تغییر الفبای اسلام، خیالات خود را به اولیای دولت عثمانیه معروض دارد... ما ملت ایران به تغییر الفبای خودمان محتاج نیستیم. به علت اینکه ما سه خط داریم: نستعلیق و شکسته و نسخ که در حسن و زیبایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین است. و ما هرگز این خطوط خودمان را متروک و خط جدید میرزا فتحعلی آخوندزاده را، و یا خط جدید ملک‌خان را معمول نمی‌کنیم

۵۵- نامه سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۹۶.

۵۶- نامه ۸ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۳۹.

۵۷- میرزا فتحعلی به میرزا حسین‌خان، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ۱۱۰.

و نخواهیم کرد. آنچه که از بابت سهولت خط جدید... اشاره شده است هرگز دخل به ما ملت ایران ندارد، چونکه اطفال ما ایرانیان از لطف حضرت باری به طوری استعداد جبلی فوق العاده و ذکاوت فطری فوق العاده دارند که هیچگونه صعوبت خطوط حالیه ما ایشان را در تعلم السنه شرقیه مانع ترقی نمی تواند شد.^{۵۸}

اما در عثمانی کار دامنه پیدا کرد که شنیدنی است. بانطق منیف پاشا در جمعیت علمیه عثمانیه، و سفر میرزا فتحعلی به اسلامبول، و نامه‌ای که شارل میسر فرانسوی در دفاع از اصلاح خط به فوادپاشا نوشت. مسئله اصلاح الفبا جوش و خروشی در عثمانی برپا نمود. و تا چند نسل بعد این بحث در میان طبقه روشنفکران همچنان دنباله یافت. در آن اوان روزنامه «حریت» اسلامبول مقاله‌ای از «سماوی افندی» که از فرقه «ترکان جوان» بود، منتشر کرد (۱۸۶۹). او اصول تعلیم و تربیت مسلمانان را مورد حمله قرار داد و اصلاح الفبا را لازم شمرد. ملکم خان که در این زمان مستشار سفارت ایران بود، به پشتیبانی او برخاست و در نامه‌ای که به زبان فارسی در حریت منتشر ساخت چنین استدلال نمود: اصول تعلیم و تربیت ملل اسلامی خراب است؛ بدون اصلاح خط تعلیم و تربیت ما اصلاح پذیر نیست؛ بدون اصلاح تعلیم و تربیت کسب تمدن و ترقی امکان ندارد؛ نقص الفبای عربی منشأ فقر و ناتوانی و عقب ماندگی فکری و استبداد

۵۸- آن جواب را میرزا فتحعلی در نامه خود به ملکم، ژانویه ۱۸۷۰- نقل کرده است (نامه‌ها، ص ۱۶۳). هیچ بعید نیست که برای مسخره کردن میرزا سعیدخان در اصل عبارات او دست برده باشد. به هر حال مضمون نامه او همان است که آورده. او وزیری احمق بود.

فتحعلی را درباره الفبای اختراعی خود و آن رساله خواست. به علاوه در صدد نشر روزنامه‌ای با همان الفبا برآمد، و قالب حروف جدید را نیز آماده گردانید. نشرنامه شارل میسمر فرانسوی مشاور قوادپاشا و دوست ملکم نیز مؤید فکر او گردید. (نامه میسمر در دوم مارس ۱۸۶۹ انتشار یافت). ملکم به میرزا فتحعلی می‌نویسد: آن نامه «بسیار بامعنی» و حاوی «همه خیالات بنده و جامع بهترین دلایل مقصود شما بود.»^{۶۱} به علاوه «یک حکیم ایتالیایی» کتابچه‌ای درباره «تغییر خط» انتشار داد و به ملکم اهدا نمود. آن دانای ایتالیایی «هیچ غرض و فایده شخصی ندارد. می‌گوید: محض ترقی ملل اسلام و به جهت ترقی دنیا بر هر آدم حکیم لازم است که معرک اصلاح این خط بشود.»^{۶۲}

این نکته قابل ذکر است که نامه شارل میسمر همان اوان به دولت ایران رسید و ترجمه شد.^{۶۳} دانشمندان فرانسوی «تنزل ملت اسلام» را در «عقب ماندن از تحصیل معارف» جدید شناخت، و سبب عقب ماندگی از معارف جدید را عیوب فاحش خط عربی دانست. «باید خیالات را که منشأ آنها عقل است، آلت صحیحی داشته باشد که به واسطه آن آلت، خیالات را در غایت سرعت منتشر توان ساخت.» از این نظر خط عربی ابزار ناقصی است و آن را نمی‌توان به عنوان اسباب کاملی برای بیان «خیالات جدید» و در راه «تربیت ملتی» بکار بست. اینکه تا کنون اصلاحات

۶۱- نامه ملکم، ۱۶ سپتامبر ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۳۷۹.

۶۲- نامه ملکم، ۱۶ سپتامبر ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۳۸۰.

۶۳- آن نامه تحت عنوان «مکتوب شارل میسمر فرانسوی در بیان سبب جمودت اهل مشرق» که در دوم مارس ۱۸۶۹ به صدراعظم عثمانی نوشته است، به فارسی ترجمه گردید. (کتابخانه ملی ایران، مجموعه خطی شماره ۱۴۸). ترجمه دیگری نیز از آن در دست است که علی‌رضای نامه‌نگار به فارسی برگردانده. (کتابخانه ملی، مجموعه خطی، شماره ۱۴۸). هر دو ترجمه بسیار بد است.

مصر و عثمانی تمر سودمندی بار نیاورده علتش همان است که قبلاً «عقول مردم» را برای پذیرفتن آن تنظیمات آماده نساخته بودند. پس از نظرگاه مصلحت سیاسی تغییر الثبای زبان عرب کار عمده‌ای است. و «کسی که عمدگی این مسئله را ندانسته باشد و وجوب آن را نفهمد، معلوم است که طالب هلاک دولت عثمانی و دین اسلام است.»^{۶۴} (در سنجش استدلال میسر که میرزا فتحعلی به آن استناد نموده بعد سخن خواهیم گفت).

ملکم آن نامه را برای میرزا فتحعلی فرستاد و وی را از ماجرای که در اسلامبول می‌گذشت آگاه ساخت: «در روزنامه‌های اینجا شرح مفصل به زبان فرانسه به جهت مطلب ما نوشته شد. و بحثهای سخت بمیان آمد. بعد قدغن کردند که به این طوره‌ای سخت منازغه نشود. اسم سرکار شما و اسم بنده عمداً ظاهر نبود. زیرا که بعضی احمقها می‌گویند اصلاح خط را باید ما خودمان، یعنی عثمانیها بکنیم، نه اینکه ما پیرو خیالات دو نفر اجنبی باشیم. به این ملاحظات علی‌المجاله نخواستیم اسم شما را در روزنامه‌ها پرافتابی بکنیم.» به دنبال آن با اشاره به نامه میسر و کتابچه حکیم ایطالیایی گوید: «مقصود این است که از اطراف جمعی مقوی این خیال شدند. اما چه فایده که اولیای اسلام نمی‌فهمند و جمعی را خسته کردند. صدراعظم مرحوم [قوادپاشا] به این مقصود بی‌میل نبود. اما آنقدر بی‌حال و بی‌عرضه بود که هیچ مانعی را نتوانست رفع بکند.»^{۶۵}

شرح کوشش خود را در برپا کردن روزنامه‌ای که به الفیای اختراعی خود منتشر گرداند، و تهیه اسباب «باسمه

۶۴- ملی، خطی، شماره ۱۴۹، ترجمه مکتوب شارل میسر.

۶۵- نامه ملک، ۱۶ سپتامبر ۱۸۷۵، نامه‌ها، ص ۳۸۵ - ۳۷۹.

خانه مخصوص» را می‌دهد. و می‌نویسد: «با وجودی که به این احمقان هرگز تکلیف نمی‌کردم که از خط قدیم بالمره دست بردارند و خط جدید مرا قبول بکنند» با ایجاد روزنامه موافقت نکردند. بزرگان عثمانی می‌گویند: «ای وای، ملکم می‌خواهد زبان ما را ضایع بکند، دین ما را خراب بکند، دولت ما را از میان بردارد... خط جزو دین ماست و نمی‌خواهیم دینمان را از دست بدهیم. چه باید کرد با این نوع خلق؟... آیندگان ما اقلا خواهند فهمید که ما تکلیف آدمیت خود را بعمل آورده‌ایم؛ حالا بگذار بر ما لعن بکنند. يك وقتى برقبر ما به زیارت خواهند آمد.»^{۶۶} از آن گزارش ملکم، میرزا فتحعلی چنین نتیجه می‌گیرد: «می‌بینید که دین سنیان سد راه القبا می‌شود. پس بعد از این هیچ‌کس نگوید که دین مانع علم و معرفت نیست. مع هذا به شما اطمینان می‌دهم که القبا سر خواهد گرفت؛ اگر امروز نه، فردا اگر نه، پس فردا.»^{۶۷}

نامه شارل میسمر که به مذاق میرزا فتحعلی خوش آمد به وسیله پسرش از زبان فرانسوی به روسی ترجمه گردید و زبده آن را انتشار داد. خود نیز آن را از روسی به فارسی برگرداند و نزد علمای قفقاز فرستاد. می‌گویند: «از عثمانیها دیگر من امید بریدم، و ایشان را مذمت هم نمی‌کنم. مطلب را خوب فهمیدند و دانستند که سلطنت دیسپوتیه ایشان، و دین ایشان بعد از اجرای القبا جدید و بعد از انتشار ترقی علوم از میان بدر خواهد رفت. مگر شما منکر این معنی هستید؟ آشکار است که بعد از انتشار و ترقی علوم، دیسپوتیزم و فئاتیزم و سپرستیون^{۶۸}

۶۶- ملکم به میرزا فتحعلی، ۲۷ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۴۰۹ - ۴۰۸.

۶۷- نامه‌ها، ص ۲۳۹.

نخواهد ماند. فایده اقدامات ما فقط بر ملت عاید است که در ضمن آن ملت نیکبخت و سعادت‌مند گردد. اما این کیفیت به ضرر منافع شخصی و زرای عثمانیه است. ما طالب منفعت عامه‌ایم. ایشان طالب منفعت خاصه خودشان اگرچه در صورت انجام خیال ما بهتر خواهد شد و به عوض سلطنت دیسپوتیه، سلطنت معتدله و آزادی بمیان خواهد آمد، و بازار بی‌هنران کسادی خواهد ورزید و ترقی مراتب به اعتبار مراتب فضل خواهد بود. ولکن این صورت خلاف رأی و صلاح عثمانیان این عصر است که بی‌هنران و بی‌فضلانند.^{۶۹}

حقیقت این است که مسأله اصلاح خط پیچیده‌تر از اینها بود و وزیران عثمانی سزاوار این اندازه سرزنش نبودند. ولی باید گفت صمیمی بودن در عقیده از خصوصیات میرزا فتحعلی است. با قضیه الفبا پیوند روانی یافته، از نامرادی خویش واقعا غمزده بود. سخن دلفکاری به ملک می‌نویسد: «من و شما بدین طبیعت آفریده شده‌ایم. ما باید تا آخر عمر خودمان در این طریق سیر و سلوک بنماییم. طرق مسلك دیگر برای من و شما بنا بر اقتضای طبیعت، مسدود است. کاش از مآدر نمی‌زادیم، و اگر زادیم کاش مثل دیگران زاده بودیم که از خوردن و آشامیدن و پوشیدن لذت می‌برند، و از پی این خیالات بی‌مآل و آرزوهای بی‌فرجام نمی‌روند... عمری می‌رانم تلختر از حنظل.»^{۷۰} با وجود آن از پای نمی‌ایستد، ملک را به نشر مقاله‌هایی به زبان فرانسه در روزنامه‌های اسلامبول تشویق می‌کند. خاصه تأکید دارد که دلایل موافقان اصلاح خط و نیز براهین «کهنه‌پرستان و

۶۹- میرزا فتحعلی به ملک، ۸ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۸۰.

۷۰- میرزا فتحعلی به ملک، ۲۷ دسامبر ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۸۸.

قونسورواتوران» هردو را بیاورد. «اما باید در این شرح حرف پولیتکه مولیتکه را بکنار بگذارید.»^{۷۱} می‌دانست ملکم برای سیاست یافی سرش درد می‌کرد و هر چیزی را به سیاست می‌چسباند.

گفتیم که الفبای ملکم این برتری را برخط میرزا فتحعلی داشت که حروف مقطوع بودند. اما از جهت دیگر طرح میرزافتحعلی کاملتر بود زیرا نقطه‌های حروف را دور انداخته بود. رجعان خط ملکم را میرزافتحعلی به راستی تصدیق کرد و نمونه آن را با برخی اصلاحات به وزارت علوم ایران فرستاد. ولی راجع به نقطه حروف سخت بر او ایراد گرفت: «این چه خط است به ملاحظه من فرستاده‌اید؟ منظور شما را نمی‌فهمم و نمی‌دانم که غرض شما چه چیز است. این همان خط است و همان اشکال است که ما داریم. یعنی یکی از اشکال اربعه حروفات خودمان است که زهره من از روی آنها می‌رود... در عقب این مقدمه چه خیال دارید؟»^{۷۲} باشوخ طبعی خاص خود به ملکم نوشت: مگر میرزا آقاخان اعتمادالدوله به تو نگفته بود: «تو جن بچه‌ای، من از تو می‌ترسم، گرو نمی‌بندم، رموز را بده به من.» راستش اینکه: «ما نیز راه خیال شما را نمی‌دانیم و از شما می‌ترسیم... اگر فی الواقع کتابت از طرف چپ به راست بشود آن وقت نقطه‌ها هم خودبخود خواهند افتاد، و اعراب نیز داخل حروف شوند، و هرگونه تصرف دیگر نیز ممکن و آسان خواهد شد.»^{۷۳}

انتقاد دیگر میرزا فتحعلی از این رهگذر بود که حالا فکر تغییر الفبا و اخذ حروف لاتینی مطرح گشته بود. و

۷۱- میرزا فتحعلی به ملکم، ۲ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۳۶.

۷۲- میرزا فتحعلی به ملکم، ۲۹ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۸۳.

۷۳- میرزا فتحعلی به ملکم، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۱۱۸.

او دیگر در پی اصلاح الفبای عربی نمی‌گشت. ملکم نیز از تغییر خط در عثمانی دفاع کرده بود. در اعتراض به ملکم گفت: «شوخی را کنار بگذاریم. چرا از عقیده سابقه خود نکول می‌کنید؟ چرا از مخالفت ملت ما می‌ترسید و می‌خواهید که به هزار گونه فن و حيله در مزاج معاصرین تصرف نمایید؟ اگر مراد شما از این فن و حيله اجرای الفبای الفبابتی است مع قرائت و کتابت از طرف چپ به راست با همان اشکال رنگین و مرغوب که سابقاً درست کرده. . . و می‌خواهید که آهسته آهسته با انواع تدابیر خط الفبابتی را به گردن ملت ما بسته باشید - در آن صورت من به نیت شما امضا می‌دهم. و اگر خیال دارید که به خاطر ابلهان و کوران و برای تمام کودکان باز خط سیلابی را پایدار داشته، کم و بیش در خط سیلابی تغییر و اصلاح بعمل بیاورید، چنانکه من در اول به واسطه توهمات بیپوده بعمل آورده بودم و نتیجه حاصل نشد و حالا خوشحالم که قبول نکردند - در آن صورت من شریک خیال شما نیستم. اختیار دارید، هرچه می‌خواهید بکنید.»^{۷۴}

همانجا در استدلال خود به نوشته شارل میسر تکیه کرده، گفت: آن مرد حکیم «بادلایل قاطعه الویت و افضلیت خط الفبابتی» اروپایی را به هر نوع خط دیگر اثبات گردانید. «آفرین بر این دانشمند. الان در جمیع جهات من به قول او اعتراف دارم، و در جمیع جهات رأی او را مرجح می‌شمارم. و به غیر از خط الفبابتی. . . حروف دیگر را قبول نمی‌کنم و ابداً هم قبول نخواهم کرد.» هرگاه ملل اسلامی آن را پذیرفتند «فبها المراد. والابهل بمانند در خط سابق سیلابی خودشان در جهل مرکب الی

انقراض عالم. والسلام، نغمه تمام.»^{۷۵}
 باید دانست که فکر اصلاح خط حالا راهی به ایران باز کرده، هواخواهانی داشت. مستشارالدوله که خود صاحب رأی بود. در میان عنصر تحصیل کرده جوان دونفر را به اسم و رسم می شناسیم: علی خان مشیرالوزاره (پسر حسین خان مقدم آجودان باشی) کنسول پیشین قلیس که به میرزا فتحعلی اخلاص می ورزید. دیگر میرزا مصطفی خان مؤتمن السلطان که او نیز از مأموران وزارت امور خارجه بود. بامزه اینکه مصطفی خان پسر همان میرزا سعیدخان انصاری است که جواب منقی و بی مغز او را به میرزا فتحعلی پیش از این خواندیم.

به ابتکار مشیرالوزاره قرار شد او و مؤتمن السلطان و مستشارالدوله همت نمایند، طرحهای مختلف الفبا را از وزارت علوم بگیرند، و موافقت مستوفی الممالک را بدست آورند که انجمنی از فضلا و امنای دولت به مطالعه آن طرحها پردازد. مشیرالوزاره به میرزا فتحعلی نوشت: «عنقریب ولوله عظیمی در باب الفبای شما در دارالخلافة برپا خواهم کرد. و انشاءالله تعالی امیدوارم که بروفق مرام سرکار خدمتی بتوانم بکنم.»^{۷۶}

آن خوش خیالی بود. همان اوان مشیرالدوله از سفارت اسلامبول به وزارت عدلیه گمارده شد (رمضان ۱۲۸۷). به دنبال آن به صدارت رسید (شعبان ۱۲۸۸). بنا بر آیین دیرین این اجتماع بیشتر دوستان میرزا فتحعلی که از کدورت میان او و میرزا حسین خان آگاه بودند، از وی دوری جستند. به نوشته خودش: «بعد از صدارت پسر میرزا نبی خان جمیع دوستان طهرانی من مرا

۷۵- میرزا فتحعلی به ملکم، ۲۹ مارس ۱۸۲۲، نامه‌ها، ص ۲۸۴ - ۲۸۳.

۷۶- علی خان به میرزا فتحعلی، ۱۲۸۷، نامه‌ها، ص ۳۸۶ - ۳۸۵.

فراموش کرده‌اند و به مکتوبات من اصلاً جواب نمی‌نویسند، و از من رشته الفت و آشنایی را بریده‌اند.»^{۷۷} در ضمن آگاهی یافت که مشیرالدوله اصلاح خط را کاری مضر می‌دانست. «آن‌الدنگها که امروز خودشان را اولیای دولت ایران می‌نامند به حرفش گوش داده، بالمره لب از داستان الفبا فرو بسته‌اند.»^{۷۸}

حالا ملکم نیز از اسلامبول فرا خوانده شد که به «ستشاری صدارت عظمی» به ایران برود. «شما را می‌گویند به طهران دعوت کرده‌اند. اما نمی‌دانم خواهید رفت یا نه؟ اگر امید اجرای الفبای خودتان را دارید، بروید. والا به چه کار می‌روید، مگر برای تشخیص فروشی و تحصیل القاب و مناصب... خودتان صلاح خودتان را بهتر می‌دانید. من مداخله‌ای نمی‌کنم، بلکه من خودم طالبم که بروید و به من هم نزدیکتر بشوید.»^{۷۹} ملکم در راه بازگشت به ایران، به تفلیس پیش میرزا فتحعلی رفت (مارس ۱۸۷۲). جالب توجه اینکه میرزا فتحعلی صورت مذاکره چند روزه خود را با ملکم در باره چند موضوع بسیار مهم ثبت نموده است. و از آن در جای خود صحبت خواهیم کرد.^{۸۰}

میرزا فتحعلی با دید خاص خود صدارت میرزا حسین خان را ارزش‌یابی می‌کند؛ اصلاحات او را ناقص و بی‌دوام می‌شمارد. در آن انتقاد معانی ژرف و اندیشیده‌ای آورده است، اما بر انتقاد او نیز انتقاد وارد است. نخست ببینیم چه می‌گوید. به مستشارالدوله نوشت: «می‌دانید که من از جناب صدراعظم شما قلباً چقدر دورم. اما

۷۷- میرزا فتحعلی به ملکم، ۸ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۷۸.

۷۸- میرزا فتحعلی به ملکم، ۱۴ اکتبر ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۵۸.

۷۹- میرزا فتحعلی به ملکم، ۸ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۷۹ - ۲۷۸.

۸۰- نگاه کند به بخش پنجم.

به واسطه غرض شخصی از حقانیت عدول کردن شیوه مردانگی نیست... در عقل و رشد، در دانش و تدبیر، در اصابت رأی و سلامت ذهن، در باریک بینی و دوراندیشی، و ملت خواهی و دولت پرستی، و کاردانی و کوشش دوستی، با اطلاعات و آفره از اوضاع دنیا و زمانه «وزیری بی مانند است و «هیچ یک از حسودانش انصافاً حریف و نظیر او نمی تواند شد.» با ذکر اجمالی اصلاحات میرزا حسین خان می گوید: «حرف ما در این است که همه این زحمات او... بعد از خودش کان لم کن خواهد شد. هرگاه در معیت این تدابیر به انتشار علوم نیز بکوشد، به تسهیل آلت تعلم و تربیت همت گمارد، هر آینه در عقب خود لیبرالها تدارک خواهد کرد که تخم کاشته او را در زمین ایران برویانند و نتایج خیالات او را دایمی بسازند - یعنی همه تدابیر او برای سیویلیزاسیون آغاز است... تا اینکه در دنیا مانند مؤسسان بزرگ نام زنده بگذارد.» ولی باید بدانیم که «جمیع تدابیر ممکنه قبل از وضع الفبای جدید، و قبل از اقدام به انتشار علوم در کشور ایران بی ثمر و بی ثبات است... جمیع بناها بدون انتشار علوم بعد از چندی نسیاً منسی خواهد شد.» ملت ایران افکار مشیرالدوله را در نمی یابد. «باید وسیله ای بجوید که ملت را شریک خیالات خود بکند و آماده به تقویت بناهای خود نماید. و این وسیله عبارت از تغییر الفبا... و انتشار علوم است.» امامشیرالدوله «محض کم التفاتی در حق من، از این نوع منفعت عامه اغماض می نماید - به علت اینکه خیال تغییر الفبای قدیم، خیال من است. و چنان می پندارد که انواع و اقسام تدابیر دیگر او در مصلحت دولت و ملت خود نتیجه خواهد داشت.»^{۸۱}

۸۱- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۱۲۸۸، نامه‌ها، ص ۲۷۷-۲۷۰.

در تأیید اندیشه خود به جلال‌الدین میرزای قاجار نگاشت: مشیرالدوله «به تغییر الفبا ملتفت نشده، بنای وضع قوانین گذاشته است. شما را خبر می‌کنم که از پیش نخواهد رفت.» بله، «راه آهن واجب است اما تغییر الفبا واجب از آن است؛ تلفراف واجب است اما تغییر الفبا واجب از آن است؛ قوانین دولتی واجب است اما تغییر الفبا واجب از آن است. از این کلمات هویدا است که من مخالف وضع قوانین دولتی نیستم، نهایت تغییر الفبا را از آن مقدم شمرده‌ام - به علت اینکه بدون تربیت ملت، قوانین فایده نخواهد بخشید.»^{۸۲}

میرزافتحعلی به خود میرزا حسین خان هم، در راه نخستین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، گفت: «شما به آرزوی خودتان که صدارت است، رسیدید. من هنوز از آرزوی خودم که نقل تغییر القباست محروم.» پاسخ مشیرالدوله حکایت از وجدان مسئولیت شناس او می‌کند: «من نیز هنوز به آرزوی خودم نرسیده‌ام. به آرزو رسیدن این نیست که بیایم در مسند صدارت بنشینم. آخر در این مسند باید کاری هم بکنم؛ هنوز کاری نکرده‌ام.»^{۸۳} چه بسیار نادرنده زمامدارانی که وجدان منفعل داشته باشند! میرزافتحعلی تکرار کرد: «کار را به معاونت کدام اشخاص توانید کرد؟... باید اول آدم تدارک بکنید... اینها که امروز در ایران علی‌الظاهر نفس می‌کشند، همه در باطن مرده حساب می‌شوند... باید به رگهای ایشان خون تازه و گرم ریخته به جنبش آورد... خون تازه

۸۲- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، مه ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۲۲۸.
 ۸۳- شرح ملاقات خود را با مشیرالدوله در نامه‌ای به علی‌خان مشیرالوزاره نوشته است، نامه‌ها، ص ۳۱۴. (ضمناً باید دانست که با حسن توسط ملکم و مشیرالدوله میان میرزا فتحعلی و مشیرالدوله «کمال صلح و آشتی» افتاده بود (نامه‌ها، ص ۳۱۴).

عبارت از ایجاد الفبای جدید و تعلیم علوم فرنگستان است.^{۸۴}

نکته بسیار با معنی دیگر اینست که در تأیید سخن مستدل خود اصلاحات کم‌اثر عصر «تنظیمات» عثمانی را برهان می‌آورد. و در این باره به نوشته معروف شالمیسمر فرانسوی به فؤادپاشا، تکیه می‌کند. آن‌مرد هوشمندگوید: «بی‌ثمری سعی و تلاش طوایف اسلامیّه مطلقاً ناشی از آن است که فیما بین ایشان ترقی معنوی و خیالی به ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است. یعنی ترقی علمی که به اصطلاح فرنگیان ترقی تئوری است به ترقی عملی یعنی پراتیک، سبقت نکرده است.»^{۸۵} (میسمر نیز وجوب تغییر خط را در قالب همان استدلال خود آورده بود.) زبده گفتار میرزا فتحعلی تفکر عمیق اجتماعی او را آشکار می‌سازد، و جهت عمومی استدلالات او و مسمر، منهای قضیه خط، درست است. در این حرفی نیست که تحول سیاسی و اجتماعی مغرب در خلاء فکری تحقق نیافت. و ترقی مشرق نیز از یک جهت منوط به آن بود که پا به پای اخذ بنیادهای مدنی اروپایی و وضع قوانین جدید به تربیت ملت و نشر دانش و بسط افق فکری هیأت اجتماع همت گمارند. و بالاخره شالده بنایی ریخته شود که وضع کشور قائم به شخصیت فرد واحدی نباشد که پس از او اساس اصلاحاتش در هم فرو ریزد. این معنی راست است که حدت عقل توده مردم ایران و عثمانی به جایی نرسیده بود که اندیشه‌های میرزا حسین‌خان و رجال عصر تنظیمات را دریابند. اگر در کار تربیت ترکان در دوران چهل ساله تنظیمات (۱۸۲۸ - ۱۸۳۹) توفیق زیادی

۸۴- همان ماخذ، ص ۳۱۴.

۸۵- میرزا فتحعلی به‌ملکم، ۸ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۷۹.

حاصل نگشت - مگر در مدت دو سال صدارت مشیرالدوله چه اندازه ممکن بود افق فکری ملت ایران را ترقی داد. ممکن است برهان آورد اینکه کار تنظیمات چندان بارور نگشت به این علت بود که در هیأت اجتماع عثمانی هنوز طبقه متوسطی بوجود نیامده بود که ستون فقرات آن اصلاحات را بسازد. این برهان در حد خود درست است. در ایران علاوه بر آن، سرنوشت مملکت مطلقاً بسته به اراده شهریاری بود که در نیم قرن فرمانروایی خود در هیچ کار و عقیده‌ای ثبات و دوام نداشت. پس يك عیب اساسی در همان نظام سیاسی کشور بود که مشیرالدوله به اصلاحش برخاست؛ کوشش می‌کرد پایه دولت را بر حکومت قانون استوار گرداند. بنابراین میرزا حسین‌خان جهت عمومی اصلاحات خود را درست تمیز داده بود؛ و از نشر دانش جدید در آن دوره کوتاه زمامداری خود هیچ کوتاهی ننمود. اما در قیاس تاریخی سیر تحول مغرب و مشرق (از نظر رابطه تحول افق فکری اجتماع با نظام سیاسی آن) يك فرق اساسی هست که میرزا فتحعلی و شارل بیسمر فرانسوی هیچ توجه نیافته‌اند. از آن موضوع در بحث تفکر سیاسی میرزا فتحعلی سخن خواهیم گفت.

میرزا فتحعلی پانزده سالی سرگرم کار اصلاح و تغییر خط بود. به قول خودش: «من در دنیا آرزوی دیگر ندارم به غیر از انجام خیال الفبا و فیروزی این مراد». ^{۸۶} کلید سعادت را خط می‌دانست و در اهمیتش سخت غلو می‌کرد. تخم اندیشه اصلاح الفبا را او در ایران و عثمانی پاشید؛ کوشش او در نشر آن فکر بی‌اثر نبود اما به روزگار خویش بی‌ثمر ماند. پس تحرك ذهنی او از کار خط به مجرای دیگر افتاد: پیکار با تعصب دینی و استبداد سیاسی و

۸۶- میرزا فتحعلی به ملکم، ۲۵ اکتبر ۱۸۲۵، نامه‌ها، ص ۱۸۵.

کوشش در بیداری افکار. «پس از چندی به خیال اینکه سد راه الفبای جدید و سد راه سیویلیزاسیون در ملت اسلام، دین اسلام و فئاتیزم آن است - برای هدم اساس این دین و رفع فئاتیزم، و برای بیدار کردن طوائف آسیا از خواب غفلت و نادانی، و برای اثبات پراتستانتزم در اسلام به تصنیف کمال الدوله شروع کردم.»^{۸۷}

فصل تازه‌ای در سیر اندیشه میرزا فتحعلی آغاز گردید که گفتارهای بعدی ما را می‌سازد.

۸۷- سرگذشت شخصی میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۳۵۴

پیشتر اشاره رفت که آثار میرزا فتحعلی نمودار سیر اندیشه اوست در سه مرحله متمایز: مرحله نخستین را با نمایشنامه نویسی و داستان پردازی انتقادی آغاز کرد. از آنجا نام گرفت. یکباره از آن فن دست برداشت و به کار اصلاح و تغییر خط پرداخت. اما کوشش او به نامرادی انجامید، هرچند آن فکر را در ایران و عثمانی بنیان گزارد و برآوازه اش افزود. در مرحله سوم به نگارش رسایل و مقالات انتقادی در فلسفه و دین و سیاست و اقتصاد و تاریخ و ادب دست برد. و در همه این رشته‌ها به روزگار خود سخنان نو آورد.

اهمیت مقام میرزا فتحعلی در سیر اندیشه سیاسی در این است که: اندیشه ساز فلسفه ناسیونالیسم جدید است؛ مروج اصول مشروطیت و حکومت قانون است؛ نماینده فلسفه سیاست عقلی عرفی^۱ و تفکیک مطلق سیاست از شریعت است. از جهت سوم پیشرو همه متفکران

ایران و مصر و عثمانی است. مآخذ مطالعه ما عبارتند از: رساله مکتوبات کمالالدوله، مقالات الحاقی بر آن رساله، انتقاد بر کتاب «یک کلمه» نگارش میرزا یوسفخان مستشارالدوله، نامه‌های سیاسی میرزا فتحعلی، و مقاله‌ای که در عقاید «سیسموندی» اقتصاد شناس سویسی نوشته است. تفکر سیاسی او را در دو گفتار بررسی می‌کنیم.

۱. ناسیونالیسم

دو نویسنده همزمان، میرزا فتحعلی و جلال‌الدین میرزای قاجار (۱۲۸۹ - ۱۲۴۶) را نمایندگان اصیل ناسیونالیسم جدید می‌شناسیم. در یک اوان به نشر افکار ملی پرداختند، آنگاه که با هم آشنا نبودند. سپس دوست شدند و تا اندازه‌ای از یکدیگر متأثر گشتند، و هر دو در افکار نویسندگان بعدی اثر نهادند. و به نسل بعد میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۴ - ۱۲۷۰) نماینده همان مکتب فکری است.

میرزا فتحعلی رساله مکتوبات کمالالدوله را در ۱۲۸۰ نوشت. جوهر این رساله انتقاد بر سیاست و دیانت یعنی مهمترین بنیادهای اجتماعی است. و انگیزه نویسنده پرورش هشیاری تاریخی است نسبت به گذشته، و ایجاد تفکر ملی و اصلاح و ترقی جامعه است در حال و آینده: استبداد سیاسی تغییر پذیرد و مشروطیت حکومت و حکومت قانون جایگزین آن گردد؛ ظلمت روحانی برافتد و اصلاح دین از راه «پرتستانتیسم اسلامی» تحقق یابد؛ سیاست و دین از یکدیگر بکلی تفکیک گردند و دین تصرفی در امور دنیایی نداشته باشد. و بالاخره پرده اوهام را از میان برداریم و به روشنسرای خرد

گام نهمیم.

نویسنده هوشمند بنا به مصلحت زمانه شیوه خاصی در نگارش رساله کمال الدوله بکار بسته است. آن را به صورت چهار مکتوب پرداخته: سه مکتوب که شاهزاده هندی «کمال الدوله» پسر اورنگ زیب از نوادگان بابرگورکانی در ۱۲۸۰ هجری از تبریز به شاهزاده ایرانی «جلال الدوله» ساکن دیار مصر نگاشته، و پاسخی که جلال الدوله به او فرستاده است. همه این عنوانها ساختگی است؛ نه کمال الدوله‌ای در بین بوده و نه جلال الدوله‌ای. حتی میرزا فتحعلی این نکته تاریخی را به یاد نداشته که کمال الدوله خیالی او پسر اورنگ زیب نمی‌توانست باشد زیرا اورنگ زیب به سال ۱۱۱۸ قمری مرده بود. تنها چیزی که در عنوان آن رساله واقعیت تاریخی دارد ذکر سنه ۱۲۸۰ قمری می‌باشد که در آن سال نویسنده «مکتوبات کمال الدوله» را به انجام رسانیده است. و در نامه‌های خصوصی خود به این معنی تصریح دارد. اما باید دانست که تا پایان زندگی مطالب آن رساله را حک و اصلاح نموده، قطعه‌های زیادی به صورت «قید» و «ملحقات» که گاه خود مقاله جداگانه‌ای می‌باشد، بر آن افزوده است. نسخه اصل و ملحقات هر دو بدست ما رسیده است.^۲ در واقع ملحقات نمودار مرحله تکاملی اندیشه میرزا فتحعلی است و معانی ژرفی در آن آمده. و چنانکه باز خواهیم نمود برخی از ملحقات را با توجه به انتقادهای دوستانش که بر اصل رساله نوشتند،

۲- رسم میرزا فتحعلی این بود که برای هر کس که نسخه کمال الدوله را فرستاد بود، ملحقات را نیز می‌فرستاد و خواهش داشت که فلان مطلب را در فلان صفحه وسط اضافه کند. از آنجا که ملحقات جداگانه بچاپ رسیده، ما نیز آنچه نقل کرده‌ایم تصریح نموده‌ایم که از نسخه خطی اصل است یا از ملحقات چاپی.

پرورانده است.

اندیشه تجدد خواهی خود را از زبان کمال الدوله و گاه از قول «مستنسخ» کتاب آورده، اما نخواسته که گفتارش جزمی و آمیخته به تعصب جلوه کند. پس از زبان جلال الدوله انتقاد تندی بر آن نگاشته که خواننده مجال تفکر داشته، صاحب استقلال رأی باشد. این کار را بسیار زیرکانه کرده و بر تأثیر سخن کمال الدوله افزوده است. نکته دیگر اینکه تا به حال حدس زده می شد که میرزا فتحعلی در برگزیدن نام «جلال الدوله» شخصیت جلال الدین میرزای قاجار پنجاب و هشتمین پسر فتحعلی شاه را در ذهن داشته است، حدسی که به ظاهر باور کردنی بود. اما پژوهش بعدی ما نادرستی آن گمان را ثابت می گرداند. دلایل ما از این قرارند: میرزا فتحعلی مکتوبات کمال الدوله را در ۱۲۸۵ نوشت و تا ۱۲۸۷ که آغاز آشنایی او با جلال الدین میرزاست، هیچ اطلاعی از احوال او نداشت. در ۱۲۸۷ بود که جلال الدین میرزا اثر خود «نامه خسروان» (چاپ ۱۲۸۵) را برای میرزا فتحعلی فرستاد.^۳ میرزا

۳- جلال الدین میرزا جلد اول نامه خسروان را به وسیله علی خان شیرالوزاره کنسول تفلیس فرستاد و در نامه خود به میرزا فتحعلی گفت: «نام شما را شنیده، و نامه گفتگوی سرکار را با [رضاقلی خان] هدایت سراپا خوانده، بزرگواریتان را از آن نگارش پیامزه پندآمیز سنجیده ام. چون بنده به این اندیشه افتادم که زبان نیاکان ما که چون دیگر دانشمندان به تاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی از او نمانده، به زبانی بگویم و به روش چیزنویسی فرنگیان که اکنون دانایان روی زمین اند، نامه ای بنگارم که شاید مردمان زاد و بوم را سودی بخشد. سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس... ندیدم. به نوشتن این نامه پرداختم و نامه خسروان نامش گذاشتم.» به دنبال آن توضیحی درباره هر بخش می دهد تا می رسد به بخش چهارم در درمان قاجار. بیزاری خود را از دولت قاجار چنین بیان می کند: چهارمین نامه «که باید از این روزگار و از نژاد خودم نگارش رود، در اندیشه ام که چه بنگارم. امیدوارم یا کارها دگرگون شود، یا روزگار از ایران ویرانم بیرون افکند که این نامه چهارمین را نیز به راستی و دلخواه بنگارم.» (جلال الدین میرزا به میرزا فتحعلی [۱۲۸۷]، نامه ها، ص ۳۷۳). اشاره ای که به «گفتگوی» میرزا فتحعلی با هدایت کرده، مقصود فرستادن ایراد میرزا فتحعلی بر روضه الصغای ناصری است که به صورت مطاوعه پرداخته است. (نگاه کنید به بخش ششم).

فتحعلی در پاسخ نوشت: هنگامی که از «جوان عالی گوهر علی خان» پیام رسید که آن شاهزاده که «فاضل ممتاز و از سیویلیزامیون عالم با خبر است» کتابی به ارمغان فرستاده، تعجب کردم و به خود گفتم: «مگر در زمره ملت من نیز وجودی پیدا می‌شود که از سیویلیزامیون عالم با اطلاع و صاحب غیرت و تعصب بوده، نشئه وطن‌دوستی و ملت‌پرستی داشته باشد؟ پس من چرا از این ملت ناامیدم.» اینک «نواب اشرف شما را معروض می‌دارم که تارسیدن کتاب و تعلیقه شما من از حقایق حالات و فضایل و کمالات شما مستحضر نبودم.»^۴

دلیل دوم: در ۱۲۸۷ که میرزا فتحعلی راجع به چاپ رساله کمال‌الدوله با مانکجی پیشوای زردشتیان مکاتبه کرد - مانکجی تغییری در اسم آن پیشنهاد نمود. به این معنی که عنوان «کمال‌الدوله» محفوظ بماند، اما نام «جلال‌الدوله» به «اقبال‌الدوله» مبدل گردد. میرزا فتحعلی حرفی نداشت اما می‌گوید: «تفاوت نمی‌کند، من مانع نیستم. اینقدر هست می‌خواهم بدانم که منظور شما از تغییر این اسم چیست؟»^۵ توجیه مانکجی این است: نام جلال‌الدوله بازمی‌گردد به «شاهزاده آزاده راد» جلال‌الدین میرزا. «بیش از پیش مردمان بی‌تمیز فتنه‌انگیز بعضی نسبتها داده، و آینده نیز همواره در اندیشه دستاویز هستند. چنانچه این مکتوبات هم به نام ایشان چاپ و اشتهار یابد، بیشتر از پیشتر کینه‌پروران را بهانه میسر خواهد شد.»^۶ هرآینه میرزا فتحعلی به این تبادل ذهنی برخورد کرده بود، به یقین آن اسم را عوض می‌کرد. حتی

۴- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷)، نامه‌ها، ص ۱۷۱.

۵- میرزا فتحعلی به مانکجی، ۲۱ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۵۱.

۶- مانکجی به میرزا فتحعلی، ۳ ژوئن ۱۲۸۸، نامه‌ها، ص ۴۰۳.

دیدیم که در کار نمایشنامه و داستان نویسی سفارش می کرد از انتخاب نامهایی که به تاریخ معاصر و کسان زنده برمی گشتند، پرهیز شود، چه رسد به کتاب کمال الدوله که شور و شر برمی انگیزت.^۷ نتیجه اینکه میرزا فتحعلی در نگارش مقالات خطابی خود بهیچ وجه سیمای معنوی جلال الدین میرزای قاجار را در ذهن نداشته است.



در رساله هایی که در سیر عقاید سیاسی و اجتماعی جدید ایران پیشتر منتشر ساختیم - این معنی را باز نمودیم که ناسیونالیسم نه از آن مصنوعات فکری مغرب - زمین بود که یکپارچه از خارج به ایران صادر گشته باشد. و گفتیم که همه عناصر اصلی و فرعی ناسیونالیسم را تاریخ و فرهنگ ایران پرورش داده بود. فقط عوامل تاریخی و اجتماعی خاصی در سده گذشته بکار افتاد که نیروی انگیزش و روان تازه ای به ملیت ایران داد - و ایده ثولژی ملی جدید را بساخت. در اینجا لازم نمی دانیم که آن عوامل انگیزنده تاریخ را تکرار کنیم و از عناصر سازنده فلسفه ناسیونالیسم بحث نماییم.^۸ از لحاظ تفکر تاریخی فعلا به همین اندازه قناعت می کنیم که: مفهوم واحد سیاسی و جغرافیایی ایران زمین، تصور قوم آریایی،

۷- این معنی را نیز به اجمال تذکر دهیم که مکتوبات کمال الدوله بمدها در ذهن همه نویسندگان با رساله معروف به سه مکتوب اثر میرزا آقاخان کرمانی خلط شده و چیزهای مختلف گفته اند. با مطالعه تطبیقی مندرجات آن دو رساله، ماهیت هر کدام را باز نمودیم و دانستیم که دو اثر متمایز هستند، گرچه میرزا آقاخان از میرزا فتحعلی الهام گرفته است. به هر صورت ما در مورد رساله میرزا فتحعلی، همان عنوان اصیل آن «مکتوبات کمال الدوله» را ذکر کرده ایم. و در مورد نوشته میرزا آقاخان، اسم معرفه آن یعنی «سه مکتوب» را بکار برده ایم که اشتباهی رخ ندهد. (برای مقایسه آن دو رساله نگاه کنید به مقاله من در مجله یفا، مهر و آبان ۱۳۴۵).

۸- در بخش هشتم از اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، سخن گفته ام.

غرور نژادی (و حتی غرور برتری نژادی)، زبان و کیش و سنن مشترک، دید فکری خاص ایرانی، و از همه مهمتر هشیاری تاریخی و تصور حاکمیت واحد - همه در فرهنگ کهن ایران وجود عینی داشتند. به عبارت دیگر ملیت ایرانی، پیوستگی ایلی و قبایلی نبود بلکه نمودار ملت‌پرستی خاص ایرانی بود. و وجود همان تصور حاکمیت سیاسی و ملیت واحد بود که حتی در ادوار فترت و ناتوانی کشور - هر فرمانروایی که برخاست، هدفش تأسیس دولت متشکلی بود که بر سرتاسر خاک ایران به مفهوم جغرافیای سیاسی آن حکمرانی کند. این آمادگی اجتماعی و تاریخی موجب گردید که تفکر نامیونالیسم غربی (که در تاریخ اروپا پدیده تازه‌ای می‌باشد) زودتر از همه جامعه‌های شرق میانه، در ایران پرورش یابد. و نوشته یکی از دانشمندان مبنی بر اینکه مفهوم جدید «ملت» و «وطن» از راه عثمانی به ایران سرایت کرد، بکلی نامعتبر است. اولاً از عثمانی نیامد؛ مستقیماً از فرانسه به ایران رسید، و بعد هم از راه رومیه. ثانیاً نخستین بار که در عثمانی لغت «ملت» به مفهوم جدید سیاسی اروپایی آن بکار رفت، در نوشته‌های ابراهیم‌شناسی (۱۸۷۱ - ۱۸۲۶) بود بعد از سال ۱۸۶۰ (۱۲۷۷). و حال آنکه شاگردان ایرانی که بیست سال پیش از آن در فرانسه درس می‌خواندند - معانی نو لغات وطن و ملت را می‌شناختند، حتی برخی از آنان را می‌شناسیم که تعصب در ملت‌پرستی ایرانی داشتند.^۹ همچنین می‌دانیم که اصطلاح «غیرت ملت و خاک» و «وطن‌پرستی» را در ۱۲۶۵ میرزا تقی‌خان امیرکبیر استعمال نموده است.^{۱۰}

۹- در اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (ص ۲۵۲ - ۲۵۱)، بحث کرده‌ام.

۱۰- در امیرکبیر و ایران (جواب سوم، ۱۳۴۸، ص ۱۵۹ و ۴۶۴) بحث

کرده‌ام.

برجسته‌ترین مظاهر اصالت شخصیت میرزا فتحعلی در ناسیونالیسم او جلوه‌گر است. مدار فکرش «حراست وطن از تسلط بیگانه» و رهایی «از اسیری و فقدان آزادی و استقلال» است. مفهوم ناسیونالیسم را به‌عنوان آیین جدید مغرب‌زمینیان اندیشیده چنین بیان می‌کند: به‌مرور زمان اعتقادهای دینی «در نظرها آن جلوه سابق را ندارد که مردم به آرزوهایی آنها شوقمند شهادت بوده، خودشان را در مقابل دشمنان قوی دست به‌کشتن بدهند، بدین وسیله اقتدار ملتی و شوکت دولتی باقی بماند. پس عقلای ملت را درین عصر واجب است که به‌جهت اقتدار ملتی و حراست وطن از تسلط بیگانه در تدارک رد ذلتی که عبارت از اسیری و فقدان آزادی و استقلال است، و وقوعش درین عالم حوادث از ممکنات قریب به‌یقین است، بوده باشند. تدبیر آن نوع ذلت منحصر است به‌انتشار علوم در کل اصناف ملت، و کاشتن تخم غیرت و ناموس و ملت‌دوستی و وطن‌پرستی در مزرع ضمیر ایشان چنانکه ملل قادره فرنگستان الحال به‌این صفت موصوفند.»^{۱۱} و «این‌همه صفات از خصایص مردانگی و فتوت شمرده می‌شود.»^{۱۲} در مقدمه‌ای که بر «مثل حکیم سیسموند» (سیسموندی) نگاشته، در عشق وطن بیانی رومانتیک دارد: همانطور که «احتیاج عقلی» آدمی را «تحصیل علوم و تحقیق قوانین طبیعت» برمی‌آورد - «احتیاج روحانی» انسان را محبت خانواده و «حب وطن» تأمین کند. و تأثیر عشق وطن در بعضی مزاجها به‌حدی است که دیده شده، «جدایی وطن»

۱۱- ملحقات، حاشیه ص ۱۵۷ - ۱۵۶.

۱۲- آن‌جمله در ملحقات چلی نیست، اما در مقدمه نسخه خطی مکتوبات کمال‌الدوله (ملی، ورق چهار) که در همان مطلب به‌امضای «فتحعلی» نوشته شده، اضافه گردیده است.

به هلاکت انجامد.^{۱۳}

از آنچه نقل شد برمی آید که ریشه تاریخی پیدایش مفهوم وطن پرستی جدید مغرب، و جنبه سیاسی و اخلاقی آن را درست شناخته است. در توضیح آن باید بیفزاییم که در اروپا مفهوم تازه وطن پرستی به معنی پیوند عاطفی انفرادی و دسته جمعی نسبت به مرز و بوم و زادگاه ملی - با تأسیس نظام سیاسی دولتهای مستقل به دنبال سقوط قدرت کلیسا و آغاز دوره تاریخ جدید بوجود آمد. تا آن زمان دین نصرانی و کلیسای کاتولیک مظهر وحدت سیاسی جامعه غربی بود. چون برپای بست نظام فئودالیسم قرون وسطایی رخنه راه یافت، و ملل اروپایی به تدریج هشیاری سیاسی تازه ای پیدا کردند - رشته پیوند مذهبی از هم بگسلید و جای آن را دلبستگی به وطن و ملت گرفت، دین به صورت مذهب منسوخ درآمد، و وطن پرستی مذهب مختار گشت. و همان نیروی تحریک تاریخی را که دیانت تا دیروز داشت، امروز آیین وطن دوستی پیدا کرد. تحول این کیش سیامی نو تحت تأثیر اصول لیبرالیسم (به معنی وسیع کلمه) فلسفه ناسیونالیسم را پرداخت.^{۱۴}

در شناخت فکر ناسیونالیستی میرزا فتحعلی این نکته بسیار معنی است که با وجود آنکه با دولت استبدادی سر پیکار دارد^{۱۵} - به حدی از سلطه دولت خارجی متنفر است که حکومت مطلقه را بر مستعمره شدن و فرمانروایی بیگانگان ترجیح می دهد. از زبان جلال الدوله می نویسد:

«پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد، شکر خدا را که باز

۱۳ - مقدمه «مثل حکیم سسولف ترجمه میرزا محمد جعفر قراجه داغی، ۱۲۸۷. برای متن اصلی آن نگاه کنید به: آثار، ج ۲، ص ۲۵۸ - ۲۵۵.

۱۴ - برای بحث در این موضوع نگاه کنید به:

J. L. Stocks, Patriotism And The Surper-State, 1920.

۱۵ - نگاه کنید به قسمت دوم همین بخش.

از خودمان است. شکر به خدا که ما... در دست بیگانگان گرفتار نشده‌ایم. به کل جهانیان معلوم است که انگلیس با اهالی هندوستان چگونه رفتار می‌کند...»^{۱۶} معنی سخن او در قیاس کلی تاریخی است - وگرنه ایران از همه آثار استعمار زیانهای بزرگ دید و کردار انگلیس و روس نقض آشکار حقوق سیاسی و حاکمیت ملی ایران بود، هرچند به ظاهر استقلالکی داشتیم. و این حالت تغییری نیافت از آنکه کژی و کاستی پیشه کردیم.

میرزا فتحعلی واژه «وطن» و «ملت» را به معانی کامل سیاسی جدید آنها بکار برده است. ولغت «پاتریوت» از جمله نوزده کلمه فرنگی است که ترجمه آنها را در آغاز مکتوبات کمال‌الدوله ضروری شمرده: «پاتریوت عبارت از آن کسی است که به جهت وطن پرستی و حب ملت از بدل مال و جان مضایقه نکرده، و به جهت منافع و آزادی وطن و ملت خود سعی و جفاکش باشد. این حالت و خاصیت همیشه در مردان غیرتمند بروز می‌کند.»^{۱۷} در بیان متفرعات آن مفهوم، ترکیبات لغوی و اصطلاحات گوناگون آورده از جمله: «تعصب وطن»، «دوستدار وطن»، «وطن پرست»، «ملت پرستی»، «ملتی»، «محب وطن»، «وطن دوستی و ملت پروری»، «حب ملت»، «غیرت ملت دوستی»، «ناموس ملتی»، «تعصب برادری و هموطنی»، «نشئه وطن دوستی و ملت پرستی»، «فرزندان ایران زمین» و «ایران وطن مینو نشان ما».

در وصف عواطف قلبی خود گوید: مصنف کمال‌الدوله شخصی است «دوستدار وطن و محب ملت... مرا و را غرض شخصی در نظر نیست به علت اینکه نسبت به ایران

۱۶- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۲۱۶ - ۲۱۵.

۱۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۷.

که وطن اوست. . . معاذالله بغضی ندارد.»^{۱۸} در پیوند معنوی و اصالت گوهر خویش می‌نویسد: «گرچه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است.»^{۱۹} یعنی می‌خواهد بگوید عنصر زبان تأثیری در ملیت و پیوستگی رواتی او ندارد. چنانکه می‌آورد: «وطن ما که ایران است.»^{۲۰} و «زبان ما. . . که شیرین‌ترین زبانهای دنیاست.»^{۲۱} کلام دیگر او به‌وزیر علوم جلوه‌گر همان حالت عاطفی اوست: «وطن ما امروز در حالتی است که نواب مستطاب شما بهتر از من می‌دانید، و ملت ما در تنزل است که مستوجب گریه و زاری است.» و تعزیه‌ما «تعزیه تیره‌بختی» ماست.^{۲۲}

در همبستگی نژادی ایرانیان می‌نویسد: زردشتیان «برادران و هموطنان و هم‌جنسان و هم‌زبانان ما هستند.»^{۲۳} «ما فرزندان پارسیانیم. و برما تعصب پارسیان فرض است. . . یعنی تعصب وطن و هم‌جنسان و هم‌زبانان فرض است، نه اینکه تعصب دین، چنانکه شعار فرنگیان است.» یعنی «تعصب وطن. . . را علامت غیرتمندی و باعث نیکنامی می‌دانند.»^{۲۴} تعصب ایران‌دوستی او را از سخنی که به پیشوای زردشتیان نوشته بخوانیم: «شما یادگار نیاکان مایید. و ما قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان به درجه‌ای از شما دور شده‌ایم که اکنون شما، ما را در ملت دیگر و در مذهب دیگر می‌شمارید. آرزوی من اینست که این مغایرت از میان مارفع‌شود، و ایرانیان بدانند

۱۸- ملحقات، ص ۱۵۳.

۱۹- میرزا فتحعلی به‌مانکجی، ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۴۹.

۲۰- میرزا فتحعلی به‌امضادالسلطنه، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۹۵.

۲۱- میرزا فتحعلی به‌جلال‌الدین‌میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۷۲.

۲۲- میرزا فتحعلی به‌امضادالسلطنه، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۹۵.

۲۳- ملحقات، ص ۱۶۵.

۲۴- ملحقات، ص ۱۶۶.

که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است. و غیرت و ناموس و بلندهمتی و علوی طلبی تقاضا می کند که تعصب ما در حق هم جنسان و هم زبانان و هم وطنان باشد نه در حق بیگانگان و راهزنان و خونخوران. و ما را شایسته آن است که اسناد شرافت بر خاک و وطن مینویشان خود بدهیم نه بر خاک دوزخ صفت و ذات اللهب اجنبیان. نیاکان ما عدالت پیشه و فرشته کردار بودند. ما فرزندان ایشان نیز در این شیمه حمیده باید پیروان ایشان بشویم نه پیروان راهزنان و اهرمانان.»^{۲۵}

در تفکر ملی میرزا فتحعلی عشق به ایران باستانی و بیزاری از تازی عنصری سخت قوی است. این حالت و وجهه نظر کلی اختصاص به او و برخی دیگر از نویسندگان ناسیونالیست ایران ندارد. سیر ناسیونالیسم در مغرب و مشرق نشان می دهد که همه جامعه هایی که گذشته درخشان یا حتی سابقه مدنیتی داشتند به بزرگداشت آن زیاد توجه یافتند. و از سوی دیگر از هر چه بیگانه بود بیزاری جستند خاصه اگر آن را عامل تنزل ملی خویش دانسته باشند. شیفتگی به گذشته تاریخی و نفرت از اجنبی پدیده اجتماعی پرپیچ و تاب است که در شناخت آن باید همه عوامل تاریخی و سیاسی و روانی را در نظر گرفت و گرنه از درک و تحلیل آن فرو می مانیم. توجه به تاریخ کهن از جهتی نشانه هشیاری تاریخی است. از جهت دیگر عامل تحکیم مبانی ملیت است. به علاوه همه ملل مشرق زمین که از دست مغرب شکست خوردند و به غرور و شخصیت آنان ضربه های مهلك وارد گشت. عشق به گذشته افتخارآمیز، داروی مسکن درد درماندگی حال آنان بود. دیگر اینکه چون به تعلیل تنزل تاریخی خود

۲۵- میرزا فتحعلی به مانکجی، ۲۹ ژوئن ۱۸۲۱، نامه ها، ص ۲۴۹.

پرداختند - استیلا و ایلغار اقوام اجنبی را علت یا یکی از علل آن یافتند. غرض اینکه در تحلیل فکر ضداجنبی به عنوان پدیده فرهنگی و اجتماعی - باید به همه آن عوامل که خیلی به اجمال اشاره رفت، توجه نماییم و حد تأثیر هر عاملی را به درستی بسنجیم. و گر نه اینکه برخی کسان چون صرفاً شیوه فکری میرزا فتحعلی و یا میرزا آقاخان کرمانی را نمی پسندند، از آنان بدشان می آید - نشانه فقر فکری خودشان است.

شیفتگی میرزا فتحعلی به ایران باستانی و انتقاد تند او از ایران اسلامی از لحاظ قیاس تاریخ سیاسی است که یکی عصر قدرت و عظمت بود، دیگری نمودار ضعف و نابسامانی مملکت. در عین اینکه عنصر تازی را تحقیر می کند، ایرانیان را مسئول شکست تاریخی خود می شناسد. و این واقع بینی تاریخی او را می رساند. نکته دیگر اینکه عصیان او علیه شریعت زاده تفکر عقلی اوست که مخالف همه ادیان است، و هم اینکه تعصب دینی را بزرگترین مانع ترقی اجتماع می شمارد. اما این معنی مهم است که هر چند به گذشته افسوس می خورد - روی دلش به حال و آینده است؛ هدف فکری او بیدار کردن ایرانیان، به راه ترقی افتادن و رستاخیز ملی است. این ارزنده ترین جهات مثبت جوش و خروش ملی میرزا فتحعلی است.

از نظر تمقل تاریخی این انتقاد بر میرزا فتحعلی و پاره ای از همفکرانش وارد است که در تحلیل سیر تاریخ ایران اسلامی، به تأثیر اجتماعی و فکری هجوم ترکان و مغولان و ویرانگری آنان کمتر توجه دارند. اما زمینه نگارشهای میرزا فتحعلی عقیده او را بدست می دهد که ایلغار ترکان و مغولان را نیز از همان عوارض آشفتگی عمومی کشور و تبدل سلسله های پی در پی دوره اسلامی

می‌داند. ولی در نصرت میرزا فتحعلی از ترك و تاتار تردید نیست: جلال‌الدین میرزا از او خواسته بود در کتابخانه‌های قفقاز جست‌وجو کند شاید تصویر سلاطین ترك و مغول را که تا زمان صفویان در ایران حکومت کردند، بدست آورد. میرزا فتحعلی از پی‌جویی دریغ نداشت، اما نوشت: «به اعتقاد من این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهره ایشان در تالیف شما نگاشته آید» از آنکه همه «دیسپوت و شبیه حرامی‌باشیان بوده‌اند.»^{۲۶} در هر حال در سنجش دقیق تاریخ باید بگوییم روی کار آمدن دولتهای ترك‌نژاد که فرق نادانی و تعصب دینی بودند - از مهمترین عوامل انحطاط فکری ایران گردید، همچنانکه استیلای ترکان بی‌دانش خونخوار بر آناتولی از بلاهای عظیم تاریخ مغرب، و عامل عمده بی‌خبری ایران و مشرق از ترقی دانش و مدنیت جدید بشمار می‌رود.

برگردیم به گفتار میرزا فتحعلی. مکتوب اول کمال‌الدوله آغاز می‌گردد با بیان حسرت‌زدگی بر ایران باستانی. زبده آن را می‌آوریم:

✽ ای کاش به ایران نیامدمی و احوال این ملت را ندیدمی، «جگرم کباب شد.» «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت» باستانی به عهد پادشاهان بزرگ تو؟ «اگر چه آن گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگگی دنیا به منزله شمی است در مقابل آفتاب، لیکن نسبت به حالت حالیه ایران مانند نور است در مقابل ظلمت.» آن زمان که پادشاهان تو «به پیمان فرهنگ» عمل می‌کردند، مشرق و مغرب فرما تبار آتان بود. و «نسبت به آن عصر که هنوز علوم و صنایع را

۲۶- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۵ به ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۱ و ۲۲۵. این مطلب را در یادداشت ضمیمه همان نامه تکرار کرده است.

ترقی زیاد نبود. . . قواعد سلطنت فرس بسیار زیاد بود، و برای هر امری قاعده‌ای مقرر داشتند.» در بارگاه سلطان همواره «ندیمنان خردمند نیکو نهاد می‌بودند و همیشه پادشاه را به کارهای نیک رهنمونی می‌کردند.» و نیز دانشوران بودند که در امور دولت شاه را «مصلحت‌نما و رهنما» می‌شدند. شاهان بار عام می‌دادند و جمهور مردم اجازه حضور داشتند و درد خود را می‌گفتند؛ حکام قادر به کشتن احدی نبودند، و شاهان به قدر امکان از خونریزی پرهیز می‌جستند؛ در جنگها چون بردشمن پیروز می‌گشتند به «عامه سکنه و رعایا» ستم روا نمی‌داشتند؛ در شهرها وقایع‌نگاران و کارگذاران و کارآگاهان بودند که دربار را از احوال ملک و مردم آگاه می‌ساختند؛ مردم در آسایش روزگار می‌گذرانند و به هر دیار که می‌رفتند محترم بودند؛ در شهرها بیمارستانها بود که بی‌گسان را پرستاری می‌کردند و پرستاران زنان از نسوان بودند. با وجود آنکه نوشته‌های باستان از میان رفته، تواریخ یونانیان همه گواه بر آن معانی است. خلاصه «از نتایج احکام پیمان فرهنگ می‌بود که سلاطین فرس در عالم نامداری داشتند، و ملت فارس برگزیده ملل دنیا بود.»^{۲۷}

در تضاد دوران گذشته، به حال می‌نگرد:

«حیف به تو ای ایران. . . زمین تو خراب، و اهل تو نادان و از سیویلیزاسیون جهان بسی‌خبر، و از نعمت آزادی محروم، و پادشاه تو دیسپوت است. تأثیر ظلم دیسپوت، و زور فئاتیزم علما به ضعف و ناتوانی تو باعث

۲۷- مکتوبات کمال‌الدوله، از ورق ۱۲ تا ۲۱. اینجا وسعت خاک ایران را ذکر می‌کند که: از شمال جیحون و آزال و «باب‌الابواب در بند» قفقاز، از مشرق رود ستلج بین سند و هندوستان، از مغرب تا بسفور و ارمن زمین و شام و حلب همه این ممالک در زیر اقتدار سلاطین ایران می‌بود.»

شده، و جوهر قابلیت تو را زنگ آلود و به دنائت طبع و رذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته. و جمیع خصایص حسنه را از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلندهمتی و بی طمعی، از طبیعت تو سلب کرده، و طینت تو را با ضد این صفات معدوده، مخمر نموده. و یحتمل چندین صدسال خواهد گذشت که تو رونق نخواهی یافت و به آسایش و سعادت نخواهی رسید، و ملت تو با ملل سیویلیزه شده برابر نخواهد شد.^{۲۸}

او که متفکر هدف گرفته‌ای است جهت سخنش معطوف به دو معنی عمده است: بیدادگری دولت، و تعصب روحانیت. این دو عامل سبب ویرانی و ناتوانی کشور و انحطاط اخلاق ملت گشته. به عبارت دیگر استبداد سیاست و ظلمت روحانیت دست بهم داده در روان ناهشیار اجتماع نفوذ یافته، خوی و منش ایرانیان را به نهایت پستی رسانیده، فطرت آزادگی را از ایشان سلب کرده، به هر زبونی تن در می‌دهند. در غمگساری ملت گوید: از عوارض «کثرت ظلم و شدت فقر» است که ایرانیان در خاک همسایگان پراکنده‌اند و «به فعلگی و نوکری روزگار می‌گذرانند.» و از درماندگی دولت است که نزدیک به دویست هزار ایرانی اسیر ترکمانان وحشی گشته «کسی به داد ایشان نمی‌رسد و در خیال خلاصی ایشان نمی‌باشد.»^{۲۹}

آغاز تنزل سیاسی و معنوی ایران را غلبه تازیان می‌شناسد: «عربهای برهنه و گرسنه» تمدن ایران را ویران ساختند. و «سعادت اهل ایران را این راهزنان بر باد دادند»، مثنوی «خیالات جفنگ و عقاید پوچ» به ارمغان

۲۸- مکتوبات کمال‌النبوه، ورق ۲۲ - ۲۱.

۲۹- مکتوبات کمال‌النبوه، ورق ۲۲ - ۲۱.

آوردند.^{۲۰} انحطاط اخلاقی و معنوی امروزه ما را «فردوسی علیه الرحمه هشتصدسال قبل از این... به الهام دانسته» بود.^{۲۱}

تیزبینی میرزا فتحعلی را از توجیهی که از کلام فردوسی می‌کند باید شناخت: گاه که فردوسی از سید المرسلین سخن می‌گوید «نامش را به طریق استهزا می‌برد و در يك جا با نام جن ذکر می‌کند. و اخبارش را از لغویات می‌شمارد.»^{۲۲} اما چون به زردشت می‌رسد «نامش را در کمال تعظیم و احترام می‌برد». او را مظهر «خرد» می‌شمارد و دینش را آیین «بهبی» می‌خواند.^{۲۳} خلاصه اینکه «مدار عوام فریبی مؤسسان دین اسلام بر کذب خالص بود که آن را در صورت صدق جلوه می‌دادند.»^{۲۴} در تأیید عقیده فردوسی که عرب «برای نهب کردن و خوردن مال مردم، دین را وسیله کرده بود» شاهد معتمد نوشته ابن خلدون است که هنر تازیان را تنها یغماگری می‌داند.^{۲۵} در پاسخ کسانی که بگویند «تازیان را بالمره دشمن علوم و فنون نمی‌توان شمرد» - می‌نویسد: «اصل علوم از قدمای یونانیان و ویزانتیان و فارسیان و هندیان است نه

۳۰- مکتوبات کمال‌العوله، ورق ۲۱ و ۲۷.

۳۱- اینجا بیستوسه بیت از فردوسی نقل کرده از جمله:

همه نام بویکروعمی شود	چو با تخت منبر برابر شود
گرامی شود گزری و گلستی	زیبمان بگردند و وز راستی
ز نقرین ندانند باز آفرین	زیاید هم‌این از آن، آن‌ازین
شود روزگار بد آراسته	بریزند خون از پی‌خواستہ
بجویند و دین اندر آرند پیش	زبان کسان از پی سود خویش
کسی سوی آزادگان ننگرد	چو بسیار ازین داستان بگذرد

۳۲- ملحقات، ص ۵۱۹. ابیاتی از شاهنامه آورده که چند بیت را نقل می‌کنیم:

ز گنبار یغمیر هاشمی	ز جنی سخن گفت وز آدمی
ز تمدید و وز زسمهای جدید	ز توحید و قرآن و وعد و وعید
ز فردوس و جوی می و جوی شیر	ز قطران و از آتش و زمریر

۳۳- ملحقات، ص ۵۲۱ - ۵۲۰.

۳۴- ملحقات، ص ۱۵۹.

۳۵- چند قطعه از ابن خلدون را عناً نقل کرده (ملحقات ۴۳۶-۴۳۵).

عربها.» و مسلمانان آن علوم را رواج و رونق دادند، بعد خودشان از آنها محروم گشتند، و مسیحیان باعث ترویج و تکمیل آن گشتند.^{۲۹}

تاریخ علم نظر میرزا فتحعلی را در منشأ علوم اسلامی تأیید می‌کند. و نیز درست است که نهضت عظیم علمی دوره اسلامی در درجه اول کار دانشوران ایرانی و اهل منطقه مدیترانه است. اما عرب مسلمان نیز از ملل متمدن صاحب فرهنگ، دانش آموخت و دانشمندی از میان آن برخاستند. و این معنی هم راست است که تا ادوار جنگ صلیبی و برخورد مغرب و مشرق - اروپا غرق تاریکی و نادانی بود - و مسلمانان عامل انتقال دانش و فکر به مغرب زمین گشتند. اما در جامعه اسلامی روح علمی و پژوهش با استیلاي تعصب روحانی به انحطاط گرایید و بعد هم مرد.

باری «تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت... آثار پادشاهان فرشته‌کردار پارسیان را از دنیا نیست و ناپود، و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مفقود، و رسوم ذمیمه یعنی دیسپوتی را و دین خودشان را بر شبه دین یهود به عوض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کرده‌اند. معهدا ما گولان، این دشمنان نیاکان خودمان را، و این دشمنان علم و هنر را برخودمان اولیا می‌شماریم به آن آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران به ما جنت خواهد داد، و آب سرد خواهد نوشانید. اگر در آخرت آب سرد هست، بهل؛ این خونخواران خودشان بنوشند که حسرت‌کش آن بودند. خداوند عالم درین دنیا خود ایشان را مستحق رحمت خود ندانسته مسکن ایشان را وادی دوزخ صفت و ذات اللهب

قرار داده، خوراك ایشان را از خنafs و عقارب کرده، يك جرعه آب سرد برایشان روا ندیده... افسوس از این نوع نادانی که ما داریم!»^{۲۷}

در اینکه چه از نظر فلسفه سیاست، و چه از لحاظ حکومت عادل (به همان مفهوم کلاسیک آن) تفاوت عظیم میان دولتهای ایران باستانی و ایران دوره اسلامی وجود دارد - تردید نباشد. و اینکه اصول استبداد و جبر دولت تقریباً در همه حکومتهای مختلف اسلامی شدت گرفت - و همه آن دولتها اساس کارشان را بر خونریزی و تاراج قرار دادند - انکارپذیر نیست. اما درست نیست که بگوییم تازیان قوانین پارسیان را «بالمراه از روی زمین» برانداختند. تصور عرب بیابانگرد از اصول سیاست صرفاً ابتدایی و عشیره‌ای بود. و حال آنکه ساختمان سیاسی دولت عباسیان (مانند همه دولتهای ترك نژاد که در نادانی و خونخواری و وحشیگری بئس‌البدل تازیان بودند) بر پایه قوانین و سنتهای سیاسی ایران نهاده شد. به علاوه آیین مملکتداری پارسی را در کتابهای دوره اسلامی می‌خوانیم و تأثیر مستقیم آن در اصول سیاست مدن اسلامی نیز مسلم است.

اما عقیده میرزا فتحعلی راست است که قدرت سیاسی ایران اسلامی هیچگاه به حد ادوار ایران باستانی نرسید. پیدایش سلسله‌های متعدد همزمان و پی‌درپی زودگذر، ظهور «ملوك طوائف» و خروج «صاحبان‌داعیه» از خصوصیات تاریخ ایران پس از اسلام است.^{۲۸} می‌نویسد: «ظهور این همه سلسله‌های سلاطین برای ملت چه فایده داشت؟ و ملت چرا باید این قدر ناتوان باشد که هر دو دام از گوشه‌و

۳۷- ملحقات، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

۳۸- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۵.

کنار سربلند کرده، ملت ایران را دچار اینگونه بلیات نماید؟»^{۳۹} به حقیقت به همان اندازه که دوام و امتداد حکومتها موجب افزایش قدرت سیاسی ایران کهن گردید - عکس آن یعنی ناثباتی دولتها و عدم تمرکز قدرت را از عهده عوامل ضعف سیاسی مملکت به عصر اسلامی می دانیم.

در تحلیل عینی تاریخ به این معنی پی برده که به هر حال مسئولیت برافتادن دولت ساسانی برگردن خود ایرانیان بود - هر چند ظاهراً برنخورده که عنصر ایرانی خود در آن کار دخالت مستقیم داشته است.^{۴۰} به پیشوای زردشتیان می نویسد: «تقصیر در آباء و اجداد ماست که در اول کار نفاق را پیشه خودشان کرده، به سبب عدم اتفاق و یکدلی در رفع هجوم پیروان بیگانه عاجز شدند، و وطن مینو نشان ما را به ایشان تسلیم کردند، و دین و دولت خودشان را به آنان واگذار نمودند. و به واسطه کم همتی و عدم مآل اندیشی هزار و دویست و نود سال اولاد و اخلاف خودشان را به مصائب و بلیات لاتحصی دچار ساختند.»^{۴۱}

اما مرثیه خوانی نمی کند. به آینده می نگردد و اصلاح

۳۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳۲.

۴۰- مسأله انقراض ساسانیان را از نظرگاه تفکر تاریخی جدید و به صورتی تازه ما عنوان کردیم. و نیز دخالت مستقیم خود ایرانیان را در آن قضیه به عنوان مسأله مشخص تاریخی مطرح نمودیم. (اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۷۶ - ۱۶۹). انصافاً در میان همه تاریخ نویسان ایران تنها میرزا آقاخان را یافتیم که در آن بحث صاحب تعقل تاریخی است. نوشته های خاورشناسان را در انقراض ساسانی کامل و پرمایه نشناختیم، به علاوه به موضوع دخالت ایرانیان اصلاً پی نبرده اند. نویسندگان اخیر خودمان هیچ معنی تلازمی را کشف نکرده اند، و هرچه آوردند رونویسی گفته های فرنگیان است. و آخرین آن نوع کتابها (تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۴۳) مطلب با معنی تلازمی ندارد، از تعقل تاریخی یکسره خالی است، و از نظر فن تاریخ-نگاری جدید، دست کم سیصدسال عقب افتاده است.

۴۱- میرزا فتحعلی بهمانکجی، ژانویه ۱۸۷۶، نامه ها، ص ۳۳۶.

حال را می‌جوید: «آنچه شده است، گذشته است. بعد از این به رد مصایب آینده که نتیجه کردار و آیین این قوم است باید کوشید، و هموطنان خودمان را از بلیات آینده نجات باید داد.»^{۴۲} و نیز می‌آورد: «الان چیزی که مایه تسلی ما تواند شد این است که تکلیف خودمان را بفهمیم و بدانیم که ما ۱۲۸۵ سال در خطا بوده‌ایم... بعد از این... به طرف بازماندگان و یادگاران نیاکان خودمان عطف نظر بکنیم یعنی پادشاهان ما و اولیای دولت ایشان. و جمیع فرزندان ایران زمین به تعصب برادری و هموطنی... زردشتیان ایران را مانند اولاد خود بشمارند و در ترفیه حال ایشان بکوشند. و نگذارند که بعد از این کسی احدی را از ایشان به دین اسلام بیاورد... تا اینکه تخم این گروه فرشته خصال از ایران برکنده نشود.» همچنین باید «در طبایع خودمان تقلید به اخلاق حمیده نیاکان و آزادگان نماییم.»^{۴۳}

با وجود همه آن عواطف قلبی، خیال‌پرور نیست و جنبه عقلانی او حاکم است: «احیای پیمان فرهنگ و قوانین مهادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعد از این در ایران از ممکنات نیست. چونکه دول و ادیان را اعمار هست، چنانکه اشخاص را. شما از بابت دین و دولت خودتان، عمر خودتان را به آخر رسانیده‌اید... در ایران اسلام پایدار و برقرار خواهد بود، چونکه عمر دین اسلام هنوز به آخر نرسیده است، اما نه بدان روش و حالت که سابق بود.» به هر حال شما پارسیان «از همه کس محترمتر و معززتر

۴۲- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۵ مه ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۱.

۴۳- ملحقات، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

خواهید بود» و وطن شما همان «ایران مینو نشان است.»^{۴۴} باز در جهت مثبت اندیشه خود هشیاری ایرانیان را به گذشته خویش تأکید می‌کند. خطاب به مانکجی گوید: از شیخ مرتضای انصاری و امثال او انتظار نداشته باشید که «دادرس شما و هم‌کیشان شما» باشند.^{۴۵} خداوند به آنان «آن بصیرت را نداده است که بفهمند شما کیستید، و ایران چیست و چه بود و چگونه شده است، و ذلت شما و ویرانی ایران و ذلت ایرانیان از چه رهگذر است.» بلکه پس از سیزده قرن برعهده شاهزاده سترک جلال‌الدین میرزای قاجار و مؤلف کمال‌الدوله است که «اسرار حقیقت را که در این مدت تاریخ هجری در پرده خفا مستور مانده بود، به عرصه کشف در آورند و با تصنیفات خودشان، هموطنان خودشان را از حال شما و ایران خبردار کنند و ایشان را از خواب غفلت بیدار سازند، و از ظلمت جهالت به تورانیت معرفت برسانند.»^{۴۶}

ندایی که میرزا فتحعلی از گوشه قفقاز داد در دل مؤبدان پارسی در هند اثر کرد. پشتون‌جی مترجم کتاب «دین‌کرد» و جاماسب‌جی مؤلف فرهنگ پهلوی از جانب «کل طایفه پارسیان» میرزا فتحعلی را درود گفتند. و آن مرد نیکو نهاد را «از باستان و راستان جهان یادگار» شمردند.^{۴۷}

۴۴- پیام میرزا فتحعلی به مانکجی در نامه‌ای که به جلال‌الدین میرزا فرستاده، ۲۵ مه ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۳.

۴۵- اشاره به نامه‌ای است که مانکجی به شیخ مرتضای انصاری نوشته، راجع به زردشتیان پرستشایی کرده بود. اصل آن نامه را نداریم ولی میرزا فتحعلی می‌نویسد: متن آن سوالات را با شیخ‌الاسلام قفقاز خواندیم و در باره آن «تعقل کردیم و جوابهای این شیخ را نیز دیدیم و افسوس خوردیم.» (نامه‌ها، ص ۲۲۱).

۴۶- نامه‌ها، ص ۲۲۲ - ۲۲۱.

۴۷- نامه‌های مانکجی و جاماسب‌جی به میرزا فتحعلی، نامه‌ها، ص ۴۰۲ و ۴۰۴، ۴۴۴.

وجهه نظر ملی میرزا فتحعلی را در نامه‌هایی که به جلال‌الدین میرزا نوشته نیز می‌خوانیم. گرایش فکری آن دو، دوستی آنان را استوار گردانید. در ارزش نامه خسروان گوید: «به غیر از توصیف و تحسین حرفی ندارم، خصوصاً... ازین بابت شایسته تحسین است که نواب شما کلمات عربیه را از میان زیان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران متابعت شما را کردند و زبان ما را که شیرین‌ترین زبانهای دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی. نواب اشرف شما زبان ما را از تسلط زبان عربی آزاد می‌فرمایید. من نیز درین تلاش هستم که به ملت خودمان از دست‌خط عربیها نجات دهم. کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عربیها که... وطن ما را که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند، و ما را به این ذلت و سرافکنندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی. اما نه به رسم نبوت یا امامت که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.»^{۴۸}

مطلب ارزنده دیگری که پیشنهاد کرده لزوم گرد آوردن اطلاعات تاریخی از آثار زردشتیان ایران و هند است: «کاش اگر ممکن شدی پاره‌ای اخبارات تاریخیه از کتب و تواریخ و تقریرات خودگبرهای یزد که بازماندگان نیاکان مایند تحصیل کرده، آن را نیز داخل تصنیف خود نموده، نامه پنجمین نامیده باشید. ما با تفصیل نمی‌دانیم که از تسلط عربیها چه مصائب برسر این بیچارگان آمده است. اطلاعات ما در خصوص جهان‌داری و قوانین سلاطین ایشان همه اجمالی است. اخبارات تاریخیه از کتب خود

۴۸- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۲۰، نامه‌ها، ص

گبران برای خوانندگان غایت طرفگی و تازگی خواهد داشت... گروهی از این طایفه (گبران) از قراری که شنیده‌ام، در هندوستان می‌باشند و در زبان گجراتی کتب دارند. یحتمل است که کتب گبرهای یزد نیز در زبان و خط گجراتی باشد.»^{۴۹}

خطاب به جلال‌الدین میرزا می‌نویسد: «روزگار به سالهای فراوان مانند شما دانشمندی را با همت بلند و غیرت دلپسند به عرصه وجود نمی‌آورد، به ویژه در دودمان سلطنت.»^{۵۰} مطلب شنیدنی و بامعنی دیگر عواطف ایران دوستی شیخ‌الاسلام قفقاز است. می‌گوید: نامه دومین از نامه خسروان رسید «داستان زردشتیان را در یکجا با دوست جلیل‌الشان که ذکرش را در انجام مکتوب خواهم کرد، خواندیم و لذت بردیم. خصوصاً نقل رفتار طاهر با زردشتیان مطلوب من بود. از دانستن این گذارش الی غیرالنهاییه خرسند گشتم و آن را کماکان در یکی از تصنیفات خود در محلی که مناسبت زیاد داشت الحاق نمودم... در هیچ‌یک از تواریخ اسلامی به نظر من نرسیده بود... الان معلوم شد که این ظالمان (تازیان) کتب و نامه‌های پارسیان را نیز سوخته‌اند. چه مصایب و خرابی از این قوم به وطن ما رسیده است؛ مرد با بصیرت از تصور آنها به گریه می‌افتد... دوست جلیل‌الشان که در بالای مکتوب اشاره کردم عبارت از جناب شیخ‌الاسلام قفقاز آخوند ملا احمد حسین‌زاده است که از دانشمندی و همت و غیرت نواب اشرف شما وجد می‌کند و شما را مداح و ثناخوان است... مشرب فیلسوفیت و لیبرالیسم دارد... هر شب در یکجا مصاحبت داریم... شیخ‌الاسلام به

۴۹- همان ماخذ.

۵۰- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۲۰ مه ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۰.

نواب امجد شما غائبانه محبت می‌ورزد و عرض سلام می‌رساند. از بابت منصب خود مقید است و الا به مکتوب فرستان هم اقبال می‌کرد.^{۵۱} استنباط ما این است که شیخ الاسلام حتی در نگارش کتاب کمال الدوله و برخی انتقادهای بر شریعت، میرزا فتحعلی را یاری کرده است. چند نکته از نامه‌های جلال‌الدین میرزا می‌آوریم: «پر هم از ایران ناامید مباشید... سپاس دارم یزدان پاک را که جوانها را می‌بینم که اندک‌اندک برخی از سخنان می‌گویند که من نشنیده‌ام، و مایه امیدواری می‌شود.»^{۵۲} یکی از نامه‌های میرزا فتحعلی را در دیباچه جلد دوم نامه خسروان چاپ کرد. و از برخی آثار او بیست نسخه تهیه نمود و «به مستیاری دوستان» به ولایات ایران فرستاد.^{۵۳} یکجا گوید: «چنین می‌دانستم که شماها که بیرون ازین کشور ویران هستید جانی بدر برده آسوده زندگی می‌کنید، و از کردارهای بد ما آگاهی ندارید و دلخوشید. اگر چه باز چنین است، دستی از دور بر آتش دارید... باز شما آزادی اینکه دل خود را خوش کرده نامه‌ای به این نیکویی می‌نگارید. دارید... من بیچاره هزار چیز در دل ناگفته دارم... در این دم هم کاری از دست من بر نمی‌آید جز اینکه زبان خودمان را شاید یادآوری مردمان نمایم.» و این پیام اوست به میرزا فتحعلی: «از سهربانی که در میان پیدا شده، امیدوارم که این رشته هرگز نگسلد و همیشه نوشته‌ها در میانه ما بگذرد. و این دوستی مایه کارهای بزرگ شود.»^{۵۴}

نگفته نگذاریم که جلال‌الدین میرزا یادداشت‌هایی

۵۱- همان مأخذ، ص ۲۲۰ و ۲۲۳ و ۲۲۴.

۵۲- جلال‌الدین میرزا به میرزا فتحعلی [۱۲۸۲]، نامه‌ها، ص ۳۷۷.

۵۳- همان مأخذ، ص ۳۷۸.

۵۴- همان مأخذ، ص ۳۷۶ - ۳۷۴.

برای تکمیل مکتوبات کمال‌الدوله فراهم آورد که برای میرزا فتحعلی بفرستد. با مرگ نابهنگام او به جوانی (در چهل و چهار سالگی) آن یادداشتها را مانکجی برای میرزا فتحعلی فرستاد. و نوشت: «کتاب کمال‌الدوله که نزد مرحوم شاهزاده بود حسب‌الخواهش سرکار بعضی چیزها مسوده کرده که بر آن مزید نماید که زمانه امانش تداوم. چون آن مسوده بدست مخلص آمده، نسخه برداشته روانه خدمت نمود که از آن زیادتیه‌ها مستحضر گردند و در صورت لزوم بر آن بیفزایند.»^{۵۵}



جنبه‌های مختلف تفکر ملی میرزا فتحعلی را شناختیم. همان انگیزه ملی بود که به دولت پیشنهاد فرستاد که علامت رسمی ایران را از آثار تاریخی ایران باستانی برگزینند و نشانه‌ای از دولت ملی صفویان بر آن بیفزایند. تحت عنوان «قریتکا» نامه‌ای در ۱۲۸۳ خطاب به منشی «روزنامه ملت‌سنیه ایران»، برای علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم فرستاد. گفت: در آن روزنامه از جانب اعلیحضرت اعلام گشته که: «روزنامه ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد تا خاص و عام از فواید آن بهره یابند.» آن عبارت دلالت بر این معنی دارد که «هرکس در خصوص فواید ملت ایران هر خیالی و فکری داشته باشد بدون واهمه بقلم تواند آورد.» با ذکر این مقدمه نکته جویی می‌کند: «شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته‌ای، در نظر من نامناسب می‌نماید. به علت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آنست، یعنی اگر قوم ایران را مراد می‌کنی، مسجد انحصار به

۵۵- مانکجی به میرزا فتحعلی [۱۲۸۹]، نامه‌ها، ص ۴۰۶.

قوم ایران ندارد. بلکه جمیع فرق اسلام صاحب مسجدند. علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار قدیمه فرس است از قبیل تخت جمشید و قلعه اصطخر و امثال آن. و بعد از اسلام یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی عشری را رواج داده‌اند، و طوایف مختلفه آن را در سلك ملت واحده منتظم داشته‌اند، و باعث سلطنت مستقلة جداگانه ایران شده‌اند. پس بر تو لازم است که به جهت اشعار ملت ایران علامتی پیدا کنی که از یک طرف دلالت بر دور سلاطین قدیمه فرس داشته باشند، و از طرف دیگر پادشاهان صفویه را بیاد آورد چون شکل تاج دوازده ترك قزلباشی از سقرلات سرخ.^{۵۶}

اینکه هیچ کدام از وزیران ایران چندان شریک عواطف ملی آن مرد فرزانه ملت پرست نبودند، و به سخنش عنایتی نکردند، بماند. آنچه مربوط به گفتار ما می‌شود درك تاریخی میرزا فتحعلی است از دولت صفویان که به زمان خود نماینده وحدت ملی ایران بود. به حقیقت صفویان نخستین دولت ملی را در دوره تاریخ جدید تأسیس کردند. و از آنجا که این معنی در ذهن برخی که با سیر دولتهای جدید ملی مغرب آشنایی درستی ندارند، خلط گردیده است توضیح خیلی کوتاهی بی‌دهیم: تصور وحدت ملی و فکر ایجاد دولت ملی در مغرب در قرن پانزدهم پیدا شد، و اصطلاح «دولت ملی» نخستین بار در سده بعد داخل فرهنگ سیاسی گردید. نظام سیاسی تازه‌ای که در اروپا در قرن شانزدهم تکوین یافت و نمو کرد - به عنوانهای «دولت ملی»، «سلطنت ملی»، «دولت ملی سلطنتی» و «دولت واحد ملی» نامیده می‌شود. و دقیقاً اطلاق بی‌گردید به حکومت متشکل هر قوم و ملتی که

حاکمیت واحد بدست آورده بود. در این نظام جدید قدرت شهریاران مطلق بود، منشأ حقوق الهی شاهان ساخته گردیده بود، و «اراده ملت» به عنوان منشأ قدرت دولت هیچ مفهوم متحقق نداشت. در قرن هفدهم بود که مفهوم اراده ملت از نظر فلسفه سیاسی جدید نیرو گرفت - و با نمو لیبرالیسم عنصر فکری تحولات و انقلابهای بزرگ قرن هجدهم و نوزدهم را ساخت. پس «دولت ملی» مفهوم تازه تری در فرهنگ سیاسی پیدا کرد. با این توضیح موجز روح مطلب دستگیر می شود که عنوان دولت ملی (با خصوصیاتش در مرحله نخستین آن) در قالب تاریخ زمان نه تنها عیناً بر دولت صفویان اطلاق می پذیرد، بلکه مفهوم آن در ایران صفوی کاملتر از آن است که در مورد دولتهای قرن شانزدهم اروپا بکار می رود. زیرا در مغرب زمین پیش از ظهور حکومتهای ملی، اصول فئودالیسم مطلقاً حاکم بود. و حال آنکه در ایران پیش از تشکیل دولت صفوی، تصور حاکمیت واحد سیاسی وجود داشت، و قسمت اعظم ایران را دولت واحدی اداره می کرد. صفویان آن وضع را تکمیل کردند و دولت واحد متمرکز ایرانی آوردند.^{۵۷}

این گفتار را با کلام میرزا فتحعلی تمام می کنیم:

«من دشمن دین و دولت نیستم، من جان نثار و دوستدار ملت و دولتم.» منظورم «رفع جنهالت است و ارتفاع اعلام ترقی در علوم و فنون و سایر جهات از قبیل عدالت و رفاهیت و ثروت و آزادیت برای ملت و معموریت وطن.

۵۷- با آنچه گفتیم سخن یکی از نویسندگان (در مجله راهنمای کتاب، مرداد و شهریور ۱۳۴۸، ص ۲۶۶) مبنی بر اینکه اطلاق عنوان «دولت ملی» بر دولت صفوی «خالی از مفهوم تاریخی است»، نامعتبر است. نخیر، کاملاً هم مفهوم مشخص درست تاریخی دارد. نکته اینجاست که در بکار بستن اصطلاحات غربی باید به معانی دقیق آنها توجه نماییم، و تحول تاریخی آن مفاهیم و اصطلاحات را در رابطه با زمان و مکان بسنجیم، و گرنه در درک تاریخی عاجز می مانیم.

و بالجمله احیای شأن و شوکت نیاکان خودمان که قبل از اسلام بوده‌اند... این کاغذ مرا که با خط خود نوشته‌ام پاره و تلف مکنید، در جمبعه خودتان نگاه بدارید؛ بعد از وفات من در دست شما یادگار» بماند.^{۵۸}

۲. مشروطیت و حکومت قانون

پیش از آنکه به تحلیل و سنجش عقاید میرزا فتحعلی در مشروطیت و حکومت قانون بپردازیم، نخبه انتقاد او را بر نظام سیاسی ایران به آن روزگار می‌آوریم - انتقادی که ما را در شناخت وجهه نظر تفکر سیاسی نویسنده و قیاس تاریخی رهنماست.

لفت «دیسپوت» نخستین کلمه اروپایی است که ترجمه آن را جزو نوزده لفظ‌فرنگی در آغاز مکتوبات کمال‌الدوله، بدست می‌دهد: لفظ «دیسپوت» اطلاق می‌گردد به شهریاری که «در اعمال خود به هیچ قانون متمسک و مقید نبوده، و به مال و جان مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته، و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند، و مردم در تحت سلطنت او عید دنی و رذیل بوده، از حقوق آزادی و بشریت بکلی محروم باشند».^{۵۹}

دروصف سلطان قاجار گوید: «پادشاه تواز پروقوی^{۶۰} دنیا غافل و بی‌خبر، در پایتخت خود نشسته چنان می‌داند که سلطنت عبارت است از پوشیدن البسه فاخره، و خوردن اغذیه لطیفه، و تسلط داشتن به مال و جان رعایا و زیردستان بیحد و انحصار، و رکوع و سجود کردن مردم به او، و ایستادن ایشان در فرمانبرداری او مثل عید رذیل.

۵۸- میرزا فتحعلی به‌علی‌خان مشیرالوزاره، کنسول ایران در تفلیس، ۲۲ سپتامبر ۱۸۲۵، نامه‌ها، ص ۱۷۹ - ۱۷۸.
۵۹- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳.

و هرگز مقید نمی‌باشد که در ممالک خارجه به‌خلاف نیکنامی شهرت دارد، و اهالی هر مملکت بیگانه وقتی که نامش می‌شنود او را خوار می‌شمارد، و نسبت به رعایا و مأمورین او به حقارت نظر می‌کند... پادشاه غیرتمند و صاحب ناموس از چنین سلطنت عار باید داشت، و از چنین ریاست بیزار باید باشد.^{۶۱} جای دیگر دارد: او «به‌کدام خصلت شایسته اشتهار و بلندنامی» تواند بود؟ آن کس که «لهویات شکار» را بر مصالح ملک ترجیح دهد چه سزاوار لقب «جمجاه» است. بله، اگر مانند فردریک کبیر «وطن خود را در هر خصوص معمور و نظیر ممالک منظمه یوروپا» ساخته بود، در خور عنوان «جمجاه» می‌بود.^{۶۲}

× از شاه ایران بدتر شاهزادگان هستند. در ولایات از جانب «پادشاه دیسپوت شاهزادگان بی‌علم و بی‌خبر مقیم‌اند. و مردم نسبت به ایشان در کمال رذالت و عبودیت رفتار می‌کنند... دست برسینه نهاده می‌ایستند، و منتظر می‌شوند که از دهان ایشان چه بیرون خواهد شد... اگر خود روز را گوید شب است، این مردم می‌گویند: بلی، اینک نمایان ماه و پروین.» بدبخت مردمی که «از تاثیر ظلم دیسپوت، و از نتایج عقاید پوچ مذهب هرگز قابلیت ادراک این معنی را ندارند که این وجودها در بشریت با ایشان مساوی، و از علم و فضل مثل ایشان محروم، و از جهت اخلاق نیز به مراتب از خود ایشان پستتر. پس چرا باید به‌اینگونه ترجیح مستحق گردند.» امرای مملکت نیز «در اخلاق ذمیمه، و فسق و طمع‌کاری، و اخاذی و

۶۱- مکتوبات کمال‌العوله، ورق ۲۴ - ۲۳.

۶۲- ملحقات، ص ۴۴۹ - ۴۴۸.

تشخیص‌فروشی ابلهانه به شاهزادگان» مانند.^{۶۲}
 آن بزرگان نه از جان و مال ما حمایت می‌کنند، نه
 مرز و بوم وطن ما را از شر دشمن حفاظت می‌کنند، نه
 فرزندان ما را از اسیری ترکمنان حراست می‌نمایند، نه
 به اطفال ذکور و اناث ما مربی هستند، نه برای ما شفاخانه
 و مدرسه بنا کرده‌اند، نه به تجارت و کسب و کار ما رونق
 داده‌اند، و نه به واسطه آنان در دنیا احترامی داریم. «پس
 وجود آنان به چه چیز لازم است؟» برای این لازم است که
 دسترنج ما را از دستمان بگیرند، به هوای نفس خویش
 انواع مصایب بر سر ما آورند، و خودشان نیز به نوبت
 گرفتار بلا شوند و به دست دیسپوت برافتند. و «از وجود
 دنی خودشان دنیا را پاک کنند.»^{۶۴}

اما همان شهریاری که افراد ملتش «از شدت ظلم و
 جور و غایت فقر و فاقه، پراکنده آفاق شده‌اند» سجع
 مهرش این است:

تا که دست قدرت من خاتم شاهی گرفت
 صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

«نمی‌فهمد که در جمیع صفحات ملک خود به قدر ذره‌ای
 از معدلت علامتی و اثری ندارد، و از این سجع دروغ
 هیچ منفعل نمی‌گردد. و مانند طفلان و پیرزنان تا امروز
 باور می‌کند که کره زمین در پشت گاو، و گاو در پشت
 ماهی قرار گرفته است.» این سجع مهر ملوکانه را در
 دولتهای بیگانه ترجمه می‌کنند و بر «خفت عقل» ما
 پوزخند می‌زنند.^{۶۵}

رجال معتبر دولت نیز از آفات حکومت استبدادی

۶۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۶-۵۷ و ۶۵.

۶۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۹ - ۵۸.

۶۵- ملحقات، ص ۴۴۸ - ۴۴۷.

مصون نیستند. کیست که سرنوشت وزیرانی چون میرزا ابراهیم شیرازی و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را نداند؟^{۶۶} همه اینها از آثار دولت بی قانون است. الآن طرز سیاست متداول در میان وحشیان در ایران دیده می شود که هر عاقلی را غرق تحیر می کند. و در «فتنه بابیان» طرزهای شکنجه جدید اختراع فرمودند. «اگر امرای ایران از علم و قانون اداره و پولیتیک خبردار می بودند» می دانستند که مملکت را با قتل نفوس منتظم داشتن از اعظم قبایح است. زمامداران ما حتی «خود دیسپوت به تحصیل هیچ یک از علوم راغب نیستند. سلاطین دیسپوت نه خودشان علم اداره و پولیتیکه را تحصیل می کنند، و نه به وارثان خودشان در آن علوم تربیت می دهند. و چنین خیال می کنند که علم اداره.... اصلا به عمل سلطنت لزوم ندارد. و اگر هم لزوم داشته باشد، ایشان و وزرای ایشان این علوم را از جد فرنگی هم بهتر می دانند.»^{۶۷}

در سراسر دستگاه دیوان «یک کتاب قانون در دست نیست. و جزای هیچ گناه، و اجر هیچ ثواب معین نمی باشد به عقل هر کس هر چه می رسد، معمول می دارد.» نه در محاکم شرع دفتری هست، و نه در دیوانخانه های عرف ضبط و ربطی. خلاصه «نه قانون هست، نه نظامی، و نه اختیار معینی.»^{۶۸}

احوال عمومی مردم و کار و بار ملت بدتر از اوضاع دولت است: «به این طرف نگاه می کنی می بینی تجار بی مایه، به آن طرف نگاه می کنی می بینی که دهقان بی استطاعت.»^{۶۹}

۶۶- آثار، ج ۲، ص ۳۶۰.

۶۷- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۶۸ - ۶۴.

۶۸- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۴۴.

۶۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۴۱ - ۴۰.

سفیران و قنصلان نیز باید از گرسنگی بمیرند. اما ایشان «بحمدالله خر نیستند. مگر در ممالک خارجه تبعه ایران نیست؟ چرا ایشان را به اقسام بهانه لغت نکنند؟» مگر کلام حاجی بابا را در داستان موریر نخوانده‌اید؟^{۷۰}

امروز در دیگر ممالک راه آهن می‌سازند، اما در ایران ما راه سواره رو هم ناهموار است. ملت و رئیس ملت هنوز درک نکرده‌اند که برای آبادی مملکت و رواج تجارت و آزادی ملت از فقر، تعمیر طرق از الزم وسایل است. راه‌ها خراب، قریه‌ها ویران، شهرها بی‌رونق، کوچه‌ها تنگ و بی‌اندام است. قبرستانها را هم در وسط شهر ساخته‌اند که عابرین هرروز «درلسان عرب پنج شش کلمه به اسم فاتحه» نثار استخوان پوسیده مردگان نمایند.^{۷۱}



گرچه نوشته‌های سیاسی میرزا فتحعلی پراکنده‌اند - افکار و عقایدش را می‌توان در سیستم مضبوطی عرضه داشت زیرا اندیشه‌گری است هدف گرفته، جهت کلی تفکر او روشن، و از همه مهمتر برخلاف دیگر نویسندگان اجتماعی آن دوره، تقریباً هیچ تناقض‌گویی در آثارش راه ندارد.

اندیشه سیاسی میرزا فتحعلی بر پایه حقوق اجتماعی طبیعی بنا گردیده، حقوقی که بنیان فلسفه سیاسی جدید مغرب‌زمین را می‌سازد. شروع می‌کنیم با حقوق آزادی. می‌نویسد: هر فرد آدمی که قدم به عالم هستی نهاد باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند شود. حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است: یکی حریت

۷۰- ملحقات، ص ۴۴۵.

۷۱- مکتوبات کمال‌الدوله، ردق ۳۷.

روحانیه است، دیگری حریت جسمانیه. «اولی را به زبان فرانسوی «لیبرته مورال» گویند. و دومی را «لیبرته فیزیق» خوانند.

در توضیح آن گوید: حریت روحانی ما را «اولیای دین اسلام از دست ما گرفته، ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبدردیل و تابع امر و نهی خودشان کرده‌اند.» پس در ماده حریت روحانی «از نعمت آزادی محرومیم.» همچنین «حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته، و در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده... بارکش انواع و اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده‌اند. در این ماده هم ماعبدالذلیل و بندگان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره‌ایم.» جمع حریت روحانی و جسمانی «حریت کامله» انسانی است. و هر کدام از آنها «فروعاً متنوعه دارد که در کتب مبسوطه فرنگستانیان مشروح است. و مساوات عبارت از وجود این دو ماده است.» اما مردم آسیا «حریت کامله را به یکبارگی گم کرده‌اند. و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند؛ و بر فهم این حرمان عاجزند.»^{۷۲}

۷۲- ملحقات، ص ۴۵۳ - ۴۵۲. آن قطعه را که میرزا فتحعلی بمدها جزو ملحقات بر متن کمالالدوله افزوده، در اصل ترجمه قسمتی از نطق «میرابو» در زمان انقلاب فرانسه است. میرزا فتحعلی آن را از متن روسی به فارسی برگردانده و برخی کلمات آن را عوض کرده که با نوشته خودش جور در آید. متن ترجمه آن قطعه که در مجموعه‌های مختلف آن زمان نقل شده، تصور گردیده که ترجمه ملک‌خان است. (محیط طباطبایی، مجموعه آثار میرزا ملک‌خان، ص ۱۸۱). علاوه بر شیوه نگارش آن که از میرزا فتحعلی است، عنوان آن مبنی بر مواعظ حکیم فرنکی میرابو «در اوایل ریولیوتسیا یعنی شورش و آشوب نخستین فرانسه»، دلیل بر این است که از روسی ترجمه شده است. اگر ملک ترجمه کرده بود لغت «رولوسیون» فرانسوی را بکار می‌برد نه لفظ «ریولیوتسیا» که روسی است. و ملک زبان روسی نمی‌دانست. عین این قضیه در مورد ترجمه میرزا فتحعلی از قطعه‌ای از کتاب «جان استوارت میل» در «تفہیم حریت»، اتفاق افتاده که تا به حال خیال می‌کردیم از ملک‌خان است. (آثار میرزا فتحعلی، ج ۲، ص ۴۰۳ - ۴۰۰).

از عمده حقوق آزادی، آزادی فکر و بیان است. در این باره به نوشته «حکیم انگلیسی جان ایستوارت»^{۷۲} در «تفهیم حریت»^{۷۴} استناد جسته و به شیوه خود پرورانده است: انسان در عالم حیوانی نوعی است که «باید متصل طالب ترقی باشد. و ترقی بدون آزادی خیالات امکان پذیر نیست.» حاصل ترقی را در روزگار ما «سیویلیزاسیون» گویند. و آن «لفظ عمومی است که در ضمن آن جمیع صنایع و فنون و اقتدار دولتی و آسایش ملتی... از انواع و اقسام شروط مدنیّت مندرج و مفهوم است.» این ترقی در صورتی امکان پذیر است که «افراد جماعات در خیالات خودشان مقید نباشند. بلکه هر فرد هر چه بخواهد بگوید، و هر چه بتواند بکند.» هرگاه گفتار و کردار او در نظر دیگر افراد مقبول افتد «بعد از تصور آن را تصدیق خواهند کرد و از آن بهره‌ور خواهند شد. و هرگاه مقبول نیفتد عدم صلاحیت آن را فرد دیگر خیال خواهد کرد، و بیان خواهد داشت.»^{۷۵}

این رسم را «کریتکا» گویند و شرط آن «آزادی خیال» است. «عاقبت رفته رفته از تصادم اقوال و آرای مختلفه، حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت.» هرگاه اجتماعات بشری «به افراد خودشان در خیالات آزادی نبخشند، و ایشان را مجبور سازند که هر چه از آباء و اجداد و اولیای دین مقرر است، به آن اکتفا کنند... و عقل خودشان را در امور مدنیّت کارگر نسازند، افراد آنها... شبیه اسبهای آسیابند که هر روز در دایره معینه گردش می نمایند، و در وقت خود جو و کاه می خورند، و آب

73- J. S. Mill

۷۴- مقصود کتاب استوارت میل «در آزادی» است.

۷۵- ملحقات، ص ۴۰۰.

می نوشند، و می خوابند، و بیدار می شوند و همان گردش دیروزی را تکرار می کنند الی انقراض عالم... اگر هزاران سال بدین منوال بگذرد باز تفاوت میان حالت نخستین و حالت آخرین این بیچارگان ظاهر نخواهد شد. بلکه می توان گفت که ایشان همیشه رو به تنزل هستند، به علت اینکه ترقی نوع انسان به عقل است، و برای عقل این بیچارگان راه جولان بسته شده است.^{۷۶} بالاخره ترقی مغرب در علم و مدنیت در سایه آزادی خیال صورت گرفت. اما ما «از زمان هجرت تا امروز رنج و غصه کشیده، در حسرت آزادی خیال روزگار بسر بردیم.»^{۷۷}

آن معانی اندیشیده را در دورانی نگاشت که نه در ایران بلکه در روسیه هم خبری از آزادی اندیشه و بیان نبود؛ دوره نفرت زای تفتیش عقاید بود. نگوئیم میرزا فتحعلی از این وضع عمومی نه تنها به ایران بلکه به استبداد تزاران روس باز می گشت. پس شگفت نیست که به مستشارالدوله نوشته باشد که: ناشر فرنگی رساله کمال الدوله باید نسخه های آن را به کشورهای مختلف بفرستد «به غیر از خاک روسیه که به اینجا باید هرگز فرستاده نشود.»^{۷۸} به همین جهات بود که میرزا فتحعلی در بستر مرگ بود که مأموران مخفی روس به سرای او فرود آمدند تا نوشته هایش را ضبط کنند. اما او آنها را در جای دیگر پنهان کرده بود.^{۷۹}

از مترقی ترین افکار میرزا فتحعلی آزادی زن، و الغای تعدد زوجات، و ایجاد مساوات کامل زن و مرد در همه حقوق اجتماعی است. از این نظر نیز پیشرو

۷۶- ملحقات، ص ۴۰۳ - ۴۰۰.

۷۷- میرزا فتحعلی به میرزا یوسفخان، ۳ سپتامبر ۱۸۶۸، نامه ها، ص ۱۲۲.

۷۸- شرط نامه چاپ مکتوبات کمال الدوله، نامه ها، ص ۹۲.

۷۹- نگاه کنید به بخش نخستین، ص ۲۸.

اندیشه‌گران دنیای اسلامی بشمار می‌رود.^{۸۰} موضوع دیگری که شایان توجه می‌باشد طرح مسئله «مساوات مالیه» است. چنین عنوان می‌کند: همه مطالب مکتوبات کمال‌الدوله را «برمسئله مساوات حقوقیه که حقیقتش فیما بین حکما مجمع علیه است در کمال سهولت تطبیق می‌توان کرد. اما تطبیق آنها برمسئله مساوات مالیه که حقیقتش فیما بین حکما هنوز مختلف فیه است، هرگز ممکن نیست.» به دنبال آن توضیح می‌دهد: «فهم و ادراک مسئله مساوات مالیه برای ما معاصرین به غایت دشوار است. اگر چه بعضی از حکمای فرنگستان مساوات مالیه را نیز برطبق پاره‌ای دلایل بعد از چند قرن ممکن‌الوقوع می‌پندارند، لکن دیگران نیز از حکما به رد اقوال ایشان دلایل می‌شمارند. و علی‌الظاهر متبادر به ذهن این است که مساوات مالیه درین دنیا، با وجود همین اوضاع و تراکیب ملل و با وجود همین اخلاق و طبایع مردم که مشاهده می‌شود، امکان پذیر نیست. مگر اینکه این دنیا تغییر دیگر بیابد، و بنی‌آدم خلقت و طبیعت دیگر پیدا کند.»^{۸۱}

اندیشه‌اش را در آن بیان کوتاه و پیچیده به‌اشاره ادا کرده است. اما برمی‌آید که با فلسفه سوسیالیسم علمی آشنایی دارد. گرچه تحقق مساوات مالی را با این «اوضاع و تراکیب ملل» به ظاهر ممکن نمی‌شمارد. آن فرض را بکلی طرد نمی‌کند بلکه با تغییر اوضاع زمانه عملی می‌داند. البته نظرش صرفاً علمی و مادی است و ژرف‌نگری میرزا فتحعلی را می‌رساند. تا اندازه‌ای که می‌دانیم انعکاس آن فکر در نوشته‌های اخیر ما نخستین بار از

۸۰- نگاه کنید به بخش پنجم، ص ۲۲۵-۲۲۳.

۸۱- ملحات، ص ۴۳۲-۴۳۱.

اوست.

دانستیم که معتقد به حقوق آزادی و مساوات است، و منشأ آن را حقوق طبیعی آدمی می‌داند. (فقط در قضیه مساوات مالی عقیده‌اش را آشکارا نگفته). بر آن اصول تغییر سلطنت مطلقه استبدادی را به «سلطنت معتدله» یا «سلطنت قونسی توتسی» و یا به تلفظ دیگر آن «کونستتسیون» لازم شمرده است. هر سه اصطلاح را به معنی نظام مشروطیت بکار برده است. و چنانکه خواهد آمد تصور او از نظام مشروطیت حکومتی است که بر پایه قانون اساسی عرفی موضوعه عقلی انسانی بنا شده باشد، یعنی شریعت مطلقاً در آن راه نداشته باشد. از این نظر میرزا فتحعلی مترقی‌ترین نویسندگان سیاسی هم‌زمان خود در ایران و عثمانی و مصر است.

می‌نویسد: «امروز در اغلب اقالیم کره زمین اختیار سلطنت دیسپوتیه یا بالکلیه موقوف شده است، یا کم و بیش نقصان پذیرفته است.»^{۸۲} و به حقیقت در اکثر کشورهای متمدن اروپا «اداره و سلطنت قونسی توتسی» تأسیس یافته.^{۸۳} این تحول حاصل فکر حکما و همت مردم وطن پرست است. عقیده‌اش را از تعریفی که از دو لغت «پنزور» (پانسور)^{۸۴} و «روولسیون» نموده، بدست می‌دهیم: «پنزور عبارت از فیلسوف و یا حکیم فیلسوف مانند و کثیرالفکر و صاحب خیال» که به اقتضای «عقل» در فن «پولیتیک» تصنیفات بنویسد. او وجودی است شایسته تعظیم که «در اراءت خیر و شر اپنای جنس خود با هیچگونه ملامت و عداوت تقاعد نوزد، و در افشای

۸۲- ملحقات، ص ۱۶۸.

۸۳- نامه‌ها، ص ۲۱۷.

خیالات حکیمانه خود از هیچ گونه وا همه احتراز نکند... وجودی باشد ذوفضل.^{۸۵} از آن رده مردان بزرگوار روسو، مونتسکیو، ولتر، میرابو و فنلون را نام برده است.^{۸۶} اما «روولسیون عبارت از چنان حالتی است که مردم از رفتار پادشاه دیسپوت و ظالم به ستوه آمده و به شورش اتفاق کرده، او را دفع نموده، به جهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند... و برای خود برحسب تجویز فیلسوفان موافق عقل آیین تازه‌ای برگزینند.»^{۸۷}

از آن عبارت چند نکته مسلم می‌گردد: نظرگاهش انقلاب بزرگ فرانسه است؛ صرفاً معتقد به قانون موضوعه و سیاست عقلی است؛ و تنها فلاسفه عصر روشنایی را در ذهن دارد. اصطلاح «حکیم فیلسوف مانند» را نیز دقیقاً در مورد خاص گروه «فلاسفه» عصر عقل بکار برده است. باز می‌آورد: تأسیس «سلطنت قونسی توتسی... نتیجه همین افکار حکماست. از این مطلب بر ارباب شعور و ذهن سلیم واضح و آشکار می‌شود که مواعظ و نصایح امر بی‌معنی است و در امزجه و طبایع بشریه اصلاً تأثیر ندارد.»^{۸۸} نتیجه دیگری که از سخن میرزا فتحعلی می‌گیریم اینکه نه در پی شهریار عادل (به مفهوم کلاسیک آن) می‌گردد - و نه فلسفه حکومت خود را بر پایه آثار سیاست مدن پیشینیان چون نصیحت الملوك و سیاست‌نامه و اخلاق ناصری و مانندشان، بنا می‌کند. عقاید سیاسی او صرفاً پرداخته اصول حکومت جدید غربی و حاکمیت حقوق اساسی فرداست؛ و منشأ قدرت دولت را در اراده ملت می‌شناسد.

۸۵- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۰ - ۹.

۸۶- نامه‌ها، ص ۲۱۷. و آثار، ج ۲، ص ۳۴۹.

۸۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶ - ۵.

۸۸- نامه‌ها، ص ۲۱۷.

اما در تحلیل تفکر سیاسی میرزا فتحعلی باید دانست که او با دو جریان فکری برخورد داشت، دو جریانی که از هم متمایز بودند ولی متناقض نبودند: یکی اینکه شهریار، خود موجد اصلاحات اجتماعی و سیاسی گردد. و دیگر اینکه ملت برخیزد، قدرت دولت را بدست گیرد و مؤسس اصلاحات بشود. نمونه نوع اول را در شخصیت‌های فردریک بزرگ و پتر می‌یابیم و همچنین فردریک هفتم پادشاه دانمارک که قانون اساسی گزارد و قدرت مطلقه را از سلطنت سلب کرد. (بعدها در ژاپن نیز همین حالت تحقق یافت). نمونه نوع دوم در جنبش‌های ملی اروپا از انقلاب فرانسه به بعد منعکس است. میرزا فتحعلی به هر دو جنبه توجه دارد، اما نظر اصلی او در جهت رستاخیز ملت است. و نکته عمده اینکه وجهه نظرش در هر دو حالت رادیکال است:

در جهت اول به وزیر علوم می‌نویسد: «سلاطین سلف ما به غیر از اینکه خورده‌اند، نوشیده‌اند، پوشیده‌اند و گذشته‌اند - چیزی نکرده‌اند. یعنی غرض ایشان از سلطنت به غیر از حظ نفسی چیز دیگر نبوده است. پس چرا سلاطین آینده تقلید گذشتگان بکنند؟ چرا در مملکتداری و ملت‌پروری تقلید پتر کبیر و فردریخ کبیر نمایند که در ایام حیات محبوب کل ملت، و بعد از رحلت ممدوح کل تواریخ و ملل بوده باشند؟ بالاتر از این لذت روحانی در ایام حیات چند روزه چه چیز تواند بود؟»^{۸۹} و نیز اینکه گوید: شهریار باید «به مسلك پروقره» پیوندد و «ملت را به واسطه تربیتش و اهتمام در حسن حال و حسن اوضاعش به خود مرید» گرداند.^{۹۰}

۸۹- میرزا فتحعلی به اعتضادالسلطنه، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۹۵.

۹۰- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۷۰ و ۷۲.

همان معنی را در ذهن دارد. نکته قابل دقت این است که در داستان «ستارگان فریب خورده» نیز تصور پادشاه اصلاحگر و تجددخواه را در سیمای یوسف شاه پرورانده: یوسف شاه در مملکتداری آیین نو نهاد، قوانین جدید گزارد، «مجلس مشورتی» از اهل دانش و خرد برپا کرد، اداره کشور را به مردم کاردان و استوار سپرد و در منشور سلطنت فرمود: «حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهائی که خونی مکیده و گنده و کلفت شده باشند. صاحب زالو آنها را گرفته فشاری بدهد که همه آن خونها را قی کنند، بعضی به همین جهت بمیرند و بعضی به ضعف و نقاهت بسر برند.» به روزگار شهریاریش در «سعادت و اقبال» را به روی ملت ایران گشود.^{۹۱}

اما در جهت دوم یعنی رستاخیز ملت هاتف فلسفه عمل است:

«ای جلال الدوله،

«اگر تو خود نیز از دیسپوت مفضوب، و از وطن مطرود، و از هم جنسان خود شاکی نشده بودی - من هیچوقت عیوب هم جنسان تو را به تو نمی نوشتم و تو را مکدر نمی کردم...»

«ای اهل ایران،

«اگر تو از نشئه آزادیت و حقوق انسانیت خبردار می بودی، به اینگونه عبودیت، و به اینگونه رذالت متحمل نمی گشتی؛ طالب علم شده، فراموشخانه ها گشادی، مجمعه بنا می نمودی، وسایل اتفاق را دریافت می کردی، تو در عدد و استطاعت به مراتب از دیسپوت زیادتری، برای تو فقط یکدلی و یکجهتی لازم است. اگر این حالت یعنی اتفاق به تو میسر می شد، برای خود فکری می کردی

۹۱- نگاه کنید به بخش دوم، نمایشنامه نویسی.

و خود را از عقاید پوچ و ظلم دیسپوت نجات می‌دادی.»^{۹۲} همان معنی را در سرگذشت وزیر خان لنکران خطاب به وزیر می‌خوانیم: «مداخله امثال شما به امور مملکت خلاف انصاف و مروت است، چون هر که بخواهد امور مملکت را موافق قاعده به اصلاح بیاورد، و رعیت و ملت را ترقی بدهد - لابد باید مردان بی‌اطلاع غیر کافی و با غرض را از ریاست خلع کند، و امور ملك و ملت را به مردان کاردان کافی بیغرض با اطلاع واگذارد...»^{۹۳} این کلام بلند نیز در تمثیلات آمده: در صورتی که فرد آدمی اسباب تقدیر خدایی باشد، «مسلماً هیأت مجتمعه آن، صاحب هرگونه اراده و قابل انجام هر نوع امور معظمه خواهد بود. اجتماع نفوس و اتفاق قلوب برای هرگونه اراده در هر ایامی که تشکیل پذیرفته متحده شده است، کانه هو آن ارادات مقدر و مصور گردیده، و مکرر مشاهده شده محتاج به اثبات نیست.»^{۹۴} اندیشه‌ای که در پس آن عبارت آورده وجود نیروی ملی و امکان همت دسته‌جمعی است در اقدام به کارهای سترک، و توجهش به حوادث عینی تاریخ و نهضت‌های سیاسی جدید اروپا می‌باشد. همان فکر اتفاق و لزوم همکاری مشترک مردم است که تأسیس جمعیت‌های سیاسی از جمله «فراموشخانه‌ها» و «مجمعها» را سفارش می‌نماید.^{۹۵} پیشتر نیز خواندیم که در راه فعالیت اجتماعی نقشهٔ برپا ساختن محفل ماسونی را در ۱۲۶۲ ریخته بود، اندیشه‌ای که گویا تحقق

۹۲- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۱ - ۶۵.

۹۳- سرگذشت وزیرخان لنکران، ص ۹۳ - ۹۲.

۹۴- حکایت یوسف‌شاه، ص ۵۳. گرچه آن عبارت را به‌ظاهر مترجم یعنی میرزا جعفر قراچه داغی افزوده، مسلماً فکر خود میرزا فتحعلی است و به ظن قریب به یقین به اشارهٔ خودش اضافه گردیده است. این شیوهٔ کار میرزا فتحعلی است و آن معنی از حد تفکر مترجم خیلی بالاتر.

۹۵- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۲۲ - ۲۱ مکرر.

نیافت.^{۹۶} در آن اوان ماسونها از آزادگان بودند - و اینکه يك قرن بعدکار فراماسونگری به رسوایی و بیگانه پرستی کشید - دخلی به اصل مطلب ندارد.

باری محور تفکر سیاسی نویسنده برانداختن «دیسپوتیسم» است و تأسیس «کنستیتوسیون»، و تغییر دولت مطلقه استبدادی است به حکومت مشروطه قانونی. در تحقق یافتن آن یا هیأت حاکم باید از روی بینش و دانایی خود مبتکر اصلاح و تجدید گردد - و گرنه ملت به قیام برخیزد. و در هر دو حال تربیت و آمادگی ملی را شرط اساسی می شناسد. (بعث در این موضوع خواهد آمد). در هر صورت اصلاح نظام سیاسی مملکت ضرورت مطلق دارد. در پاسخ استدلال اهل استبداد این برهان را می آورد: هرگاه بزرگان دولت اعتراض کردند که با «انتشار علوم سلطنت مستقله مبدل به سلطنت معتدله خواهد شد، این جواب را می توان داد که در صورت عدم انتشار علوم خاندان يك سلسله سلاطین مستقله بالکلیه در معرض انقراض است. یعنی در آن صورت به عوض يك پادشاه مستقل، ظهور پادشاه مستقل دیگر از دودمان دیگر متصور و محتمل است... پس رجال دولت که مانع انتشار علوم اند در حقیقت به واسطه اشتباه و سهو خودشان باعث انقراض سلسله ولی النعمه خودشانند»^{۹۷} می خواهد بگوید قانون اساسی خود ضامن دوام سلطنت است.

به يك معنی بزرگ پی برده که دولتهای استبدادی هر چه هم قهار باشند بر قلب و روان مردم نمی توانند حکمرانی کنند. علت این واقعیت تاریخی را که در ایران هیچگاه میان دولت و ملت پیوند و یگانگی وجود نداشته،

۹۶- نگاه کنید به بخش نخستین، ص ۲۵ - ۲۴.

۹۷- میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۱۲۸۸، نامه ها، ص ۲۷۴.

و همیشه مردم از زمامداران خود روگردان بوده‌اند - در همان آیین استبداد می‌بینند. شرط ترقی سیاسی را تربیت مردم برای دخالت در کار ملک می‌شناسد؛ تا ملت خود را سهیم سرنوشت خویش نشمارند به گاه خطر آماده کارزار و خود گذشتگی نخواهند گشت. در این باره سخنی جاندار دارد که آینه آن روزگار است:

«دوام سلطنت و بقای سلسله» موقوف است به نشر دانش. شاه باید «با ملت متفق و یکدل و یکجهت باشد، ملک را تنها از خود نداند، خود را وکیل ملت حساب نماید، و با مداخله ملت قوانین وضع کند، و پارلمان مرتب سازد، و به اقتضای قوانین رفتار نماید، و خود رأی به هیچ امری قادر نباشد. یعنی به مسلك پروقره بیفتد و به دایره سیویلیزه قدم گذارد.» تنها از برکت همان تدبیر است که افراد ملت «پاتریوت» می‌گردند یعنی «در حب وطن مال و جان خودشان را مضایقه نکنند.» اما «اطاعتی که به سبب خوف و وحشت باشد، دوام و ثبات نخواهد داشت. بالاتر از نادر دیسپوت و قهار نمی‌توان شد، و بالاتر از اطاعتی که به او می‌نمودند تصور نمی‌تواند کرد. عاقبت به عالمیان معلوم است که نتیجه‌اش چه شد... آیا از اهل ایران هیچ کسی هست که نسبت به پادشاه محبت داشته و خواهان دوام سلطنت و بقای سلسله او باشد؟ سببش این است که پادشاه به خاطر منافع ملت سلطنت نمی‌کند؛ فقط به جهت اغراض نفسانی خود سلطنت می‌کند... خلاصه اساس سلطنت از روی قوانین باید وضع بشود.»^{۹۸}

پس نظام سیاسی مملکت باید اولاً بر مشروطیت و محدودیت قدرت دولت قرار گیرد. ثانیاً اراده قانون حاکم

بر هیأت اجتماع گردد. و مقام قانونگذار «پارلمان» است. در تعریف آن می نویسد: پارلمان تشکیل می شود از «دو مجمع»، یکی مجمع «وکلا» رعایا و دیگری مجمع «وکلا» نجبا. «کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته، به ملاحظه مجمع ثانی پیشنهاد می شود. در صورت موافقت این دو مجمع به امضای پادشاه رسیده، مجری می گردد. و پادشاه اصلاً قدرت ندارد که برخلاف قوانین مزبوره اقدام کند.»^{۹۹}



اینک رسیدیم به منشأ مشروطیت حکومت و شرط اخذ نظام سیاسی و اجتماعی غربی. فلسفه مشروطیت از دقیق ترین و به یک معنی مهمترین مباحث نویسندگان اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی را در آن اوان (ربع سوم قرن نوزدهم) می سازد. لازم است به اجمال چند کلمه ای بگوییم تا زمینه گفتار ما در شناخت مقام میرزا فتحعلی روشن گردد.

تحلیل تطبیقی سیر اندیشه در ایران و عثمانی و مصر حکایت از یک نوع اغتشاش ذهنی در تعقل سیاسی اهل دانش و فکر آن کشورها می کند. بودند کسانی که می گفتند ترقی بنیادهای سیاسی و علمی جدید مغرب نتیجه پیروی از تعالیم مقدس شریعت اسلامی است. از این سخن می گذریم؛ این کتاب گنجایش بحث آن را ندارد. گروه دوم را می توان به عنوان روشنفکران دینی خواند. برجسته ترین آنها در ایران سید جمال الدین اسدآبادی بود و در عثمانی نامق کمال (۱۸۸۸ - ۱۸۴۰). این کسان از یک نظر اصول حکومت اروپایی را در منطق سیاست

۹۹- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۱ - ۱۰.

اسلامی جست و جوی می‌کردند: نظام مشروطیت را عین قانون «مشورت» اسلامی می‌پنداشتند؛ مفهوم «پیمان اجتماعی» را به «بیعت» و «اجماع» تعبیر می‌نمودند؛ و حتی حکومت جمهوریت را قابل انطباق با اصول شریعت می‌شمردند.

همه آن تعبیرها و تأویلهای بی‌معنی بود: بیعت و اجماع کجا، قرارداد اجتماعی کجا؟! نظام مشروطه غربی چه ربطی با مشورت اسلامی داشت؟ در نظام مشروطه، قانون عرفی مثبت عقلی انسانی وضع می‌گردید. در حکومت اسلامی، قانون شرعی تبعیدی منزل ربایی حاکم بود. پایه مشروطیت غربی بر فلسفه عرفی و تفکیک مطلق سیاست از دین بنا شده بود. در دولت اسلامی، سیاست و دین در همدیگر ادغام گشته یکی شده بود. عدالت در شریعت مفهوم دینی داشت، اما در فلسفه سیاسی اروپایی منشأ عدالت، طبیعی و عقلی بود. حقیقت این است که آن صنف روشنفکران دینی در عین اینکه در دانش اسلامی تبحر داشتند و درباره تأسیسات سیاسی اروپایی چیزی آموخته بودند - اصول فلسفه حکومت جدید غربی را نفهمیده بودند. ارکان حکومت عرفی اروپایی بر حقوق طبیعی فرد و اراده ملت بنا گشته بود؛ شریعت اساساً حقوق طبیعی و اراده ملت را نمی‌شناخت. حتی در فلسفه اسلامی آن مفاهیم انعکاس متحقی نداشت. پس تعجب نیست که اسدآبادی و نامق کمال هر دو به مخالفت قانون اساسی مشروطه مدحت پاشا در عثمانی برخاستند.^{۱۰۰}

۱۰۰- یکی از دانشمندان معاصر ما نامق کمال را به عنوان «نابغه عثمانی» و از «اعوان بلاغی» مدحت پاشا شمرده است. (خطابه آقای میدحس ققیزاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران، ۱۳۳۸، ص ۱۸).
اولاً نابغه نبود، از نظر شعور و تفکر سیاسی آدم متوسطی بود. ثانیاً مشروطه‌خواهی او بکلی با فلسفه مشروطیت مدحت پاشا فرق داشت. اما شاعر ملی زبردست و

گروه سوم اندیشمندانی که به درجات مختلف به فلسفه حکومت غربی اعتقاد داشتند، و به تناقض شریعت با اصول نظام سیاسی اروپایی خوب پی برده بودند، و گرایش باطنی فکری آنان به دولت مشروطه عرفی غربی بود. اما خواه از نظر مصلحت‌اندیشی سیاسی، و خواه از لحاظ واقع‌بینی و آگاه بودن به نفوذ دیانت در اجتماع— در پیش بردن افکار خود به شریعت متوسل می‌گشتند و اخبار و احادیثی که جنبه آزادمنشانه داشت، زیرکانه چاشنی نوشته‌های خود می‌زدند. ملکم‌خان و میرزا یوسف خان مستشارالدوله در ایران، و تا اندازه‌ای مصطفی فاضل‌پاشا شاهزاده مصری در عثمانی، نمایندگان آن شیوه فکری بودند.

در میان همه نویسندگان سیاسی دنیای اسلامی در آن دوره تنها میرزا فتحعلی را می‌شناسیم که تناقض فلسفه سیاست غربی و شریعت را آشکارا اعلام کرد، مدافع قانون اساسی عرفی غربی بود، تفکیک مطلق سیاست و دیانت را لازم می‌شمرد، عدالت را در قانون موضوعه عقلی جست‌وجو می‌کرد و به عدالت دینی از پایه اعتقاد نداشت، و بالاخره مخالف هر تطفیقی میان آئین سیاست اروپایی و اصول شریعت بود. در واقع از نظر تفکر سیاسی نماینده کامل عیار عصر تعقل و فلسفه لیبرالیسم است. اندیشه میرزا فتحعلی را در مسئله قانون اساسی و قانونگزاری به‌مآخذ انتقادی که بر رساله «یک کلمه» و نامه‌هایی که به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نگاشته،

— بلند پایه‌ای بود. جوابی هم که به خطابه «ارنست‌رنان» درباره اسلام و تمدن نوشت سخت بی‌مایه و تعصب آمیز است. و حال آنکه پاسخ سیدجمال‌الدین اسدآبادی به همان خطابه زنان با معز و ارزنده است.

باز می‌نماییم.

زمانی که مستشارالدوله شارژدافر ایران در پاریس بود به‌دوکار عمده دست زد. در ۱۲۸۴ به ترجمه مجموعه قوانین ناپلئون به‌عنوان «قانون ناپلئونی» پرداخت. برخی از همکارانش نیز او را یاری می‌کردند. در اشاره به این مطلب به‌میرزا فتحعلی نوشت: «من هم به‌انجام کار بزرگی که منافع دولتی و ملتی آن زیادت‌تر از وضع الفبا است مشغول هستم. اگر سعادت یاری کرد، اهتمامات من و همکاران من که با من يك رأی هستند مؤثر افتاد، بهترین نعمات قسمت ما و هموطنان ما خواهد شد. این يك فقره را محرمانه به‌شما نوشتم، امانت بدارید.»^{۱۰۱}

از ترجمه قوانین ناپلئون آگاهی دیگری نداریم. اما در ۱۲۸۶ رساله معروف «يك كلمه» را نوشت و سال بعد در تهران منتشر کرد. نامی که اول بر آن نهاده بود «روح‌الاسلام» بود. به‌گفته خودش: در این کتاب «به‌جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح، آیات و براهین پیدا کرده‌ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است.»^{۱۰۲}

اما آن رساله روح‌الاسلام نبود. در واقع همان‌طور که خودش نوشته «اصول کبیره و اساسیه» قانون «کونستیتسیون» ۱۷۸۹ فرانسه بود. یعنی «اصولی که اساس حقوق عامه فرانسه» و «نظامنامه حکومت» را تشکیل می‌داد. مقصودش از لغت قانون «لوا»^{۱۰۲} و از کتاب

۱۰۱- مستشارالدوله به‌میرزا فتحعلی، ۳ صفر ۱۲۸۵، نامه‌ها، ص ۳۶۸.

۱۰۲- مستشارالدوله به‌میرزا فتحعلی، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۶، نامه‌ها،

قانون «کود»^{۱۰۴} است و آن ناظر به قوانین عقلی موضوعه «عرفیه» ای است که «فقط مصالح دنیویه را شامل است» زیرا «امور دینی را کتاب مخصوص دیگر است.» و منشأ آن اصول کبیر و اساسی «اختیار و قبول ملت» است که «اساس همه تدابیر حکومت» باشد. و آن «از جوامع الکلم» است. قانون اساسی مملکت را بر اصول نوزده گانه ای قرار داده که شامل حقوق آزادی و اجتماعی فرد، مساوات قانونی، تفکیک قوای دولت می باشند. در شرح هر اصل و تأیید آن از قرآن و اخبار و احادیث براهینی آورده است.^{۱۰۵} میرزا فتحعلی بر رساله یک کلمه «گریتکا» نوشت و آن را ضمن نامه بلندی (۸ توامبر ۱۸۷۵) برای دوست و مؤلف آن مستشارالدوله فرستاد: «چند کلمه در خصوص یک کلمه حرف بزنیم. یک کلمه را سراپا خواندم، کتاب بی نظیر است، یادگار خوب است و نصیحت مفید است. و لیکن برای ملت مرده نوشته شده است.» انتقاد او در دو جهت است: در ماهیت، و در شرط تحقق اصول آن از نظر آمادگی ملت.

از جهت ماهیت مغایرت اصول حکومت و قانون اساسی مغرب را با شریعت مطلقاً آشتی ناپذیر می داند؛ تلاش در تلفیق آن دو، کاری است بیهوده. مهمترین استدلالهای او از این قرار است: «شما در باب اجرای عدالت به احکام شریعت تمسک کرده اید. . . اگر شریعت چشمه عدالت است، باید اصل اول را از اصول کونستتسیون که مساوات در حقوق است. . . مع مساوات در معاکمات مجری بدارد.» اما شریعت برای جنس مرد و زن حقوق مساوی قائل نیست. همین طور در معاکمات شرعی حقوق

غیر مسلمان ذمی مساوی فرد مسلم نیست. «خداوند، این چه قانون است، این چه دیوان است» که قاضی شرع شهادت ذمی را نمی‌پذیرد؟ و حال آنکه «مساوات در محاکمات» اصل مطلق عدالت است.

دیگر در مسأله «حریت شخصیه» که سومین اصل قانون يك کلمه است. مگر بردگی و برده‌فروشی و خواجه کردن «ظلم فاحش نیست و منافی حریت نیست»؟ پیش از این در مغرب نیز نصرانیان به فتوای تورات خرید و فروش بت پرستان و مشرکان را جایز می‌شمردند. حالا می‌گویند: «موسی تفهمیده است، بت پرستان و مشرکان نیز در بشریت برادران ما هستند، به واسطه مفایرت اعتقاد نوع بشر از حقوق حریت محروم نمی‌تواند شد.» پس آن را برانداختند. اما در جامعه اسلامی هنوز آیین برده‌فروشی و رسم شنیع خواجه‌کردن اطفال بیگناه جاری می‌باشد.

همچنین قانون شریعت درباره زنا مگر «منافی امنیت تامه بر نفوس مردم نیست و مخالف عدالت نیست»؟ به حقیقت «مداخله شریعت برای حفظ ناموس ایشان، حریت و امنیت را از ایشان ساقط می‌کند. کدام يك عمده‌تر است - ناموس و یا حریت و امنیت»؟

به علاوه تمام قواعد جزایی شریعت وحشیانه و مفایر عدالت است. «در دنیا هیچ نعمت عوض حیات نیست. و آن را به هر جزویات، به مقتضای عدالت تام، از احرار نمی‌توان گرفت. . . قتل نفس و قطع اعضا و چوب‌زدن صفت طوایف بربریان و وحشیان است و شایسته شأن الوهیت نیست.» تحقیقات حکمای فرنگ ثابت کرده که قتل نفس به عنوان مجازات نه فقط جرایم را «رفع نمی‌کند بلکه کم هم نمی‌کند.» از این جهت در

اروپا برای سیاست مجرمان و آسایش مردم تدابیر دیگر کرده‌اند و «نادر اتفاق می‌افتد که به قتل مجرمی فتوی» دهند.

خلاصه «شریعت چشمه عدالت» نیست. «به خیال شما چنان می‌رسد که گویا به‌امداد احکام شریعت، کونستسیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می‌توان داشت. حاشا و کلا، بلکه محال و ممتنع است.» «بنای ظلم و بنای دیسپوتی» را در اسلام اول بنی‌امیه و بنی‌عباس گذاردند که به قانون شریعت قریب‌العهد بودند. پس چرا احکام دینی آنان را از آیین بیدادگری باز نداشت؟ و از آن زمان تا امروز فقط قانون ظلم حکمفرماست.^{۱۰۶}

از آن انتقادات گذشته، جای دیگر بحث می‌کند که دیسپوتیسم اسلامی منشأ یهودی داشت. یعنی «رسوم دیسپوتی را و دین خودشان را برشبه دین یهود» بنا کردند.^{۱۰۷} و از همه مهمتر باید دانست که شریعت «راه خیال ارباب عقول را در تغییرات و تعدیلات و تزییقات مسائل فقهیه و قوانین ملکیه و ملیه بسته است.»^{۱۰۸}

«معهذا کتاب شما شایسته تحسین است. . . هر خواننده‌ای که فی‌الجمله شعور داشته باشد خواهد دانست که شما مطلب را فهمیده‌اید، و دلسوزی شما ناشی از غیرت است، و از وطن‌دوستی و ملت‌پرستی است.»

تا اینجا انتقادهای سنجیده میرزا فتحعلی را بریک کلمه آوردیم، انتقادهایی که دانش و بینش او را نمایان می‌سازد، و در فلسفه پرتستان‌تیسیم او (که خواهد آمد)

۱۰۶- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف‌خان، ۸ نوامبر ۱۸۷۵، آثار، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۰۸.

۱۰۷- ملحقات، ص ۱۶۱.

۱۰۸- ملحقات، ص ۵۰۳.

نیز منعکس است. اما آن نکته جوییها به شریعت بازمی گشت نه بریک کلمه. عقاید نویسنده آن رساله پرداخته احکام دینی نبود، بلکه عیناً از اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ و قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه گرفته شده بود. فقط برای اینکه طرح خود را مقبول عامه و اهل دولت استبدادی گرداند، و نگویند که اصول انقلابی فرنگی را آورده است - آیات و احادیثی را بر صدق گفتار خود گواه آورده بود. انتقادی که بر آن می توان وارد دانست این است که آن آیات و اخبار اغلب وصله های ناجوری بر قانون اساسی فرانسه بودند.

جنبه دیگر اندیشه انتقادی میرزا فتحعلی مربوط است به نظام سیاسی عرفی و تفکیک کامل سیاست از دیانت. این معنی را ضمن نامه مفصل دیگری به نویسنده يك کلمه پرورانده است. چون مستشارالدوله از پاریس فراخوانده شد، قرار بود در دولت میرزا حسین خان سپهسالار به وزارت عدلیه گمارده شود. اما این کار سر نگرفت. میرزا فتحعلی نوشت: «پس وزارت عدلیه شما و نتیجه قانون فرنگی شما که در تفلیس به من و شیخ الاسلام^{۱۰۹} نشان دادید، چه شد؟»^{۱۱۰} بعد به معاونت وزارت عدلیه تعیین گردید. میرزا فتحعلی وی را مبارکباد گفت: حالا موقع «وضع قوانین» است که «جمع خیالات خودتان را از قوه به فعل» بیاورید. اینجا اندیشه خود را بیان کرد. «جناب شیخ الاسلام و من چنان صلاح می بینیم که امر مرافعه را، در هر صفحه از صفحات ایران، بالکلیه از دست علمای روحانیه باز گرفته، جمیع محکمه های امور

۱۰۹ - اشاره به ملاحمد حسینزاده شیخ الاسلام قفقاز دوست میرزا فتحعلی و مستشارالدوله است.

۱۱۰ - میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۳ مارس ۱۸۷۲، نامه ها ص ۲۶۷.

مرافعه را وابسته به وزارت عدلیه نموده باشید، که بعد از این علمای روحانیه هرگز به امور مرافعه مداخله نکنند. تنها امور دینیه از قبیل نماز و روزه و وعظ و پیشنمازی و نکاح و طلاق و دفن اموات و امثال ذلك در دست علمای روحانیه بماند، مثل علمای روحانیه دول یوروپا.»

از آنجا که می‌دانست فن قضاوت منحصرأ در دست فقیهان است برای اصلاح کار دو پیشنهاد هوشمندانه کرد: «در ابتدای کار از علما و فقهای ملت با وظیفه و مواجب در محکمه‌ها و مجالس امور مرافعه که وابسته به وزارت عدلیه خواهد شد، می‌توان نشانند. به شرطی که ایشان بعد از آن به امور دینیه اصلاً مباشر نشوند.» دوم راجع به تدوین اصول حقوق مدنی است: «کتابی هم که به جهت امور مرافعه و حدودات از روی احکام شرعیه... وضع خواهد شد، باید از اختلاف اقوال عاری بوده، در هر طرف به یک نسق و به یک فتوی معمول به ملت باشد. و در حین ترتیب این کتاب، واضمان قوانین بنا بر تقاضای زمانه اجتهاد هم می‌توانند کرد موافق شرع انور. چنانکه رساله [یک کلمه] شما به اکثر ادله شرعیه این نوع اجتهاد جامع است.»^{۱۱۱}

دو پیشنهاد مزبور کمال هوشمندی و واقع‌بینی او را می‌رساند. اما ببینیم برای اینکه امر قضاوت از دست عالمان دین «بالمره گرفته شود»، و سیاست از دین بکلی جدا گردد چه می‌گوید: «ملت ما کل ارباب خدمت را، و کل ارباب مناصب سلطنت را اهل ظلمه می‌شمارند. مادامی که این اعتقاد در نیت ملت باقی است، مغایرت باطنی فیما بین ملت و سلطنت جاوید است. . . و این

۱۱۱- میرزا فتحعلی به ستشارالدوله، ۲۵ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۰۰ - ۱۹۹.

مغایرت باعث مفسد عظیمه است. . . و رفعش از واجبات است. سبب این مغایرت فیما بین ملت و سلطنت علماست. «چرا؟ به سبب آنکه «علما مرجع ناس اند.» و آن از این جهت است که «امر مرافعه که اعظم شروط سلطنت است در دست ایشان است. . . و سلطنت امر عارضی است. . . منافع ملت و آبادی مملکت و وطن مقتضی آن است که در میان ملت و سلطنت اتحاد و الفت پیدا شود، و سلطنت استقلال باطنی و ظاهری حاصل کند. و خودش تنها مرجع ملت گردد، و علما را در امور اداره شریک خود نسازد. . . اما این کیفیت مشروط بر آن است که سلطنت به نوعی دقت و اهتمام داشته باشد که از عمال آن در امور مرافعه غایت عدالت و راستی و حقانیت معمول گردد.»^{۱۱۲}

همان مفهوم را به صورتی دیگر آمیخته باشوخ طبعی ادا می کند: علمای دین خود را تابع دولت نمی شمارند، بلکه «نایب امام غایب و صاحب الزمان می دانند. و هر يك از ایشان خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده. . . همین در فکر ازدیاد مریدان و مقلدان خود می باشند.» حتی روحانیان را بر پادشاهان تفوق هست و آن را «کلب آستان امام» خطاب می نمایند. سلاطین هم «طوعاً یا کرهاً به این امر رضا داده اند. . . و هرگز اندیشه نکرده نفهمیده اند کسی که نسبت به امام درجه کلبیت داشته باشد - نسبت به نایب امام درجه آقایی که نمی تواند داشت. در واقع هم نایب امام چگونه خود را تابع و محکوم کلب امام بدانند؟»^{۱۱۳}

آن نوشته درخور بحث و انتقاد است. آنقدر از عالمان دین بدش می آید که مطالب گوناگونی بهم خلط کرده و

۱۱۲- همان ماخذ، ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۱۱۳- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۶۳ - ۶۲.

در برخی از نتیجه‌گیریها به‌خطا رفته است. البته دوگانگی میان ملت و دولت واقعیت انکارناپذیر تاریخ ماست. این نیز راست است که مردم روی دل به‌اهل ایمان داشتند و از اهل دیوان بیزار بودند. این معانی را میرزا فتحعلی درست دریافته بود. اما تحلیل او در همبستگی میان آن دو قضیه درست نیست و نتیجه‌گیری او هم منطقی نمی‌باشد. عامل اصلی دوگانگی مردم و حکومت، طبقه روحانی نبود؛ سبب حقیقی آن بیدادگری دیوانیان و تعدی آنان به جان و مال مردم بود. پیش از این دیدیم که میرزا فتحعلی به آن معنی برخوردار بوده، ولی معلوم نیست چرا شیوه استدلال درست خود را اینجا عوض کرده است. علت دیگری که عامه ملت را به سوی روحانیان می‌کشاند این بود که دستگاه دینی با همه کاستیهای آن باز تا اندازه‌ای از فشار ظلم حکومت می‌کاست. و مردم از هر کجا که دستشان کوتاه می‌گردید، خانه ملایان را پناهگاه خویش می‌دانستند. البته این نقص عمده اصول حکومت بود. رفع آن منوط به آن بود که مردم دستگاه دیوان را مسئول بشناسند، و دولت حکومت قانون برقرار کرده باشد. وگرنه تا زمانی که آیین استبداد و خودسری و تعدی به حقوق افراد استیلا داشت. نه مردم دولتخواه می‌گشتند و نه از دستگاه روحانی رشته الفت قلبی خود را می‌بریدند. در چنین وضعی اقدام جابرانه دولت در قطع دخل و تصرف علما در امر قضاوت هیچ مشکل اجتماعی را حل نمی‌کرد؛ به تجربه عینی بر نفرت ملت می‌افزود، و بنیان بیدادگری را استوارتر می‌گردانید. البته میرزا فتحعلی به نکته اخیر پی برده بود که شرط پیوند معنوی دولت و ملت را اجرای «عدالت و راستی و حقانیت» دستگاه دیوان شمرده است. این مطلب را هم ما قبول نداریم که مردم در حقیقت

به پیروی از فلسفه تشیع و به تلقین عالمان شیعی بود که ارباب مناصب و دیوان را «اهل ظلمه» می‌شمردند. برعکس در تعقل توده عوام مردم تصور «ظل‌اللهی» شهریار به مراتب نیرومندتر بود تا عقیده «اهل ظلمه» بودن دولت در اصول تشیع. جان مطلب این است که اگر عامه مردم دولت را اهل ظلمه می‌دانستند برای همان بود که جز ظلم چیزی از اهل دیوان نمی‌دیدند. در واقع تجربه عینی زندگی روزانه بود که خلق را از حکومت گریزان می‌ساخت. و هرآینه دولت دادپیشه بود، مردم قلباً به آن روی می‌آوردند. پر دور نرویم، در زمامداری میرزا تقی خان امیرکبیر مردم تنها او را دادرس خود می‌دانستند و فقط به دولت او پناه می‌جستند. این نبود جز اینکه مردم اعتقاد یافتند که زمامدارشان عادل و نیکخواه هست، حکومت قانون برقرار کرده، دیوان یارای تعدی ندارد، و به عرض و داد مردم می‌رسد. پس منشأ عقاید مردم را نسبت به دولت باید در نفس ستمگری و غارتگری دولتها جست و جو کرد نه در فرضیه آیین تشیع. البته این سخن میرزا فتحعلی راست است که دستگاه روحانیت برای خود مقامی در برابر دولت می‌شناخت، و در پی افزایش مرید و مقلد هم بود. اما عنوان «کلب آستان علی» و مانند آن از آثار بساط شیعیگری صفویان بود و دخلی به اصل مطلب نداشت.

همه آن انتقادات به جای خود محفوظ است. ولی در سنجش درست میرزا فتحعلی راجع به آشتی ناپذیر بودن شریعت اسلامی با فلسفه سیاست غربی هیچ تردید نیست. حال می‌پردازیم به جنبه دیگر گفتارش در شرایط اخذ نظام سیاسی اروپایی و تأسیس قانون اساسی. پیش از این استدلال او را دانستیم که می‌گفت:

«محال و ممتنع» است که قانون اساسی فرانسه را بدون تهیه مقدمات در ایران جاری سازند. یکی از جهات انتقادش بریک کلمه از این رهگذر بود که آن رساله به عقیده او به شیوه اندرزگویی برای «ملت مرده» نوشته شده است. «در ایران مگر کسی به نصیحت گوش می‌دهد؟» تنها راه مستقیم را همان می‌داند که رهروان رفتند: «در یوروپا نیز سابقاً چنان خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارك ظلم شود. بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلاً مؤثر نیست. پس خودش (ملت) به واسطه عدم ممانعت دین، در علوم ترقی کرده، فواید اتفاق را فهمید و با یکدیگر یکدل و یکجهت شده، به ظالم رجوع نموده گفت: از بساط... حکومت گم شو. پس از آن کونستتسیونی را که شما در کتاب خودتان بیان کرده‌اید، خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کرد.» آیا ملت ایران قادر هست چنین راهی را پیش بگیرد؟ پاسخش را می‌دهد: «هرگز».^{۱۱۴}

در پایان همان لایحه انتقادی به نویسنده يك کلمه تکرار می‌کند: شرط «اجرای عدالت و رفع ظلم» همان است که «ملت باید خودش صاحب بصیرت و صاحب علم شود، و وسایل اتفاق و یکدلی را کسب کند» و به همت خویش بساط متمگری را برچیند. پس از آن «مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید، و کونستتسیون بنویسد، و بر آن عمل کند. در آن صورت ملت زندگی تازه خواهد یافت.»^{۱۱۵} این بیان پر مغز درست نفی فلسفه سیاسی شریعت در اطاعت از اولوالامر است.

۱۱۴- میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۸ نوامبر ۱۸۲۵، آثار، ج ۲، ص

۳۵۹ - ۳۵۸.

۱۱۵- همان مأخذ، ص ۳۱۶.

در هیچ موردی نیست که لزوم تربیت ملت را تأکید نکند. شرط اول بلااول را ترقی افق فکری و رشد ملی می‌داند. به مستشارالدوله می‌نویسد: «رساله‌ای که شما از یوروپا آورده بودید، و جمیع آیات و احادیث را نیز به تقویت مدعای خود در آن رساله دلیل شمرده بودید، نتیجه خیالات یوروپائیان است. زعم شما چنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است. اما غافل بودید از این که ترقی معنوی و خیالی به این ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است. اتخاذ تجربه دیگران حاصلی نخواهد بخشید وقتی که انسان به اسواد خیال و طرح اندازی عقول ارباب تجربه پی نبرده باشد... باید مردم به قبول خیالات یوروپائیان استعداد بهمرسانند. باید خیالات یوروپائیان در عقول مردم ایران به تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدم داشته باشد.»^{۱۱۶}

وقتی هم که میرزا یوسف خان در معاونت وزارت عدلیه نقشه وضع قوانین جدید را ریخت، به او گفت: «اول قدمی است که در ایران به راه سیویلیزه گذاشته می‌شود. از امروز من امیدوار توانم شد که بعد از این شما در فکر تربیت ملت هم خواهید شد... اگر ملت تربیت نیابد و کافه مردم صاحب سواد نشوند، بعد از رحلت شما و سایر ارکان وزارت عدلیه از دار دنیا جمیع زحمات شما در وضع قوانین و در بنای دستگاه جدید بهدر خواهد رفت. و جمیع تنظیمات و تجدیدات شما نسیاً منسی خواهد شد، و مردم باز به سیاق کهنه عود خواهند کرد.»^{۱۱۷}

آن دلسوزی میرزا فتحعلی، این هم پاسخ دوست عزیز

۱۱۶- میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۳ مارس ۱۸۷۲، نامه‌ها، ص ۲۶۸ -

۲۶۷

۱۱۷- میرزا فتحعلی به مستشارالدوله، ۲۵ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۰۰.

او: «به میان کاری افتاده‌ام که نه می‌توانم در بروم، و نه خیالات عالیۀ خود را بروز بدهم... امان است ای انسان گاهل، دنیا تمام شد و ما نتوانستیم به قدر ذره‌ای خدمت به ملت و وطن بکنیم... حواس من مکدر و خیالات خوب من زنگ آلود شده است.»^{۱۱۸}

ملکم خان نیز پایه همه اصلاحات را در تغییر سیستم سیاسی مملکت (به اصطلاح او «تغییر وضع») و «نشر معارف» می‌دانست. به میرزا فتحعلی نوشت: «بلی، مشیرالدوله در طهران وزیر عدلیه شده‌اند. ایشان نیز همان را خواهند کرد که دیگران تا به حال کرده‌اند. مطلب در تغییر وضع است. تا وضع معیوب است جمیع اشخاص هم معیوب خواهند بود. و وضع تغییر نخواهد یافت مگر به نشر معارف. در ملکی که عامۀ خلق سواد ندارند، در آن ملک هیچ نخواهد بود مگر حماقت و ظلم. این حقیقت بزرگ را اهل وطن ماحکماً خواهد فهمید، اما حیف که خیلی دیر.»
 به طعنه گفت: «نصف اهل اسلام در دست خارجه اسیر است. تا آن نصف دیگر هم اسیر و بکلی ذلیل نشود، بیدار نخواهند شد. اگر يك ملایی این حرف را بشنود به اطمینان قلب خواهد گفت: همین طور باید باشد، چنانکه موافق حدیث تا کفر عالم را فرا نگیرد صاحب الامر ظهور نخواهد کرد. بعد از آنکه امید يك ملت منحصر به آرزوی تسخیر کفر باشد، دیگر چه توقع ترقی دارید؟»^{۱۱۹} آن سخن ملکم بس ارزنده و پرمغز است.

جوهر تعقل میرزا فتحعلی در اخذ نظام اجتماعی و سیاسی اروپایی این است: نخست باید زمینه تحول فکری

۱۱۸- مستشارالدوله، به میرزا فتحعلی، ۷ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸، نامه‌ها، ص

۳۹۹

۱۱۹- ملکم به میرزا فتحعلی، ۲۷ مارس ۱۸۲۱، نامه‌ها، ص ۴۱۰.

و آمادگی ذهنی و رشد ملی را منحصرأ از راه تربیت ملت و نشر دانش در میان همه طبقات اجتماع فراهم کرد. بعد ملت به روی پای خود برخیزد و به همت خویش بساط کهنه را براندازد و نظام تازه‌ای برپا سازد. در غیر از این صورت «اتخاذ تجربه دیگران» بدون اینکه پای بست فکری آن قبلاً فراهم گردیده باشد - هیچ حاصلی نخواهد داشت. در مبحث اصلاح خط، ضمن مسأله اخذ تمدن غربی نیز دیدیم که عیناً همان استدلال را می‌کرد که ترقی «تئوریک» حتماً باید مقدم بر ترقی «پراتیک» باشد. و گرنه هراس تازه‌ای که ریخته شود پایه‌اش بر آب خواهد بود. و دانستیم که همه انتقادهایی که بر اصلاحات میرزا حسین خان سپهسالار و نظم قانونی او وارد می‌آورد، از همین رهگذر بود که با از بین رفتن بانی آن، آن بنای تازه نیز درهم فرو خواهد ریخت.^{۱۲۰}

عقیده میرزا فتحعلی عمق تفکر اجتماعی او را نشان می‌دهد، و حکایت از این دارد که از سیر تحول فکری و اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین از دوره رنسانس به بعد نیک آگاه هست. و به حقیقت اکثر نویسندگان معاصر ما که درباره اخذ تمدن غربی بطور کلی و راجع به اخذ بنیادهای سیاسی اروپایی بطور اخص، چیزی نوشته‌اند - هیچ سخن تازه‌ای نگفته‌اند و مایه نوشته‌های آنان به حد اندیشه‌های بلند آن مرد هوشمند بزرگوار در یکصد سال پیش هم نمی‌رسد. اما از یک جهت کلی با میرزا فتحعلی هم‌عقیده نیستیم. در اینجا چکیده تفکر تاریخی خودمان را می‌آوریم و بحث تفصیلی آن را به کتابی دیگر واگذار می‌کنیم.

در قیاس تاریخی سیر تحول مغرب و مشرق، و رابطه

۱۲۰- نگاه کنید به بخش سوم، اصلاح و تغییر خط.

تحول فکری با نظام سیاسی اروپا و آسیا يك فرق اساسی هست که البته یکصدسال پیش به روزگار میرزا فتحعلی آن تفاوت (از لحاظ مشرق) مشهود نبود. تحول سیاسی اروپا با تغییر نظام اقتصادی، و پیدایش طبقه متوسط، و ظهور لیبرالیسم (به مفهوم وسیع کلمه)، و دگرگونی اصول علم و حکمت، و بکار بستن علوم فنی در راه ترقی جامعه - همه با هم آغاز گردیدند و همه نمو متعادل یافتند. مجموعشان نموده‌های تحول تاریخی واحدی را تشکیل می‌دهد که روح تاریخ جدید را می‌سازد. آن تطور عظیم اجتماعی از قشر متوسط جامعه شروع شد، سیر صعودی نمود و هیأت اجتماع را فرا گرفت. و سرانجام طبقه حاکم را به تغییر نظام سیاسی موجود مجبور ساخت. به عبارت دیگر طبقه متوسط رفته رفته قدرت سیاست را بدست آورد و جایگزین طبقه کهنه گردید. و این همان است که ذهن میرزا فتحعلی را ربنوده بود و به آن اعتقاد داشت. در عین حال اندیشه دیگری در سده هجدهم و نوزدهم جاری بود که زمامداران خود باید بانی تغییر اصول حکومت گردند. «مازینی» و «دازیلیو»^{۱۲۱} از منادیان آن فکر بودند - و لیبرالیسم آلمان و ایتالیا تا حدی در آن جهت نمو یافت.

اما تحول مشرق در جهت عکس تحول اروپا آغاز شد: فکر تغییر و ترقی نخست در طبقه حاکم ظهور پیدا کرد و بر جامعه تحمیل گردید. به عبارت دیگر از سطح بالای اجتماع به طبقه متوسط سرایت یافت، و خیلی به کندی راه باریکی که حتی بچشم نمی‌خورد به قشر پایین جامعه رسید. در این سیر عمومی مشرق زمین جامعه‌هایی را می‌شناسیم که در مراحل ما قبل اقتصاد صنعتی بودند، از

121- d' Azeglio, 1798-1866.

پیدایش طبقه متوسط هم در آنها هنوز خبری نبود، و توده ملت یکسره فاقد رشد سیاسی بود. اما همان جامعه‌ها در همان اوضاع مدنی به اخذ بنیادهای سیاسی غربی چون الفای دولت فردی و ایجاد دولت مسئول و تأسیس حکومت قانون غربی نایل گشتند. و در آن کشورها طبقه متوسط بعد از تغییر اصول حکومت، ضمن تحول اقتصادی به تدریج بوجود آمد. و این درست در جهت عکس سیر تحول اجتماعی مغرب تحقق پذیرفت.

راز کامیابی این کشورها نه در تغییر نظام اقتصادی بود، نه در وجود طبقه متوسط، و نه در رشد سیاسی توده مردم. از این معانی هنوز اثری نبود. اما يك کار بزرگ انجام گرفته بود: در مرحله نخست طبقه نخبه اجتماع به وجوب اخذ مدنیت اروپایی و تربیت ملت و فراهم آوردن محیط رشد اجتماعی مردم ایمان واقعی پیدا کردند. پس نظام سیاسی جدید مرفقی را بنیان نهادند - و این خود بانمو اقتصادی و پیدایش طبقه متوسط رفته رفته قوام گرفت. و به دنبال آن صنف روشنفکری که از يك جهت نماینده طبقه متوسط بود، روی کار آمد. چون طبقه جدید قدرت را بدست گرفت، در اعتقادات سیاسی خود راسخ ماند و به آن اصول خیانت نکرد و جامعه را در همان راهی که پیش گرفته بود ترقی داد. نتیجه این شد که نظام سیاسی تازه‌ای که در آن کشورها برقرار گشته بود، راه تحول تکاملی خود را پیمود و دستخوش هوسهای زمامداران خودسر قدرت طلب نادان نگردید. این نتیجه‌گیری کلی ماست از تحلیل تطبیقی احوال جامعه‌های خاور زمین مانند ژاپن و هند و عثمانی که به درجات مختلف در اخذ تأسیسات مدنی غربی ترقی کرده‌اند و کارشان سر و سامانی گرفته است. و درس بزرگ عبرت‌آموز تاریخ این است که در يك

جامعه چهار صد میلیون نفری چون هند که موانع عدیده اجتماعی در راه حکومت ملی آن وجود دارند - و فقط بیست و چهار درصد مردم آن خوانا و نویسا هستند و توده مردم آن از نادانترین مردم جهانند^{۱۲۲} - حکومت ملی برقرار است، قانون حاکم بر اجتماع است، مسئولیت دولت شناخته شده است، و حقوق اجتماعی افراد از تعرض دولت مصون است. و نیز به مشاهده می‌دانیم که در جامعه ترکیه که عامه ملت در خرد سیاسی چندان ترقی نیافته‌اند، از لحاظ اصول حکومت جدید و اخذ بنیادهای سیاسی اروپایی پیشرفت درخشان کرده است. در ایران خودمان نیز با همه بی‌تجربگی و بی‌خبری مردم از آیین حکومت مشروطه - در یک مرحله از دوره اول مجلس شورای ملی این اندازه پیشرفت حاصل شد که مأمور سیاسی انگلیس «با حیرت‌زدگی» نوشت: «نظام پارلمانی ایران از اکثر پارلمانهای اروپا بالاتر است و از این نظرگاه حتی با مادر پارلمانهای دنیا قابل قیاس است.»^{۱۲۳}

با آن تحلیل فشرده - تئوری برخی از مورخان را در همبستگی مطلق حکومت مشروطیت با حد افق فکری توده

۱۲۲ - این مطلب را بشنوید و در معنی آن تعمق فرمایید: در ۱۹۶۳ پرسشنامه‌ای از طرف گروه تحقیقات دانشگاهی میان اهالی دهی که در هجده کیلومتری حیدرآباد هند واقع است، بخش شد. راجع به هویت «نهر» سؤال شده بود. از جمله پاسخها این بود که او «رئیس آلمان»، «سلطان دنیا» و نام فده‌ای از افراد برهنه است. من خود آن زمان در هند بودم، دولت مایل به نشر گزارش گروه تحقیقاتی مزبور نبود. اما مطلب آن را مخبر مجله هفتگی «تایم» چاپ آمریکا بدست آورد و منتشر کرد (تایم، شماره پانزدهم نوامبر ۱۹۶۳، صفحه ۲۲، ستون سوم). آنچه نقل شد از همان مأخذ است.

۱۲۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۳۷۱/۳۰۱، گزارش اسماارت ضمیمه نامه اسپرینگ رایس به ادواردگری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۷. از این مطلب در مقاله «برخورد عقاید و تکامل پارلمانی در مجلس اول» (مجله سخن، تیرماه ۱۳۴۴) بحث کرده‌ام. آن تحویق پارلمانی به زمان ریاست میرزا محمودخان احتشام السلطنه تحقق یافت و او برجسته‌ترین شخصیت سیاسی مجلس اول است.

مردم برهم زدیم. اشتباه نکنید، نگفتیم که هیچ رابطه‌ای میان نظام مشروطیت با تحول فکری و اقتصادی و طبقات اجتماعی اساساً وجود ندارد؛ ثابت کردیم که تناسب کامل ریاضی میان آن قضیه‌ها در بین نیست. پس بعد از این کسانی (امثال میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک) برای ما وعظ فرمایند که ملت ایران شایستگی حکومت مشروطه را ندارد. یا از روی بی‌خردی یا غرض‌ورزی و یا هردو نگویند که مردم ایران سزاوار یک نوع مشروطیت خاصی است. باید بفهمند که نظام مشروطیت و حکومت قانون وجه خاص و عام ندارد؛ یا هست یا نیست. اگر هست همان است که آفریده فلسفه سیاسی مغرب زمین است. و اگر نیست، شریعت مشروطیت ساز نیست. پس سخن میرزا فتحعلی در این بابت درست و اندیشیده است.

تعقل فلسفی



۱. اصالت مادی و حکومت عقل

میرزا فتحعلی نماینده تفکر فلسفی و علمی نیمه قرن نوزدهم است.

نیمه قرن نوزدهم عصر اعتقاد به «علم» بود. و آن به دنبال عصر روشنایی با پیشرفت علوم طبیعی بوجود آمده بود. تفکر علمی در اوج خود چنان شوری افکند که هاتفانش از «کلیسای علم» سخن می‌راندند و آن را جایگزین «کلیسای دین» می‌شمردند؛ سعادت سرمدی را در علم جست و جو می‌کردند و مدنیت را با معیار علم می‌سنجیدند. بنیاد سیاست و دیانت کهن که در قرن هجدهم با حربه انتقاد عقل مواجه گشتند - حال با ضربه مهلك علوم طبیعی سخت برخورد یافتند. بنیان فلسفه و منطق اهل مدرسه با ترقی حکمت طبیعی دگرگون گشت - اصحاب اصالت عقل و تجربه حکمت اولی را سر به سر باطل شمردند و قوانین نیوتن را حاکم بر عالم فرودین دانستند. آن خردمندان نه تنها اساس دیانت را تخطئه کردند - رسالت و نبوت و وحی و تقدیس و همه متعلقات دین را

مهم‌ل شناختند، و نوشته‌های تورات و انجیل را جزو اباطیل محسوب داشتند. خلاصه اینکه غیر از قوانین طبیعی و آنچه عقل و تجربه بیاموزد - هرچه بود و نبود بی‌معنی انگاشتند.

اصول آن جنبه‌های تفکر فلسفی و علمی زمان در آثار میرزا فتحعلی منعکس است بی‌کم و کاست. نوشته‌های میرزا فتحعلی در فلسفه به معنی اخص کلمه، چندان گسترده نیست؛ علاقه‌اش بیشتر معطوف به حکمت ادیان است. اما همان چیزی که نوشته مقام او را از چند جهت در تاریخ عقاید فلسفی جدید ارجمند می‌دارد: اینکه نماینده کامل عیار روح علمی عصر خویش است؛ اینکه پیشرو نشر برخی آرای حکمای اخیر مغرب زمین است؛ اینکه اصول نقد علمی ادیان را دقیقاً و بدون مجامله‌گویی درباره شریعت اسلام بکار بست. از جهت اول و سوم در میان همه نویسندگان همزمانش در کشورهای اسلامی بی‌همتاست؛ به حقیقت از نوآوران است. و این معنی را خوب است بدانیم که پاره‌ای عقاید انتقادی میرزا فتحعلی را بر شریعت که یکصد سال پیش آورده - امروز در آثار مترقی‌ترین نویسندگان اسلامی از جمله ابوالکلام آزاد، محمد اجمل خان، و آصف علی اصفهانی فیضی می‌خوانیم. و در کشور خودمان يك نفر را نمی‌شناسیم که نوشته‌هایش در آن مبحث به پایه آن کسان برسد.



زمینه راه یافتن حکمت جدید را به ایران در رساله دیگری ما بدست داده‌ایم؛ تکرار آن نیازی نیست.^۱ همین قدر به اشاره بگذریم که اثر نامدار دکارت «گفتار در

۱- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۴۶، ص ۶۲ - ۵۸.

روش بکار بردن عقل» نخستین کتابی است از جهان حکمت مغرب که به نام «کتاب دیاکرت» یا «حکمت ناصریه» تحت نظر «کنت دوگوبینو»، به فارسی انتشار یافت (۱۲۷۹). درست همان اوان بود که میرزا فتحعلی مکتوبات کمال-الدوله را نگاشت (۱۲۸۰ - ۱۲۷۹). ضمن آن و در مقالات دیگر خود از عقاید فیلسوفان جدید سخن گفت. پس از او نخستین بار میرزا آقاخان کرمانی بود که عقاید و آرای حکمت مغرب را در نظام واحدی عرضه داشت.

اصول تفکر فلسفی میرزا فتحعلی را باید چنین خلاصه کرد: صرفاً معتقد به اصالت ماده است، به روح مجرد اعتقاد ندارد؛ مطلقاً منکر صانع مدبر و واجب الوجود است و پایه حکمت اولی را یکسره بر آب می‌داند؛ معتقد به اصالت عقل و تجربه است و علم را از حکمت جدا نمی‌شناسد؛ در کارگاه هستی و وقایع تاریخ به رابطه علت و معلول اعتقاد دارد و پایه اخلاق را بر عقل می‌نهد؛ همه جا روش انتقاد علمی را بکار می‌بندد، هر چه با معیار عقل و علم سازگار باشد می‌پذیرد و گرنه در شمار او هام بی‌داند و هیچ می‌شمرد. در میان اندیشه‌گران ایران و دیگر کشورهای اسلامی به آن زمان - میرزا فتحعلی را تنها متفکری می‌شناسیم که در وجهه نظر خود مردد نیست و تناقض‌گویی در آثارش دیده نمی‌شود. فکر او مضبوط و منظم است؛ از صرف ماده آغاز می‌شود و به ماده صرف می‌انجامد، تردید و تشکیک به خود راه نمی‌دهد.

سرچشمه افکار نویسنده فقط آرای فیلسوفان مغرب نیست. گرایش فکری اولیه او به حکمت عقلی اسلامی بود. و مفهوم حکومت عقل، و نفی واجب و طرد نبوت و رسالت و وحی و معاد، و حتی ابطال شریعت را از عقاید برخی از حکمای اسلامی در مکتب تدریس میرزا شفیع

گنج‌های و در «دیوان عقل» آموخته بود.^۲ سپس از تفکر فلسفی و علمی اروپا مایه گرفت - و آنچه را که دانشوران پیشین از قوانین حکمت طبیعی نمی‌دانستند - از تحقیقات هوشمندان جدید مغرب بهره یافت. مجموع آن آموخته‌ها وجهه نظر مضبوط علمی و فلسفی میرزا فتحعلی را ساخت؛ و در نظام فکری او تأثیر مستقیم نیوتن، هیوم، باکل، و رنان چشم‌گیر است. جهات مختلف عقاید او را خواهیم شناخت.

شروع می‌کنیم با مسأله وحدت وجود.

از یگانه جویان است، اما وحدت را در جهان عینی و مادی می‌شناسد. می‌نویسد: ما همعقیده هستیم با يك گروه از قائلین. «وحدت وجود» و «می‌گوییم که کل کاینات يك قوه واحد کامله است. یعنی وجود واحد کامل است که در کثرات لاتحصی و اشکال و انواع مختلفه ظهور کرده است بلااختیار در تحت قانون خود.»^۳ «این قوه واحد و کامله، و این وجود واحد و کامل که در کثرات ظهور کرده است، خواه کرات سماویه و خواه کره ارضیه و هر قسم موجود، نسبت به وجود واحد فرداً فرد جزء است و فرداً فرد ذره است. و تمام ذرات يك کل است، و همان کل وجود واحد است. پس این وجود واحد، خالق هم خودش است، مخلوق هم خودش است.»^۴

بیانش روشن می‌دارد که اصطلاح مختلف اهل عرفان و حکمت عقلی را در يك نقطه جمع کرده که «اعتقاد به واحد» باشد. و همین است معنی سخن منصور حلاج که «انا الحق» گفت به این تعبیر: «من وکل عبارت از يك قوه

۲- نگاه کنید به بخش نخستین، ص ۱۳ و ۱۸.

۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۱۸.

۴- همان ماخذ، ورق ۱۲۱.

و از يك وجود واحد و كامل و صاحب قدرت است فی نفسه. یعنی که قدرت در خود نفس او با قوانین معلومه لازم افتاده است، چنانکه حرارت لازم وجود آتش است و از او منفك نمی تواند شد.^۵

اما به اعتقاد متشرعین، این عالم موجود است و حادث، و آن را موجدی هست قدیم غیر از موجودات. و همان موجد نامرئی قادر مختار، این جهان را از عدم بوجود آورده است. در بطلان عقیده متشرعین استدلال می کند: «عدم به وجود ماده نمی تواند شد، و از عدم هیچ چیز بوجود نمی تواند آورد.»^۶ این همان کلام معروف است که: «هست هست، نیست نیست.» در نفی واجب الوجود گفتاری به عنوان «بیان سببیت و دلیل بطلان آن» دارد که شایان دقت است و زمینه تعقل فلسفی او را نشان می دهد. زبده اش این است:

به اعتقاد عالم متشرع «هر وجود مستلزم سبب است زیرا که هیچ وجود خود به خود به عرصه وجود نمی تواند آمد. پس این کاینات که وجود است... محتاج به سبب است. و همان سبب صانع آن است.»

حکیم طبیعی در پاسخ گوید: اگر به قانون سببیت قائلیم - خود آن سبب که ما آن را صانع مدرك می خوانیم

۵- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۲۹. در بیان عرفانی وحدت وجود از جامی و مولوی شاهد می آورد. به قول عبدالرحمان جامی: در گون و مکان نیست دلاجز يك نور ظاهر شده آن نور به انواع ظهور حق نور تنوع و ظهورش عالم توحید همین است دگر وهم و غرور و اینکه مولوی گوید: چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون کردند آشتی یعنی موسی و فرعون هر دو، محمد و ابوجهل هر دو يك وجود بودند. وقتی که از اصل خودشان جدا شده به عالم تمین درآمدند بایکدیگر بجنگ افتادند. زمانی که به اصل خودشان رجوع کردند باز همان وجود واحد شدند که بودند.» (ملحقات ص ۴۶۶ و ۴۷۳).

۶- ملحقات، ص ۴۷۴.

«مستلزم سبب دیگر باشد. و آن سبب نیز هکذا جراً بلاانتهی.» پس «سلسله سببها یا باید بلاانتهی امتداد یابد، یا شما در جایی توقف بکنید، و معترف باشید که وجودی از وجودها مستلزم سبب نیست. در صورت اولی تسلسل لازم می‌آید. در صورت ثانیه سببیت بر وجود رفع می‌شود، و ثابت می‌گردد که وجود بی‌سبب تواند شد. پس به چه دلیل ما تصدیق نخواهیم کرد که همان وجود بی‌سبب خود این کاینات مرئی و محسوس است نه وجود موهوم و مظنون. و به چه تمسک شما خواهید گفت که به وجود کاینات باید سببی مقدم باشد. و از آنجا که به اعتقاد ما و شما در جایی توقف ناگزیر است در آن صورت آیا به تجویز خرد خرده‌دان سزاوار نیست که در وجود خود این کاینات توقف بکنیم.»

متشرعین در رد آن استدلال عاجز مانده گویند: وجود بر دو قسم است: یکی آنکه «ممکن الوجود» است که این کاینات است. و این مستلزم سبب است. دیگری «واجب الوجود» است که حضرت باری است. و این مستلزم سبب نیست. و چون باید در جایی توقف کنیم در واجب الوجود توقف می‌کنیم که خودش مستلزم سبب نیست. «پس به این دلیل اثبات الوهیت دشوار نمی‌شود.»

آنجاست که میرزا فتحعلی برهان بسیار قوی خود را می‌آورد: استدلال متشرعین را وقتی می‌توان معتبر شمرد که «وجه انقسام وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد.» اما به این دلیل نا معتبر است:

«اشیاء در تنوعات و انتقالات خود محتاج به سبب است نه در ماهیت و ذات خود. مثلاً تطقه و حبه در تنوع و انتقال خود از يك حالت به حالت دیگر محتاج به والد و درخت است نه در ماهیت و ذات خود. تنازع ما در تنوعات و

انتقالات نیست؛ مراد ما از وجود، ماهیت اشیاء است. و این ماهیت من حیث آنها وجود ضد عدم صرف است، و من حیث الکل وجود واحد و کامل و محیط است. یعنی جامع ماده جمیع کثرات است، و کثراتش در تنوعات و انتقالات خود محتاج یکدیگرند. پس ماهیت اشیاء واجب‌الوجود است، و کاینات که مجمع اشیاء است من حیث الماهیه محتاج به ماهیت دیگر نیست، و مستلزم سبب نیست... حقیقت این است که بیان شد، صاحبان این عقیده را «اتا‌یست» می‌نامند یعنی منکران صانع.^۲

در آن گفتار میرزا فتحعلی استدلال معروف معتقدان به واجب را که وجود باری را جزء ماهیتش می‌دانند، و وجود را عین ماهیت او می‌شمارند رد کرده است. و در برهان خود از يك جهت به حکمای عقلی اسلامی و از جهت دیگر به عقاید «دیوید هیوم» انگلیسی توجه داشته. اما در شیوه استدلال از خود تصرف کرده است. می‌دانیم که هیوم و پس از او کانت این معنی را ثابت کردند و گفتند چون وجود وصف شیئی نمی‌تواند باشد، پس غیر از حمل اولی ذاتی حمل شایع صناعی برای اثبات او لازم است و چنین حملی غیر ممکن است. بنا بر این وجود صانع مدبر به بزهان عقلی راست نیاید.

بامزه اینجاست که نویسنده ما همان معانی را در مقاله‌ای به عنوان دیگری پرورانده: «در تاریخ ۱۷۶۸ میلادی يك نفر حکیم انگلیسی یوم نام به علمای اسلامی هند و بمبئی این مسأله حکمت را طرح کرده از ایشان متمنی جواب شده است. و تا هنوز از علمای اسلام به این مسأله جواب شافی که از آن سکوت صحیح حاصل آید،

۲- مباحثات، ص ۱۷۹ - ۱۷۵.

۸- آثار، جلد دوم، ص ۳۰۱ - ۲۹۷.

داده نشده است.»^۸ موضوع مقاله مسأله سببیت و الوهیت است. اما عنوان آن ساخته ذهن میرزا فتحعلی و عین شیوه خاص اوست که بیچاره هیوم گوشه نشین را با مسلمانان متمصب هندوستان گلاویز ساخته، حرفهای خودش را زده و برخی نکته‌هایی آورده که هیوم نگفته است.

جای دیگر جد و هزل را بهم آمیخته می‌نویسد: ما که پروردگار جهان را از وجود خودمان سوا می‌دانیم و ذات او را از ذات خودمان جدا فرض می‌کنیم - به کدام «دلیل عقلی» صفات خودمان را به او اسناد می‌دهیم؟ و او که غیر ماست و هرگز او را درک نمی‌توانیم کرد، چگونه به وجودش یقین حاصل کرده‌ایم؟ در واقع «ما این موجد را فرض می‌کنیم مثل خودمان - يك وجود صاحب‌غرض و صاحب‌مهر و کین و صاحب‌جاه و شهرت و يك وجود منتقم... و غرضش این بوده است که ما به او ستایش بکنیم. ما خلقت الجن و الانس الایمبدون. و از ستایش ما لذت خواهد برد... از ما خشنود خواهد گشت، و او هم به ما اجر خواهد داد.» و هر آینه او را ستایش نکنیم، و به او شريك قرار بدهیم، بر ما خشم خواهد گرفت. پس «صورتا خواهد نوازانید، قیامت برپا خواهد ساخت... قپان و ترازو خواهد آویخت، از ما حساب خواهد کشید، پل صراط آویزان خواهد نمود، ما را به‌ریسمان‌بازی مجبور خواهد کرد، به‌دوزخ خواهد افکند، مخلد در عذاب خواهد داشت... آسوده خواهد گشت.» بساط معرکه گویا اینجا تمام خواهد شد.^۹

باز در رد اهل ایمان می‌گوید: متشرعین ماحتی به قدر طایفه چارواک هندو به حقیقت پی‌نبرده‌اند. چارواکان را اعتقاد براین است که «صانع و موجد نیست، و اعلی

۹- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۳۳ - ۱۳۰.

و ادنی شدن از عالم طبیعت است، و به وجود صانع يك دليل قاطع و برهان واضح دست‌آویز نیست. پس چرا به امر مضمون و موهوم بل معدوم بندگی باید کرد.»^{۱۰}

جنبه دیگر تفکر فلسفی میرزا فتحعلی اعتقاد او به اصالت عقل و تجربه است. در دایره امکان اشرف از عقل چیزی را نمی‌شناسد از آنکه «ترقی انسان به عقل است.»^{۱۱} راجع به «هنری تماس باکل»^{۱۲} مورخ فیلسوف و نماینده فکر ضد خدایی می‌نویسد: «از متأخرین فیلسوفان فرنگستان دانشمند انگلیسی بوقل نام در تصنیف خود در سلك مطالب عالیه می‌نویسد: نیراعظم آسمانی با آن عظمت و جبروت که دارد در پیشگاه عقل انسانی لاف برابری نمی‌تواند زد.»^{۱۳} پس خطاب به جلال‌الدوله گوید: برای فهمیدن مطالب من باید تو عقل صرف را سند و حجت دانسته باشی نه نقل را که اولیای دین ما آن را بر عقل مرجع شمرده‌اند. . . [آنان] عقل را از درجه شرافت و اعتماد انداخته در حبس ابدی نگاه داشته‌اند.»^{۱۴}

جای دیگر گوید: «ما دیگر از تقلید بیزار شده‌ایم؛ تقلید خانه ما را خراب کرده است. حالا درین صدد هستیم که قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته، از ظلماتیت به نورانیت برسیم. و آزاد و آزاده خیال بشویم.»^{۱۵}

به پیروی اصحاب تجربه پایه حکمت را علم می‌داند و اساس علم را آزمایش حسی می‌سازد. و «آلات و اسباب» تجربه همان حواس ظاهری پنجگانه آدمی هستند. حال

۱۰- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۴۸.

۱۱- ملحقات، ص ۴۰۲.

12- H. Buckle (1821-1862)

۱۳- ملحقات، ص ۴۶۶.

۱۴- همان مأخذ.

۱۵- میرزا فتحعلی به اعتضادالسلطنه، سپتامبر ۱۸۶۸، نامه‌ها، ص ۱۳۱.

اگر «در کاینات يك شانژمان نسبی عظیمی پیدا شود» و به جای آدمیزاد امروزی موجودی ظهور کند که دارای ده حس یا بیشتر باشد، به همان مأخذ دایره معرفت بشر وسعت پذیرد.^{۱۶} اما در این مقوله خاموش است که محسوسات عملی مقدمه ادراك عقلانی آدمی است. ذهن ما به تجربه و مشاهده معانی حسی را درمی یابد و از طبقه بندی محسوسات ادراك کلی حاصل می گردد. به حقیقت ترقی دانش طبیعی از راه آزمایشهای عملی توأم با ادراك عقلی صورت گرفت. در هر حال آن معنی از نوشته هایش برمی آید و اعتقادش تنها به «علوم طبیعت و حکمت» است.^{۱۷}

تفکر مادی او در بیامی که در تعریف روح دارد، منعکس است. گفته غزالی را از کتاب «المضنون به علی غیر اهله» می آورد: «ان الارواح البشریة تحدث عند استعداد النطفة فی الرحم». تعبیرش این است: «یعنی روح یا حیات کیفیتی است که قائم بنفسه نمی تواند شد و محتاج به محل است. چنانکه عقل و شعاع و حرارت و قوه مغناطیسیه و امثال آنها قائم بنفسه نیستند، بلکه قائم به گیرند.»^{۱۸}

در شرح مطلب به اصول فیزیک جدید تکیه می کند: «روح کیفیتی است در اجسام مرکبه ذی حیات که بعد از ترکیب اجسام موافق قوانین و شروط خلقت پیدامی شود... مادام که این جسم ترکیبی باقی است این کیفیت یعنی روح در آن ظاهر است. وقتی که این جسم ترکیبی پاشیده و متلاشی شد، یعنی برهم شد همان کیفیت که ما اسمش را روح گفته ایم زایل و محو می شود.» همچنانکه اگر «اجزای

۱۶- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۵۲ - ۱۵۶.

۱۷- مباحثات، ص ۵۰۸.

۱۸- مباحثات، ص ۵۰۵.

معدنیه را در یکجا جمع می‌کنی و موافق قانون علم آنها را به یکدیگر ممزوج و مرکب می‌سازی، کیفیتی از آن حاصل می‌شود که اسم آن را قوهٔ تلغرافیة یعنی روح تلغرافی می‌گوییم. وقتی که اجزای معدنیه را از یکدیگر سوا کردی، یعنی همان ترکیب را که با آن اجزاء داده بودی برهم کردی، قوهٔ تلغرافیة یعنی روح تلغرافی زایل و محو می‌شود. « برای درک «ماهیت این قوهٔ تلغرافیة و روح تلغرافی... لازم است که الکتریسیست را و قانون و مقتضیات آن را دانسته باشی.» و ماهیت عناصر جمادی و نباتی و حیوانی را «علم فزیکا» و «علم طبیعت» روشن ساخته است.^{۱۹}

به همان مأخذ «رؤیا نیست مگر عمل مغز در حالت خوابیدن.»^{۲۰} نتیجه اینکه: «روح هرچه بوده باشد. . . قائم بنفسه نمی‌تواند شد. چنانکه عقل و خیال قائم بنفسها نیستند.» بنابراین سخن علمای ما که «ارواح بعد از مفارقت در مواضع مخصوصه باز وجود مشخصی دارند... در برابر کریتکا نمی‌تواند ایستاد. و برای ارواح بعد از مفارقت ابدان، قالب مثال و لطیف خیال کردن - چنانکه شیخ احمد بحرینی (=احسایی) بدون دلیل عقلی طبیعی قیاس می‌کند، بی‌معنی است.»^{۲۱}

او که از پیروان عقل است اخلاق را نیز بر پایهٔ عقل می‌نهد، و ریشهٔ آن را در قانون طبیعت می‌شناسد. احکام تعبیدی و تهدید دینی پاکیزگی اخلاق را تضمین نمی‌کنند؛ دانش و بینایی است که آدمی را به نیکی و راستی و پرهیز از بدی و کجروی رهنمونی می‌نماید. می‌نویسد: اعتقاد

۱۹- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۵۹ - ۱۵۸.

۲۰- ملحقات، ص ۵۰۶.

۲۱- ملحقات، ص ۵۰۶.

به جهنم و بهشت عامل اصلاح اخلاق مردم نگشته به دلیل اینکه می‌بینیم «دزدان و راهزنان و قاتلان از عوام الناس و از معتقدان به جهنم بظهور می‌رسند. هیچ از عرفا، دزد و راهزن و قاتل دیده‌ای؟» همچنین تهدید مذهبی نمی‌تواند سبب «عدم صدور جرایم» گردد. بلکه «عقل و علم» است که ما را از عمل شر باز می‌دارد. این معنی را باید شناخت که «در طبیعت بشریه يك قوه و خاصیت مودوعه می‌باشد که انسان را به تشخیص عمل خیر از عمل شر، و عمل حسن از عمل سیئی، و به محظوظ بودن از عمل خیر و منضجر بودن از عمل شر قابل می‌کند.» پس هر قدر که به وسیله «علم به جوهر عقل انسان صیقل داده شود، هم به تقویت علم و هم به امداد طبیعت همان قدر خود را از معاصی کنار می‌گیرد. معهدا قانون سیاست نیز باید در نظر باشد.» اما نه قانونی که حکم بر قتل نفس و پریدن عضو بدن کند، بلکه آن نوع سیاست که در جامعه‌های متمدن جاری است. و گرنه «اعتقادات پوچ و بیم جهنم و امید بهشت هرگز به صدور جرایم مانع نمی‌تواند شد. و جهنم و بهشت را به پاکدامنی سبب دانستن ظن به خطاست.»^{۲۲}

جای دیگر به وزیر علوم می‌نویسد: ما مسلمانان از هجرت تا امروز «پیوسته در متابر و مساجد و مجامع و مجالس به توسط علما، جهال را به نیکوکاری و حسن اخلاق دعوت می‌کنیم و... اقسام و عظم و نصیحت می‌دهیم. آیا عظم و نصیحت ما در طبیعت ایشان چه تأثیر بخشیده است.» آن عظم و نصیحت و نوید و تهدید «برای تهذیب اخلاق و ترك معاصی سبب کافی نیست.» تنها دانش است که «آیینة عقل» آدمی را صیقل می‌دهد، او را به کمالات

اخلاقی ارشاد می‌کند.^{۲۳}

آنچه از نظر گاه تاریخ فکر بسیار پرارزش است همان وجهه نظر مطلقاً علمی نویسنده است؛ تنها به مبانی علم اعتقاد دارد و ابزار کارش انتقاد علمی است. در همه پدیده‌های جهان هستی از آن نظر می‌نگرد و همه‌جا از این راه حقیقت را می‌جوید. تعریفی که از لغت «فیلسوف» نموده روشن‌گر وجهه نظر کلی اوست: «فیلسوف عبارت از آن چنان شخصی است که در علوم عقلیه کامل باشد و سبب حکمت جمیع اشیاء را بر وفق قانون طبیعت مشخص نماید. و هرگز به خوارق عادات و معجزات و وحی و کرامات و رمل و جفر و انقلاب فلزات کثیفه به فلزات نفیسه یعنی کیمیا و امثال آنها... یاور نکند، و به وجود ملائکه و جنه و شیاطین و دیو و پری مطلقاً معتقد نباشد. و کسانی را که به امثال این گونه موهومات معتقدند احمق و سفیه بداند و از ارذل افراد بنی نوع بشر حساب بکند. به اصطلاح اهالی فرنگستان در دنیا کاملتر از فیلسوف وجودی نمی‌باشد.»^{۲۴}

وجهه نظر صرف علمی نویسنده را از انتقادی که بر تعریف اهل منطق در معنی ملك و جن آورده، درست می‌شناسیم: منطقیان ما می‌گویند: «الملك جوهر مجرد و بسیط يتشكل باشكال مختلفه الا الكلب والخنزير. الجن جوهر مجرد و بسیط يتشكل باشكال مختلفه حتى الكلب والخنزير.» این تعریف هیچ معنی ندارد و «ترجمه‌اش در هیچ يك از السنه روی زمین مفهوم نمی‌شود. . . جوهر مجرد بسیط چه چیز است و چه معنی دارد؟» به موجب آن تعریف، ملك و جن وجود دارند و ذی‌حیاتند یعنی جماد

۲۳- میرزا فتحعلی به وزارت علوم، ژانویه ۱۸۲۰، ص ۱۵۹.

۲۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵ - ۴.

نیستند. پس باید ترکیب حیاتی داشته باشند. و چون «ترکیب حیاتی دارند چگونه ممکن است مرئی نشوند، و چگونه به اشکال مختلفه تشکل توانند پذیرفت؟» مگر موم بودند که گاهی آنها را به شکل شتر توان کرد و گاه به صورت گاو در آورد؟ این کلام که در اغلب کتابهای معتبر علمای ما آمده بی معنی و مهمل است. زیرا «ترکیب حیاتی را که يك دفعه از شکل اولی برهم خورد، باز به همان شکلی اولی» برگرداندن مخالف قانون حیات و خلقت است.^{۲۵} به همان برهان علمی معجزه و کرامت و سحر و جادو و مانندشان را سربه سر باطل می شمارد: تحقیقات دانشوران در «علم طبیعت» موضوع «عدم امکان معجزات و کرامات و خوارق عادت» را ثابت گردانیده است. هرگاه در این زمان کسی «لاعن شعور به خود اسناد معجزه بدهد، ما او را دیوانه حساب کرده، از جهت خللی که در قوه عقلیه او واقع شده است برحالت او متأسف خواهیم شد. و اگر عن شعور به خود اسناد معجزه بدهد، ما بلا اختیار از او نفرت خواهیم کرد. زیرا. . . برای افکندن ساده- لوحان به دام فریب، و برای فرمانروا شدن در میان ایشان کذب محض را و تزویر خالص را وسیله می سازد. . . در این روزگار باوجود پروقره - آیا مرد عاقل پاک نهاد هیچ فتوا می دهد که بنی نوع بشر در حالت و جهالت قدیمه خود جمادآسا بلاحرکت بماند؟»^{۲۶}

جای دیگر می آورد: «مادام که تو و هم مذهبان تو از علم طبیعت و نجوم خبردار نیستند، و مادام که به دانستن خوارق عادات و معجزات از ممتنعات، در دست تو و هم مذهبان تو يك قاعده علمی نیست - تو و ایشان همیشه

۲۵- ملحقات، ص ۴۶۹ - ۴۶۸.

۲۶- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۱۶۴ - ۱۶۲.

به خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملایکه و جن و شیاطین و دیو و پری و سایر این قبیل موهومات، باور خواهید کرد. و همیشه در جهالت خواهید ماند.»^{۲۷}

با این شیوه تفکر علمی بنیاد دیانت را مورد بحث و انتقاد قرار می‌دهد، اصول شریعت را با روح تاریخ زمان می‌سنجد، و هاتف اصلاح دین می‌گردد. و گفتار بعدی ما را می‌سازد.

۲. اصلاح دین: «پرستانیسیم اسلامی»

گفتیم که تکیه‌گاه حکمت جدید علوم طبیعی بود و دامنه نقد علمی به کارگاه دیانت رسید؛ نه فقط اساس فلسفه ادیان در بوتۀ صراف‌ی عقل قرار گرفت. رابطه دین‌آوران با اجتماع زمان خود، و رابطه تعالیم ایشان با شخصیت آنان مورد گفت‌وگو و تجسس واقع شد.

نامدارترین دانشوران اروپا در نیمه سده نوزدهم که در آن مباحث تحقیقات تازه کرد و سخنان بدیع آورد، ارنست رنان فرانسوی بود. گذشته از اینکه میرزاتحلی از اندیشه‌های رنان بهره‌یاب گشته - از نظر روانی به او دل‌بستگی داشت. می‌دانیم دانشمند روشن‌رأی نخست تربیت دینی داشت و قرار بود در سلك کشیشان درآید. اما شکاکیت فلسفی او که نتیجه مستقیم تعلیمات اولیه او در حکمت بود - موجب گشت که از دیانت روی برتابد، و با نفی مسیحیت سعادت آدمی را در علم و عقل جست‌وجو کند. میرزا فتحعلی نیز عیناً چنین سرگذشتی داشت: اول می‌خواست به حلقه روحانیان پیوندد، و تعلیمات دینی فرا گیرد - اما آشنایی با فلسفه و عرفان او را به طرد دیانت کشانید، و خود به سوی دانش و عقل گرایید. رنان سخن

۲۷- مکتوبات کمال‌الدوله، رزق ۱۱۷.

معروفی دارد که در بیان شخصیت میرزا فتحعلی راست می‌آید: «در نگارش تاریخ هر مذهبی باید نویسنده‌اش زمانی به آن مذهب اعتقاد می‌داشته اما حال معتقد به آن نباشد.»^{۲۸} آن کلام را که در واقع در وصف خود گفته، مصداقش در دنیای اسلامی آن عصر میرزا فتحعلی است. ولی از يك جهت نویسنده ما پیرو رنان نیست: خردمند عالیقدر فرانسوی به نحله ایده‌آلیسم روی آورد. امامیرزا فتحعلی اخلاصی به مکتب اصالت تصویری ندارد. از این نظر هم مشرب متفکر دیگر همزمان خود «هنری تماس باکل» است. مورخ اندیشه‌گر انگلیسی دشمن آشتی‌ناپذیر دیانت و منکر الوهیت بود، و به فلسفه «علم» و «ترقی» اعتقادی راسخ داشت. باکل پیشرو فلسفه تاریخ مدنیت در انگلیس است، کتابش به نام «تاریخ تمدن در انگلستان» شهرت بسزایی یافت و به اغلب زبانهای اروپایی از جمله روسی ترجمه شد. حتی به گفته «گراهام والاس»^{۲۹} استاد فلسفه سیاسی، آن تصنیف را در کلبه دهاتیان روسی هم یافته بود.

میرزا فتحعلی به رنان و باکل توجه خاص دارد و از آنان بارها نام می‌برد. استنباط ما این است که او تحت تأثیر مستقیم افکار آن دو، خاصه انتقادهای علمی که رنان بر تورات و انجیل و موسی و مسیح نوشت - به نگارش مکتوبات کمال‌الدوله برآمد. و تا اندازه‌ای همان روش را در نقد شریعت اسلام و دین‌آور عربی بکار بست. یکجا به «نیکلا» کنسول سابق فرانسه در رشت می‌نویسد: رساله کمال‌الدوله «به مطنه من اگر به زبان فرانسه ترجمه شود مثل تصنیف رینان (= رنان) مقبول طبع خوانندگان اروپا

28- E. Renan, *Études d'Histoire Religieuse*, 1864, p. 6-7.

29- G. Wallas.

خواهد شد.^{۳۰} جای دیگر می‌آورد: آن رساله شامل دو مبحث اصلی است: «یکی شامل به‌خیالات میتافیزیسیان، دیگری شامل به‌اسرار خانگی و اندرونی ملت اسلام.» مبحث اول «از بصیرت حکمای یوروپا هرگز مخفی و مستور نیست؛ مطالب میتافیزیسیان را حکمای یوروپا بهتر از ما اسلامیان می‌دانند.» اما در مبحث دوم «اهل یوروپا از این اسرار اطلاع کامل ندارند، چونکه تا امروز هیچ کس از ارباب خیال در ملت اسلام به‌کشف این گونه خیالات و اسرار جسارت نکرده است. . . به‌همین سبب ترجمه آن به‌فرنگی در نظر حکما و علمای یوروپا جلوه خواهد داشت.»^{۳۱} در نامه دیگری که به‌تغییر و تعدیل عبارتهای آن رساله تن در نمی‌دهد، گوید: «ملایمت و پرده‌کشی مخالف شروط کزیتکاست. . . مثلاً بوقل و رینان تصنیفات خودشان را چطور بنویسند که ملایم و با پرده و بی‌تعرض و واعظانه. . . باشد؟»^{۳۲}

گفتار میرزا فتحعلی دامنه‌دار است: از فن انتقاد علمی آغاز می‌کند، به‌نقد ادیان و جوهر دیانت می‌پردازد، به‌اسلام می‌رسد و از پیغمبر و شریعت و فقه سخن می‌گوید، و به‌دنبال انتقاد اجتماعی به‌پیام اصلاح دین می‌انجامد. شروع می‌کنیم با سخن او در «فن‌گزیتکا».

در دیباچه‌ای که بر مکتوبات کمال‌الدوله افزوده به شیوه هوشمندانه و ظریفانه خاص خودش ذهن خواننده را به‌شنیدن سخنانش آماده می‌گرداند، او را به‌شکیبایی و فراخ حوصلگی می‌خواند. و از اینکه مبدا برآشوبد، کمال‌الدوله «پسر ناخلف اورنگ زیب» را زتدیقی

۳۰- میرزا فتحعلی به‌سیونیکلائی، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۳، نامه‌ها، ص ۳۰۷.
۳۱- مسوده نامه میرزا فتحعلی به‌سیونیکلائی، مارس ۱۸۷۴، نامه‌ها، ص

۳۲۲

۳۲- میرزا فتحعلی به‌میرزایوسف‌خان، ۲۹ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۱۴.

می‌نامد که خیالات «باطله» دارد. اما باید حرفش را شنید و پاسخ دندان‌شکن داد، نکند مردم به افکار «فاسده» اش بگروند. بیانش دلپذیر است:

بر خردمندان پوشیده نیست که جهان در هیچ عصری از «ملاحده و زنادقه خالی نبوده است و هم نخواهد بود. تشدد و تفیظ در حق این طایفه هرگز مثمر نتیجه نمی‌شود، به علت اینکه این طایفه گمراه يك نفر دو نفر، و هم در داخل مملکت نیستند - و در يك عصر مخصوص ظهور نمی‌کنند که از عهده ایشان توان برآمد.» از آن‌گاه که در اقلیم اروپا «هرکس را از افراد نوع بشر در نشر خیالاتش، خواه باطله و فاسده خواه صحیحه و سلیمه، اذن آزادی داده شده است - از هر گوشه جهان زنادقه سر برزده خیالات خودشان را بقلم در می‌آورند و کسی مانع ایشان نمی‌شود و در پی آزار ایشان نمی‌باشد.»

مگر نمی‌دانید که «زنادقه فرنگیان» چون ولتر و «رینان» و دیگران چه تصنیفاتی «در بطلان دین مسیحی» نوشته‌اند؟ «اما رؤسای دولت و ملت اصلاً تشددی در باب تعدیر ایشان جایز نشمرده‌اند، زیرا فهمیده‌اند که علاج این کار و سد راه تأثیر آن‌گونه خیالات باطله، تشدد نیست بلکه رد آنهاست با اجوبه حکیمانه که مبنی به براهین عقلیه و نقلیه بوده باشد.» چنانکه در همین باب به تفصیلی که شیخ سعیدابی منصور احمد طبرسی آورده امام عالی‌مقام امیرالمؤمنین در احتجاج زندیقی اصلاً تندی نکرد، او را با پاسخهای حکیمانه در مقابل ایراداتش ملزم فرمود. به حقیقت ایرادهای آن زندیق «بدتر از اعتراضات کمال‌الدوله» بوده است. همچنین حضرت علی بن موسی الرضا در مجلس مأمون خلیفه مقتدر عباسی «جواب چند نفر ملاحده و زنادقه را بدون تشدد

و تفیظ از روی علم و حکمت داده ایشان را مغلوب کرد. «پس اگر پسر تاخلف اورنگک زیب خیالات فاسده خود را بقلم آورده اراده صدمه زدن به عقاید دینیه اسلام کرده است، او را نیز از جمله زنادقه و ملاحده توان شمرد که پیش از این بوده‌اند و بعد از این نیز خواهند بود. و از خیالات باطله‌اش به قوت یاطن صاحب شریعت هرگز رخنه‌ای به دین اسلام نخواهد رسید... به شرطی که در بطلان خیالات فاسده‌اش جواب شافی نوشته شود تا آنکه همان خیالات در نظر مردم بی‌تأثیر و بی‌مقدار گردد.» هر آینه در پاسخ او تندی و تشدد گردد «زنادقه را جری خواهد ساخت.» مگر فاضلی از زمرة راسخون فی‌العلم پیدا نخواهد گشت که «جواب این هدیات را از روی عقل و حکمت نوشته آنها را بی‌تأثیر سازد؟» همچنانکه در فرنگستان برگفته‌های ولتر و رنان ملحد جوابها نوشتند و «آنها را در نظر مردم خوار نمودند.» و دین نصرانی از تألیفات آنان نقصانی نپذیرفت. «غیر از این تدبیر، سد راه انتشار این گونه تصنیفات و تصرف آنها در عقیده عوام از ممکنات نبوده است و هم نخواهد بود.»^{۲۲} نیت درونی نویسنده را باید در پیچ و تاب گفتارش خواند. می‌خواهد در بحث و انتقاد را بگشاید، مؤمن و ملحد را به مناظره برانگیزاند، و خود اندیشه‌اش را آزادانه بگوید و به هر حيله در دل خواننده راه یابد. به دوست عزیزش می‌نویسد: «صلاح ملك و ملت» اقتضا دارد که نقایص و معایب خاطر نشان گردد. و «فن‌کریتکا همین است. . . امم یورویا به این درجه معرفت و کمال از دولت کریتکا رسیده‌اند.» و نمونه آن آثار ولتر و رنان و باکل را باید

شمرد.^{۲۴} پس خواننده را به انتقاد ترغیب می‌کند و از شرایطی که در فرستادن مکتوبات کمال‌الدوله قرار می‌دهد اینکه: «به کسانی که به اعتقاد شما را سخون فی‌العلم شمرده می‌شوند باید تکلیف بکنید که اگر بتوانند به کل مطالب کمال‌الدوله، خواه در امور پولیتقه خواه در امور دینیه قریتکا بنویسند که مقصود خود کمال‌الدوله است. یا قبول می‌کند یا به دلایل رد می‌سازد. و اما در قریتکا دلایل نقلیه و نصیه هرگز مقبول نخواهد شد و شایسته التفات نخواهد گشت.» و هرگاه «کسی یارای قریتکا نوشتن نداشته باشد، باری بیان حالتی که از خواندن این نسخه به او رو خواهد داد البته بقلم در آورده. به توسط شما به نزد من بفرستد که به مصنف اظهار گردد.»^{۲۵}

با آن مقدمه چینی به اصل مطلب می‌پردازد. پیش درآمد گفتارش انتقاد بر اساس دیانت است.

«الان در کل فرنگستان و ینگی دنیا این مسأله دایر است که آیا عقاید باطله یعنی اعتقادات دینیه موجب سعادت ملك و ملت است، یا اینکه موجب ذلت ملك و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفق‌اند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملك و ملت است در هر خصوص. حتی اشهر ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم شده است، در این عقیده زیاده بردیگران غور کرده است.» و از دلایلیش این است که ملل تابع دستگاه پاپ که «پیرو اقاویل کشیشان و افسانه‌گویان هستند در علوم و صنایع آنا فآنا رو در تنزل می‌باشند.» اما سایر ملل مغرب که «از قید اعتقادات دینیه وارسته، پیرو عقل و حکمت شده‌اند، در علوم و صنایع روز به روز،

۲۴- میرزاتحلی به میرزایوسفخان، ۲۹ مارس ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۱۳.

۲۵- ملاحظات، ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

و ساعت به ساعت در ترقی هستند. چه اختراعات غریبه و چه ایجادات عجیبه از نتیجه علم ایشان در عالم ظهور کرده، موجب سعادت و آسایش بنی نوع بشر گردیده است. و همه آن ترقی در سایه «علم و معرفت» تحقق یافته است.

حکیم مزبور گوید: «انسان کامل و محب نوع بشر عبارت از دانشمندی است که در کشف اسرار حقیقت و هدم اساس اعتقادات دینیه، ترس مال و جان او را مانع نیاید. و بر این دانشمند را به هر نوع باشد واجب است که فقط تشکیکی در حقیقت ادیان و مذاهب به خیال مردم بیاندازد. بعد از آن چون خیال مشغول کار شده، آهسته آهسته پی به حقیقت خواهد برد. و صاحبش را از تاریکی و جهالت به روشنایی معرفت خواهد رساند.»

به دنبال آن میرزا فتحعلی مرام خود و فلسفه رساله اش را بیان می کند: «مصنف کمال الدوله نیز در عقیده حکمای فرنگستان است؛ یعنی لیبرال و از سالکان مسلک پروقره و طالبان سیویلیزه است. منظورش این است که فی مابین ملت او نیز در کل اصناف مردم انتشار علوم و صنایع صورت یابد. . . ذلت و فقر از میان ملتش رفع شده، ثروت و مکننت برای او روی آورد.» و این منظور تحقق نیابد مگر به هدم اساس اعتقادات دینیه که پرده بصیرت مردم شده، ایشان را از ترقیات در امور دنیویه مانع می آید. لهذا به اقتضای عقیده خود معلومات خود را بقلم آورده است. سبب تصنیف نسخه کمال الدوله همین و بس؛ و الا منظور دیگر اصلاً متصور نیست.»^{۲۶}

اعتقاد به فلسفه علم و ترقی و مدنیت که روح تاریخ زمان را بی ساخت - و ورد زبان میرزا فتحعلی است از عمده عناصر تفکر اجتماعی و تجددخواهی اوست. اما

اینکه می‌گوید جامعه‌های اروپایی و امریکایی که به جهان ترقی و دانش جدید روی آوردند یکسره از دیانت دست بشستند - بیانی دقیق نیست. آنچه تحقق یافت نه برانداختن اساس دین بود، بلکه اصلاح دین بود و تفکیک مطلق یا نسبی آن از دیگر بنیادهای اجتماعی. گردش چرخ اجتماع بر پایه عرفی نهاده شد، راه دخل و تصرف دین در کار حکومت و تحقیق و تجسس علمی بسته گشت، و دین به صورت اعتقاد فردی درآمد. نه اینکه میرزا فتحعلی به آن معانی پی نبرده باشد. برعکس از آنچه پیشتر در عقاید سیاسی او گفتیم و بعد از این در اندیشه پرتستانتیسم اسلامی او خواهیم گفت - روشن می‌شود که به رابطه تحول افق فکری با تحول اجتماعی و سیاسی اروپا از دوره رنسانس به بعد، نیک آگاه بوده است. جهت عمومی عقاید او نیز دقیقاً به همان سیر فکری گرایش داشت و در پی همان تحول می‌گشت؛ خواهان اصلاح دین بود.

باری کمال‌الدوله در يك چیز پرده پوشی روا ندارد، اینکه ملحد مطلق است. يك عمر دیندار بودیم، طرفی نیستیم، «يك چند نیز خدمت معشوق و می‌کنیم.» سیزده قرن «با دین و مذهب و با اعتقاد و ایمان زندگانی کرده‌ایم... يك چند نیز برای امتحان بی‌دین و بی‌مذهب و بی‌اعتقاد و بی‌ایمان، با معرفت و فیلسوفیت تعیش بکنیم تا ببینیم که حالت ما بدتر می‌شود یا بهتر. اگر بدتر شد باز رجوع به عقاید سابقه تعذر نخواهد داشت. ما اهل ایرانیم، هرکس که مارا به طرف دین بخواند در متابعتش مضایقه نداریم... بی‌دین شدن و صاحب معرفت شدن برای ما دشوار است، پی‌افسانه دویدن و به افسانه‌گویان

بنده شدن عادت طبیعی ماست.»^{۲۷} جای دیگر آرزو می‌کند: ای کاش کسی پیدا شدی و ملت ما را از رسوم نکوهیده اسلامی آزاد نمودی «اما نه به رسم نبوت و امامت که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت.»^{۲۸} در واقع همان مأموریت را در شخصیت خویش متجسم می‌دید.

میرزافتحعلی در مقاله جداگانه‌ای که بر نسخه اصلی رساله کمال‌الدوله افزوده چند مسأله اساسی عقل و دین، و علم و اعتقاد را مطرح کرده است. در واقع برخی از آن مسائل را تحت تأثیر انتقاد زبانی ملکم بر آن رساله پرورانده و خود معترف به این معنی هست.^{۲۹}

در مسأله علم و اعتقاد می‌نویسد: خطای ما در شناختن حق از باطل و راست از کج از این رهگذر است که ما همیشه «دو قضیه مغایره را به همدیگر مخلوط کرده یک قضیه می‌شماریم. . . یکی از آنها علم است، دیگری اعتقاد.» به مثل علم حکم می‌کند که ناپلئون به مسکو رفت و چنین و چنان شد. در این باره «اعتقاد هرگز لزوم ندارد، چونکه قضیه مبنی بر علم قطعی است.» از طرف دیگر بنا بر اخبار حضرت موسی به کوه طور رفت و با پروردگار جبران مکالمه کرد، و امثال آن. «این قضیه را نباید علم بشماریم، باید. . . اعتقاد بنامیم.» زیرا به دلیل علمی بهیچ وجه قابل اثبات نیست. مغایرت این دو قضیه

۳۷- ملحقات، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.

۳۸- میرزافتحعلی به جلال‌الدین میرزا، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۷۲.

۳۹- نگاه کنید به مکتوب سوم ضمیمه ملحقات (ص ۱۷۳-۱۶۹). و

مقایسه نتایج با یادداشت‌های میرزافتحعلی که نه این عنوان نوشته: «بسط وتفصیل مطالبی است که در اواخر ماه مارت سنه ۱۸۷۲ از جناب روح‌القدس در تفلیس حکام عبور از این بلده به عزیمت طهران در چند مجلس شنیده‌ام.» (نامه‌ها، ص ۲۹۵ - ۲۸۶). شرح مزبور را برای دوستی به تهران نیز فرستاده بود و در مجموعه خطی کتابخانه ملی ایران (شماره ۱۴۹) با حذف چند عبارت از آخر آن نقل شده است.

و مخلوط کردن آن دو، منشأ عمده خطای ذهنی ما گشته است. چنانکه علمای ما می‌گویند «علم تفسیر احادیث و علم کلام و امثال آنها - و بعد از آن فیزیکاً و ماتماتیقا و جغرافیا و نجوم. . . را نیز از علوم تعداد می‌کنند، گویا که اولین نیز نظیر آخرین است. و حال آنکه مقایرت این آخرین از اولین از آفتاب روشنتر است. ما باید اولین را از امور اعتقادیه حساب بکنیم. و تنها آخرین را از امور علمیه بشماریم.»^{۴۰}

در نکته‌جویی آن معانی بلند باید گفت علمای پیشین اصطلاح لغوی «علم تفسیر احادیث» و مانند آن را به معنی «معرفت» و دانش بکار می‌بردند نه به مفهوم «علوم دقیق» چون فیزیک و ریاضی. اما مطلب بسیار مهمی را که می‌آورد تفکیک مطلق دیانت و علم است. در واقع آن استدلال غزالی است که تحلیل فلسفی الهیات و توجیه عقلی و علمی آن را از «غلط‌کاریهای» فلاسفه می‌خواند و معتقد است که علوم طبیعی و ریاضی از فنون برهانی است و آنها «بالذات» ربطی با اعتقاد دینی ندارند.^{۴۱} همان نظر را بعدها کانت پرورانده است. می‌دانیم میرزا فتحعلی با نگارش‌های غزالی آشنایی داشته، بارها به او استناد جسته است. اما ملکم‌خان بایستی آن فکر را از کانت گرفته باشد.

مسئله دوم در جوهر ادیان است. می‌نویسد: دین متضمن سه امر مختلف است: «اعتقاد، عبادات، و اخلاق». مقصود اصلی از تأسیس هر دین همانا اخلاق است و «اعتقاد و عبادات نسبت به آن مقصود اصلی، فرع‌اند.»

۴۰- ملحقات، ص ۱۷۳ - ۱۷۲.

۴۱- نگاه کنید به این دو کتاب ارزنده:

جلال‌الدین همایی، غزالی‌نامه، ۱۳۴۲، ص ۳۸۱ و منوچهر بزرگمهر، فلسفه تحلیل منطقی، ۱۳۴۸، ص ۴۰.

حال اگر «ومیله‌ای پیدا بکنیم که بدون فرض وجود مستوجب التعظیم والتعبد، صاحب اخلاق حسنه بشویم آن وقت فروعات دوگانه . . . از ما ساقط است.» در مغرب زمین نشر دانش مردم را «به جهت اکتساب حسن اخلاق از اعتقاد و عبادات که شرط دوگانه‌هردین است مستغنی داشته است. اما در آسیا علوم انتشار ندارد و به این جهت فروعات دوگانه شقوقات و زواید لاتحصی پیدا کرده است. و بر اصل مقصود به شدتی غلبه نموده است که راه انتشار علوم به واسطه آنها بالمره مسدود شده است.»^{۴۲} البته ممکن است برهان آورد که در جامعه‌های غربی نیز میان ترقی علم و اصلاح اخلاق همبستگی و تناسب کامل وجود ندارد. این رأی خاصه از نظر اخلاق سیاسی دولتها راست است - و سبب آن را باید در فلسفه سیاست بین‌الملل و ترکیب فعلی هیأت جامعه دول جست‌وجو کرد. بله، پیشرفت دانش و فن فضیلت اخلاق سیاسی و کردار ملل را در رابطه با دیگر ملل تأمین نساخته، و خوش بینی بیش از اندازه به علم از این نظرگاه اعتقاد سرابی بود. اما دو معنی بزرگ را نمی‌توان نادیده انگاشت: در جامعه‌هایی که دین حاکم است، اخلاق و کردار مدنی از جامعه‌هایی که دیانت حکومت ندارد، ابدأ بهتر نیست. بلکه بسیار هم بدتر است؛ به هر کجا می‌نگریم فساد است و تبه‌کاری. دیگر اینکه دانش و حکمت جدید دست‌کم بسیاری از آفات مهلك اعتقادات و تعصبات دینی را برانداخته است. در هر حال واقعیت تاریخ این است که دین، خوب یا بد، مدتهاست مرده - و تصور اینکه پیامهای اقوام سامی در صدها قرن پیش بتواند سعادت آدمی را در عصر ما ضمانت کند - توهمی است ابلهانه. از این مقوله

باز صحبت خواهیم کرد.

برگردیم به گفتار میرزا فتحعلی. ببینیم در آثار و عوارض دیانت چه دارد بگوید: «امروز خرابی کل دنیا» حاصل ظهور دین آوران است از خطه آسیا که «مولد ادیان است.» پیمبران از مشرق برخاستند و به وسیله امامان و نایبان و خلفای آنان بر مغرب استیلا یافتند و «در اعتقاد مردم به درجه مقدسی» رسیده‌اند. نتیجه کوشش آنان این شد که «عقل انسانی را که . . . در موجودات سفلیه بالیقین، و در اجرام علویه علی‌الظاهر وجودی بالاتر از آن متصور نیست - به سبب انواع و اقسام اغراض نفسانیة خودشان بالکلیه از درجه شرافت و اعتماد انداخته، تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته، درامورات و خیالات اصلا آن را سند و حجت نمی‌شمارند، و نقل را همیشه بر عقل مرجح و غالب می‌دانند.»^{۴۲}

مثلا دانش عقلی نمی‌پذیرد که حضرت پیمبر به آسمان رفت، یا مریم با کره از روح خداوندی به حضرت عیسی حامله گشت. چون ایراد کنی اولیای دین خواهند گفت: «به تحقیق و حکم عقل اعتماد نباید کرد!» حقیقت همان است که صحابه فرموده‌اند یا انجیل خبر داده است. البته داستان «دارالسیاسیه» ای که به جهت سوزاندن مردم کم اعتقاد به نام «اینقویزاسیون» برپا کرده بودند، شنیده‌اید. آن مردم به سبب «ادنی شبهه» خودشان در اعتقاد دینی، که ناشی از چشمه عقل بوده است، به آتش بیرحمی سوخته شده‌اند.» پس «سعادت و فیروزی نوع بشر وقتی رو خواهد داد که عقل انسانی کلیه، خواه در آسیا خواه در یوروپا، از حبس ابدی نجات یابد و در امورات و خیالات

تنها عقل بشری سند و حجت گردد و حاکم مطلق شود.»^{۴۴}
چگونه این کار میسر است؟

«شیوهٔ هدایت و ارشاد و شیوهٔ راهنمایی و تعلیم این نیست که به عامهٔ مردم مسلمان و نصرانی و جهود بگویی: «اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید، باید چنان و چنان اعتقاد را داشته باشید... به این شیوهٔ ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگو خواهی تراشید، و به مقصد خود هم نخواهی رسید. هر کس از ایشان از روی لجاجت و عناد، حرف تو را بیهوده و دلایل تو را پوچ خواهد شمرد، و زحمت تو عبث و بیجا خواهد شد. تو دین ایشان را در کنار بگذار، و در خصوص آنها هیچ حرف مزن؛ ارشاد را چنین آغاز کن:»

پیشینیان تاریخ آفرینش جهان را هفت هزار سال مرقوم فرموده‌اند. اما امروز دلایل قطعی بر ما ثابت گردانیده که ایجاد دنیا از کرور هزار سال نیز گذشته است. و «قبل از ادیان اهل کتاب، ادیان متعددهٔ باطله در دنیا ظهور داشته است از قبیل دین بت پرستی و آتش پرستی و برهمنی و کثرت الههٔ یونانیان... پس عقل انسانی متعیر است که آیا به چه سبب خداوند عالم آن نوع ادیان باطله را چندین هزار سال قبل از ظهور ادیان اهل کتاب پایدار و برقرار گذاشته است.» پس از تأمل «عقل انسانی ناچار حکم قطعی خواهد کرد که خداوند عالم در ظهور آن ادیان باطله و در بقای آنها، هرگز مداخله نداشته است. بلکه همهٔ آنها را مردمان زیرک و ریاست طلب به جهت نیل مقاصد خودشان احداث نموده‌اند.» همین که پیروان اهل کتاب به بطلان مذاهب کهن پی بردند «خود به خود و بلاختیار دین خودشان را نیز از آنها قیاس خواهند کرد.

و خواهند فهمید که اگر دین حق در دنیا لزوم می‌داشت چرا چندین هزار سال خداوند عالم پیغمبر بر حقی نفرستاد که آن ادیان باطله را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی. مگر تا آن زمان این دنیا، و این بندگان تعلق به او نمی‌داشت؟ و یا مگر تا آن زمان خوابیده بود، بعد بیدار شده دید که ادیان باطله دنیای او را ملوث کرده‌اند. آن وقت به فکر فرستادن رسل برحق و کتب سماویه برافتاد؟»^{۴۵}

در نفی رسالت و نبوت می‌آورد: آیا بر پروردگار «لازم است پیغمبری بفرستد، و مخلوق خود را به هدایت دلالت بکند؟» نخیر «هیچ لازم نیست.» مگر نمی‌دانی «هدایت و ضلالت، حق پرستی و بت پرستی در نظر او علی السویه است؟» باید دانسته باشی که سرزمین ینگی دنیا در ادوار تاریخ «در آن طرف آب مانده بود و کرور کرور خلق آن مثل من و تو، از نوع بشر، در بیشه‌ها مانند حیوانات وحشی برهنه و عریان می‌گشتند. هیچ موجود اعتنا نداشت که برای ایشان پیغمبری بفرستد.» از کشف و تسخیر ینگی دنیا چند قرنی پیش نمی‌گذرد. حالا مردم آن دیار «در علوم و صنایع به اهل دنیای کهنه تفوق بهمرسانیده‌اند.»^{۴۶}

اما این اندازه می‌پذیرد که: به عهد کهن که علم ترقی نداشت کسانی «به جهت ارائت خیر و شر مردم، مدعای خودشان را به واسطه براهین عقلیه به ایشان اثبات نمی‌توانستند کرد. ناچار به مقتضای طبایع مردم، خودشان را به لقب پیغمبری برگزیده صانع نامیده به

۴۵- ملاحظات، ص ۱۷۲ - ۱۷۵. آن راهنمایی زیرکانه از ملوک خان است (نگاه کنید به: نامه‌ها، ص ۲۹۱ - ۲۹۵). در این مأخذ جمله آخر چنین آمده: «آن وقت به فکر فرستادن حضرت موسی و دیگر رفقاییش افتاد.»
۴۶- مکاتبات کمال الدوله، در ذی، ۱۳۸ - ۱۳۷.

خودشان اسناد معجزه داده‌اند. و به این وسیله مردم را به امر و نهی خودشان تابع کرده، مدعای خودشان را به ایشان حالی نموده‌اند.^{۴۷}

در حکمت بالغه تردید می‌کند: این همه ظلم از کجا آمده است؟! خود، خالق ظلم است. ای جلال‌الدوله؛ اگر جناب اقدس الهی به قول استاد مرتبه‌خوان «چنین دیسپوت بوده است که يك فرشتهٔ محترم مقرب خود را به جهت اندک تأخیر در انجام فرمایش او، بال و پرش را شکسته، هفتصد سال در جزیره‌ای محبوس کرده، در آخر او را از مژگانها معلق آویخته معذب نموده است. از دیسپوتی او نیز الحذر.»^{۴۸} این چه کهنه‌خدایی است که «او را صاحب عظمت و جبروت و صاحب مروت و رأفت و منبع رحمت و احسان بگوئیم» در صورتی که بندگانش را به شدت به کشتن می‌دهد. مگر اینان مخلوق او نیستند؟^{۴۹} آیا «عقل سلیم» تجویز می‌کند که موجد عالم را به آن صفات بشناسیم؟ باید آن صفات را از او سلب بکنیم.^{۵۰} اگر جهنم راست است «خالق رحیم و عادل در نظرها يك وجود نامحبوب، يك وجود مکروه و ظالم مشاهده می‌شود.» و هر آینه دروغ است پس ای عالمان دین «چرا بیچاره عوام را از نعمات پروردگار عالم محروم می‌سازید، چرا عیش او را تلخ می‌کنید» و چرا نمی‌گذارید «علوم و صنایع یاد بگیرد؛ دقیقاً محل اقتباس است.»^{۵۱} اما بدانید که جهنم و بهشت مسلمانان هر دو در شمار «لفویات» است. در واقع «جهنم، خود مجلس و عطف و اعظ است.»^{۵۲}

۴۷- همان مأخذ، ورق ۱۶۳.

۴۸- همان مأخذ، ورق ۱۷۷ - ۱۷۶.

۴۹- ملحقات، ص ۴۷۷ - ۴۷۶.

۵۰- ملحقات، ص ۴۷۵.

۵۱- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۸۴.

۵۲- ملحقات، ص ۴۹۶.

رسیدیم به اسلام.

میرزا فتحعلی در پی نگارش تاریخ اسلام یا نقد کاملی بر اصول و فروع دیانت اسلام نبود. جهت فکری او اصلاح دین بود به مفهوم پرستان‌تیسیم در جهان نصرانیت. به این منظور توجه خود را به جنبه‌هایی از شریعت معطوف داشته که اصلاح آن را لازم شمرده است. ارزش معنوی کار او در این است که: روش نقد علمی مورخان و دانایان مغرب را در تاریخ ادیان بکار بسته؛ تحلیلی از شخصیت روانی حضرت محمد در رابطه با احکام دینی و جامعه عربی نموده؛ در اعتبار تاریخی اخبار قرآن سخن رانده؛ انتقاد ارزنده‌ای بر اصول فقه اسلامی کرده؛ و تأثیر مدنی تعالیم دینی را بدست داده است - تا اینکه می‌رسد به مسأله اصلاح دین که جان کلامش هست. تحلیل او از خوی و منش پیامبر اسلام قابل توجه است و حدس می‌زنیم که با کتاب «زندگی مسیح» نگارش رنان که در ۱۸۶۲ منتشر گردیده بود، آشنایی داشته. ما شاخ و برگ گفتار او را می‌زنیم و برگزیده آن را می‌آوریم. و در این مبحث لازم ندانستیم در همه موضوعها تحلیل و تفسیر کنیم مگر در یکی دو مورد. رشته سخن را به دست میرزا فتحعلی می‌سپاریم.

عقیده مسلمانان را در اصل آفرینش و ظهور پیامبران می‌آورد - تا می‌رسد به پیامبر اسلام. چون حضرت رسالت خود را اعلام کرد - برخی از روی «ایمان و اخلاص و معرفت» ایمان آوردند. گروهی دیگر «عناد و نفاق پیشه کردند». گفتند: «تو پروردگار ما نیستی، و محمد پیامبر ما نیست، و علی امام و خلیفه و صاحب اختیار و حاکم ما نیست، و همچنین اولاد او.» گروه اول که از روی معرفت و بصیرت به دین آور عربی گرویدند «بی شک اهل تبریز

بوده‌اند.» و جماعت دوم که به مخالفت برخاستند «کاش گفتندی که غیر از ایشان نیز هیچ‌کس پیغمبر ما، و امام ما، و ولی ما نیست تا به یکبارگی راه همگی بسته شدی.»^{۵۲}

اما باید شناخت که حضرت محمد «در عقل و تدبیر در عصر خود نظیر نداشت، و در فصاحت و بلاغت فی‌ما بین عربها بی‌بدل بود... و این عقیده غلط است که او امی بود یعنی سواد نداشت. خیر، امی نبود؛ این قدر هست که علوم نمی‌دانست و از تربیت یعنی سیویلیزاسیون... مانند معاصرین خود خبر نداشت. و لیکن سوادش بود، و خواندن می‌دانست.»^{۵۳} جای دیگر می‌آورد: «پیغمبر ما در مراتب تربیت یکی از عربهای عصر خود بود، و خودش نیز مانند سایر عربها از علوم طبیعت و حکمت خبر نداشت. و... به وجود ملك و جن و به جمیع خوارق عادات قلباً باور می‌کرد. و چنان می‌پنداشت که در کل دنیا طایفه‌ای نمی‌شود که به این نوع چیزها اعتقاد نورزد.» و گرنه در کتاب خود وجود آنها را به قطعیت ذکر نمی‌کرد.^{۵۴} همچنین بساید دانست که این از تدبیرش بود که «هرچه می‌کرد، و هر چه می‌گفت، و هر چه می‌خواست عمداً به خداوند کائنات [نسبت] می‌داد که به خود او بعثت وارد نشود.» از آن گذشته «به شدت ریاست‌طلب و جاه‌دوست و شهرت‌پرست بود.» و نیز از هیچ شیوه‌ای که او را به مقصد برساند روگردان نبود. چنانکه در «سیرالنبی» آمده به جنگ با دشمن اکتفا نمی‌کرد؛ برای پیشرفت کارش چند بار دزدان

۵۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۸۲ - ۱۸۱.

۵۴- ملحقات، ص ۴۹۳ - ۴۹۲. دلایل خوانا و نویسابودن پیغمبر را آورده

است.

۵۵- ملحقات، ص ۴۷۵.

عرب را بفرستاد تا شبانگاه رؤسای قبایل عرب را که مانع خیالات او بودند، به قتل برسانند.^{۵۶}

همچنین روش خود را با مقتضیات زمان تغییر می‌داد. یکجا می‌فرماید: «تبت یدی ابی لهب». ابولهب را نفرین می‌کند از آنکه او «عقل و هوش دارد، و می‌فهمد که برادرزاده‌اش می‌خواهد دستگاه عوام فریبی برپا کند.» آن سوره در مکه نازل شد آنگاه که پیغمبر نیرو نداشت، و تنها «به نفرین مخالفانش اکتفا کرده است.» چون به مدینه رفت و کارش پیشرفتی کرد - «خدای ما به حالت خود تغییر داد، عدالت و انصاف را بالمره بکنار گذاشت، سفاکی و بیرحمی آغاز کرد. آیه فاقتلواالمشرکین فرستاد.»^{۵۷} به راستی شاعر عرب «عمارۃ الیمنی» مطلب را خوب فهمیده است: چون شمس‌الدوله تورانشاه برادر صلاح‌الدین را به تسخیر یمن و استبداد ترغیب کرد - راه پیش پایش گذارد و گفت کاری کند که «گوشت از چوب» آویزان شود. مگر «ندیدی که رجلی از رجال عرب به این روش سمی و سلوک کرد به چه درجه رسید... تا اینکه او را سید امم خواندند.»^{۵۸}

در تحلیل روانی پیغمبر به کتاب معتبر «سیرالنبی» و شرحی که راجع به افراط شهوترانی نوشته، استناد جوید. این مطلب «عمدگی مخصوص دارد به علت اینکه... سبب نزول آیه حجاب در حق طایفه زنان صراحتاً هویدا می‌گردد.» تمایل حضرت ختمی مآب را در آن امر حدی نبود - اکثر زنان او به اختیار خود زن پیغمبر نشده بودند، برخی از ایشان جاریه بودند، و بعضی زن کفار

۵۶- ملحقات، ص ۴۹۳ - ۴۹۲.

۵۷- ملحقات، ص ۴۷۶ - ۴۷۵.

۵۸- ملحقات، ص ۴۹۲ - ۴۹۱. چند بیت از قصیده شاعر را به نقل تاریخ

ابن‌خلدون، جزء چهارم آورده است.

که از دست شوهرشان گرفته بود. چنانکه زینب زن زید را از کنار شوهرش ربود. زید ناچار از زنش دست کشید و گرنه می‌دانست به او آن می‌رسید که از داود پیغمبر جهود به «اوریا» رسید. باز در سیرالنبی می‌خوانیم که زن زید پس از طلاق به مزاجت حضرت تن در نمی‌داد. بعد که آیه «فلما قضی زید منها و طراً و زوجناکها» از آسمان نازل شد، چاره‌ای جز تسلیم نداشت.^{۵۹}

سیدالمرسلین سالخورده بود و زناش جوان بودند. در اواخر زندگی به اندازه‌ای ناتوانی به حضرت روی داد که «به جبرئیل نیز از عجز خود شکایت کرده است.» غزالی در احیاءالملوم گوید: «جاء فی بعض الاخبار ان رسول الله قال شکوت الی جبرائیل علیه السلام ضعفی عن الوقاع فدلتنی علی الهریسه.» پس زنان «به اقتضای طبیعت بشریت طالب الفت جوانان می‌شدند.» داستان عایشه و صفوان را همه شنیده‌اند. و به گفته طبری صفوان جوانی بود خوش قامت و خوب روی. اگر عایشه صاحب عفت بود چرا حضرت علی که صاحب غیرت و شجاعت بود - به پیغمبر گفت «رها کن این خبیثه را، برود پی عشقبازی خود؛ برای تو زنهای دیگر کم نیست.» اما حضرت گوش نداد و از فرط «رثک در مراقبت» عایشه فوراً آیه حجاب را نازل کرد. «و نصف بنی نوع بشر را که طایفه اناث است، الی مرور دهور به حبس ابدی انداخت.» سایر زنان نیز به جوانان صحابه ناز می‌فروختند. طلحه بارها می‌گفت: «کی این پیر خواهد مرد که ما زنهای او را بگیریم، در آغوش بکشیم و خلخالهای ایشان را در برابر خودمان بصدایا وریم.» چون سخن «بی‌ادبانه طلحه گوشزد پیغمبر شد» تدبیری فرمود و از پروردگار کاینات

خواست که آیه دیگری نازل فرماید که صراحتاً ازدواج زنان او را بعد از رحلتش حرام گرداند. خدای مسلمانان که «در هر خصوص بلاحرف و اعتراض تابع امر و نهی» پیمبر خود بود چند آیه دیگر پشت سر هم فرستاد و «دندان طمع طلحه و سایر صحابه از وصال زنان او بعد از وفاتش بریده شد». لاجرم احوال شخصی رسول خدا و حرمانه او موجب گشت که در امر زنان به نهایت سخت گرفته و آزادی را که «از اعظم حقوق بشریت است بالمره از ایشان سلب کرده است».^{۶۰}

همان قانون حجاب سرچشمه مفاسد مدنی گوناگونی گشته است: خشونت رفتار مردان نسبت به زنان «در معاشرت و مخالطت که از الذ نعمات دنیویه» است؛ «عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع، و سلب حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد»؛ و رواج ظلم عظیم خواجه کردن اطفال بیگناه، و رونق کسب نکوهیده خواجه فروشی - همه از عادات مسلمانان و همه از آثار آیین حجاب هستند.^{۶۱} قانون کثرت زوجات نیز از دیگر رسوم زشتی است که رابطه زن و شوهر را میان اهل اسلام به صورت مالک و مملوکه درآورده است. «مالک یعنی چه؟ مملوکه یعنی چه؟ در بشریت مملوک و مملوکه شدن خلاف عدالت و مساوات است. این قبیل چیزها تنها در الوهیت خدای مسلمانان که صاحب جهنم و منبع ظلم و غضب است - جواز دارد. و سزاوار طبع اوست، نه سزاوار طبع بشر.»^{۶۲}

اما درباره شریعت:

۶۰- ملحقات، ص ۴۸۶ - ۴۷۸.

۶۱- ملحقات، ص ۵۱۳ - ۵۱۲.

۶۲- ملحقات، ص ۵۱۸.

شریعت به معنی جامع کلمه شامل احکام دینی و سیاسی و اخلاقی و حقوق الله و حقوق العباد است؛ همه امور دنیایی و آخرتی را در بردارد و چیزی زیر این گنبد کیود نیست که مشمول حکم شریعت نگردد. همه عناصر گوناگون مزبور هیأت مجموع واحدی را ساخته، چنان ترکیب گشته اند که در واقع تجزیه بردار نیستند. دانشمندان غربی و مسلمان (یعنی کسانی که با روش نقد علمی جدید سر و کار دارند نه متعصبان مذهبی) که در حقوق اسلامی تحقیقات منظم کرده اند - همه این انتقاد را وارد دانسته که شریعت تمام اعمال آدمی و همه شئون اجتماعی را زیر پر گرفته - آزادی و اختیار برای فرد باقی نگذاشته است. به علاوه احکام اسلامی که زاده جامعه راکد عشیره ای عربی است ذاتاً خشک و متحجراند، و قوانین جزایی آن سخت جابرانه و حتی وحشیانه. اینکه در سیر تحول فقه اسلامی - فقیهان هوشمندی از نحله های مختلف مذهبی احکام شریعت را از راه تاویل و تفسیر و تعبیر، جرح و تعدیلی کرده اند - مبحثی است جداگانه دخیلی به اصل مطلب ندارد.^{۶۳} به هر حال همه آن تغییرها و تعدیلهای حقوقی نمودار ناسازگاری و نارسایی اصول شریعت است با مقتضیات اجتماعی و نیازمندیهای اقتصادی جامعه های متمدنی که به اسلام گرویدند. و همان مقتضیات خاص بود که مفهوم «قانون» را که دلالت بر «قانون عرفی» می کند، بوجود آورد. و قانون عرفی انحراف آشکار و قطعی است از احکام حقوقی دینی. اندیشه انتقادی میرزا فتحعلی را در

۶۳- از بهترین کتابهایی که در این اواخر در باره حقوق اسلامی نوشته شده دو رساله زیر است به قلم آصف علی امین فیضی حقوقدان سلطان هندی و هم مشرب ابوالکلام آزاد. نظیر آنها را در نوشته های فارسی سراغ نداریم:
 Outlines Of Muhammadan Law, 1960;
 A Modern Approach To Islam. 1963.

ناسازگاری قوانین شریعت با فلسفه حکومت عرفی و اصول حقوق سیاسی جدید، پیستر مورد سنجش و تحلیل قرار داده ایم.^{۶۴} اینجا جنبه های دیگر افکار او را می شناسیم. در اساس فقه اسلامی می نویسد: اصول فقه که در اسلام جاری است پیش از بعثت در میان اعراب خاصه در یمن وجود داشتند. و به عهد ظهور اسلام در میان مهاجرین و انصار صحابه فقیهان بودند. پیغمبر در فقه عربی «فقط تصرف و اجتهاد کرده است، و بعضی تغییر و تبدیل را در آن علم به صوابدید خود معمول داشته است. والا خودش مخترع و موجد علم فقه نیست... چنانکه سایر قوانین و احکام دین خشک خود را از تورات و انجیل و عقاید مجوسی مأخوذ کرده، بعضی تغییرات و تبدیلات را در آنها بر مقتضای رأی خود جاری نموده است.»

مطلب عمده تر این است که علم فقه «حاصل عصر واحد و نتیجه خیال فرد واحد نمی تواند شد... تغییر و تبدیل و تجدید و تزئید در آن علم از ضروریات و مقتضیات اوضاع زمانه است... پیغمبر ما که خود را ا عقل اولین و آخرین نامیده، راه خیال ارباب عقول را در تغییرات و تحدیدات و تزئیدات مسائل فقهیه و قوانین ملکیه و ملیه بسته است.» عجبتر اینکه پیغمبر، دوران پیش از بعثت را دوره جاهلیت می نامد. و حال آنکه خودش بعد از بعثت «دست و پای امت خود را بسته به قعر دریای اشد جاهلیت افکنده است.» آشکار است مادامی که اهل اسلام در اصول فقه تغییر و اصلاح را روا ندارند. «در عالم تنزل جاوید خواهند ماند.»^{۶۵} چطور است که حضرت «در زمان نبوت

۶۴- نگاه کنید به بخش چهارم، ص ۱۵۸ - ۱۵۶.

۶۵- ملحقات، ص ۵۰۵ - ۵۰۱.

خود که بیست و سه سال طول کشید احکام و آیات متعدده قرآن را بنا بر مقتضیات روزگار و امور حادثه منسوخ کرده، آنها را به دیگر احکام و آیات موافق وقت و احتیاج عوض کرده است. پس چگونه می شود که در مدت ۱۲۸۰ سال از هجرت، بعض احکام و قوانین او بنا بر تقاضای ایام و امور مستوجب تغییر و تبدیل نگردد؟^{۶۶}

اما درباره عبادات: مجموع آنچه را که در شریعت «حقوق الله» نامیده می شود - سر به سر باطل و بی معنی شمارد. بوعلی که استاد حکمت بود به این معنی برخورده بود که «رمضان» را «مرضان» نام نهاد. چه در حقیقت از حقوق الله مطلقاً «منفعتی عاید نیست». حتی همین عمل حج جز هلاکت آدمی چه ثمری می آورد؟ مگر جامی پس از زیارت بیت الحرام الحذر نمی گوید:

وادیست پر رنج و تعب
دوزخ صفت ذات اللهب
در خاک او هلیاغ و ذب
هستند چون ماهی تپان

برخی چنین می پندارند که اجماع مسلمانان در سفر حج برای ملت اسلام سودمند است و از درد همدیگر آگاه می گردند. بله هرگاه «اجماع در وطن ما بین ملت واحده واقع گردد، و اگر به همان اجماع یک مراد و یک منظور سبقت نماید... مثلاً قبل از اجماع در وطن ما بین یک ملت گفتگو بشود که فلان احتیاج ما باید رفع گردد، فرض کنیم کدخدای قریه مرده است باید کدخدای تازه انتخاب کنیم که سبب رفع حوایج ما بشود... در این صورت اجماع منفعت دارد.» اما یکی از دیار ختا آمده و یکی از هند، یکی به آلا داغ می رود و یکی به قراداغ. از این اجماع چه

چه طرفی می‌بندیم؟ جز اینکه خسارت زیاد برده‌ایم و تازیان بیابان عربستان را به نوید صدقه «به کمال بی‌غیرتی معتاد» کرده‌ایم.^{۶۷} (تفکر اجتماعی نویسنده در همان توضیح منعکس است).

آنچه در کتاب اسلام راجع به اصل آفرینش و خلقت انسان آمده - تکرار اباطیل تورات و انجیل است. و اخبار آن در شمار افسانه خضر و اصحاب‌کهف است. خبر بلقیس و شهر سبا را هم هدهد به سلیمان برده بود. حضرت محمد که خود مانند دیگر اعراب «از علوم طبیعت و حکمت» بیگانه بود «در کمال اطمینان نقل اصحاب‌کهف را، و نقل هدهد و بلقیس را، و ایمان آوردن طایفه جن را، و اقسام این افسانه‌ها را در قرآن می‌دهد. و هرگز به عقلش نمی‌رسد که بعد از مرور قرون و اعصار، علوم طبیعت و حکمت ترقی کامل در دنیا پیدا خواهد کرد» و مردم به قوت علم حکمت آن اخبار را لغو خواهند شمرد. خلاصه پیغمبر ما در نقل آن افسانه‌ها «اقتدا به متقدمین خود کرده است.»^{۶۸}

اما «نمی‌دانم کدام سفیه به حیات حضرت خضر، و به عمر هزار ساله حضرت نوح، و به عمر سه هزار ساله حضرت لقمان قائل است که تا این مثال به امکان حیات امام غایب دلیل تواند شد؟ سه هزار سال بلکه یک هزار سال مدتی است که به جمادات نیز تغییر می‌دهد. انسان چقدر کودن باید باشد که این مدت را در عالم حیوانات مؤثر نداند، و به عدم انهدام کساح وجود ذی حیات در مرور این زمان اعتقاد ورزد... اما نقل خضر به اصطلاح ترکان ناله غار است؛ آب زندگی کجا بود که خضر بنوشد و زنده بماند.»

۶۷- مکتوبات کمال‌البولہ، ورق ۱۵۵ - ۱۵۰.

۶۸- ملحقات، ص ۴۲۱ - ۴۲۰.

ولی این تعبیر را می‌توان کرد که مردان بزرگوار نیک نهاد زندگی معنوی و روحانی جاوید دارند نه زندگی صوری و جسمانی.^{۶۹}



عقاید میرزا فتحعلی را در تخطئه بنیاد دیانت شناختیم، و از انتقاد او بر اصول شریعت آگاهی یافتیم. به دنبال آن مبحث، تعصب دستگاه روحانیت و مردم فریبی عالمان دین و بیداشتی مردم را هدف تیر ملامت قرار می‌دهد:

علمای ما به جای اینکه ملت را از اعتقادهای پوچ برهانند و آنان را تشویق کنند که «مریضخانه بسازند، و مدارس عالی به جهت علم طب و حکمت و شیمی و سایر علوم یا منفعت بنا نموده، ملت را از ظلمت جهالت خلاص کرده به روشنایی علم و بصیرت داخل سازند» - به اعمال بیفایده ناپسند ترغیبشان می‌کنند.^{۷۰} از آن جمله است بساط تمزیه و عزاداری.

بنای تمزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان «به اقتضای پولیتکای خودشان» رواج دادند. آن سبب حال از میان رفته؛ اما به هر کجا می‌روی تمزیه برپاست. «مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ بکنند، و به جهت عمل بیفایده از کسب و کار باز بمانند... از این تمزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای هست و نه به جهت امام. وقت خود را به کارهای عظیم صرف بکن؛ ببین خلق عالم چه ترقیات می‌کنند. آخر تو نیز حرکتی بکن و قدمی به عالم

۶۹- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۰۶.

پروقره بگذار.»^{۷۱} می‌پرسم: «حاصل محبت مردگان این قوم بیگانه نسبت به اهل ایران، به غیر از بدبختی، چه چیز است؟ بزرگان این قوم بیگانه مادام که در حال حیات بودند، خودشان ایران را ویران کردند. حالا که مرده‌اند و خاک شده‌اند، اهل ایران به واسطه ارادت به ایشان، مبتلای انواع مصایب‌اند.»^{۷۲}

آیا «از ترس علمای شارلاتان، و از واهمه عوام می‌توانی که دهان باز کرده بگویی: ای بیچاره خلق، تمزیه می‌داری به هر صورت، شاخسی و اخسی می‌زنی به هر صورت، به سر و سینه می‌کوبی به هر صورت، به تن و اندام خود چرا کارد و خنجر فرو می‌کنی؟»^{۷۳}

عالمان و واعظان هستند که با تعلیم و تلقین خود کامرانی را از مردم گرفته‌اند و نمی‌گذارند بیچاره عوام «از نعمات الهی» برخوردار گردند. «نغمه پردازی مکن، حرام است؛ به نعمات گوش مده، حرام است؛ نعمات یاد مگیر، حرام است؛ تیاتر یعنی تماشاخانه مساز، حرام است؛ به تیاتر مرو، حرام است؛ رقص مکن، مکروه است؛ به رقص تماشا مکن، مکروه است؛ ساز مزن، حرام است؛ به ساز سماع مکن، حرام است؛ شطرنج مپاز، حرام است؛ نرد مپاز، حرام است.» خیر ندارند که اگر آن کارها «در حد اعتدال باشد به ذهن جلا می‌دهد و جوهر عقل را زیاد می‌کند. چونکه طبیعت انسان مجبول است با حزن و فرح و هر جنبه را قوایی هست که اگر آن قوا کار نکنند، کند می‌شوند.» پس کنار جویی از عوامل فرح و سرور «حواس را معطل و عقل را مکدر می‌کند... شما باید از علم طبیعت

۷۱- همان مأخذ، ورق ۱۷۰ - ۱۶۸.

۷۲- ملحقات، ص ۵۰۷.

۷۳- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۱.

مطلع بشوید تا حقیقت این اشاره را فهم توانید کرد. اگر حرمان این لذاید در دنیا، موجب ترقیات می‌شد، زاهد بایستی اعقل ناس باشد، و حال آنکه کودن ناس و ابله زمانه است.»^{۷۴}

از دیگر آیین زشت شیعیان مرده‌کشی به عتبات عالیات است. یکی نیست بگوید: چرا مردگان را توی تویره و تابوت به خران و قاطران بار کرده، به کربلا و نجف می‌برید؟ و منزله‌گاهها و راهها را از بسوی این جیفه‌های گندیده بردار می‌سازید؟ بیچاره مرد «لیبرال» چه کند وقتی که «این ظالمان یعنی علما» به «ارباب خیالات صائبه و صاحبان عقول سلیمه... راه تکلم نمی‌دهند.»^{۷۵}

می‌دانید که ما شیعیان را به ظهور امام عصر اعتقادی راسخ است.

«ای جلال‌الدوله،

«از جدش چه خیر دیدیم که از نبیره‌اش نیز امیدخیری داشته باشیم. بلی، از آمدن جدش کم فتنه‌ها در دنیا ظهور کرده است، و کم خوثریزیها بوقوع پیوسته است. نبیره‌اش نیز بیاید فتنه‌های خفته را بیدار کند، و خوثریزیها را به تکمیل برساند.»^{۷۶}

چند کلمه از عوارض آن اعتقاد و پیدایش فرقه‌های مذهبی بگوییم:

«به واسطه عدم بصیرت و معرفت مردم، از هجرت تا امروز فریبندگان عوام چه فتنه‌ها و چه شورشها در خاک ایران افکنده، باعث خانه‌خرابی متوطنان این اقلیم شده‌اند!

۷۴- همان مأخذ، ورق ۸۶ - ۸۴.

۷۵- مکتوبات کمال‌البولہ، ورق ۶۲ - ۶۱.

۷۶- ملحقات، ص ۴۵۷.

چنانکه در این اواخر ایام از پیروان دین یاب در ایران فتنه‌ها برپا شد، و خونریزیها روی داد.^{۷۷} تنها بسایه نبود، نسخه بدلش شیخیه را عقیده براین است که عالم برفراز چهار رکن قرار گرفته: حق تعالی، حضرت پیغمبر، ائمه اطهار، و خود حاج کریم خان قاجار که نایب امام «و جمله کاینات به وجود او قایم و برقرار است. و اطاعت کل مخلوقات به همان کریم خان واجب است. هیچ وقت عالم از رکن رابع خالی نمی‌تواند شد چونکه عالم به فنا می‌رود.»^{۷۸} اما باید دانست که حاج کریم خان به ناخوشی معده مرد و حال آنکه وجودش «باعث دوام عالم بود.» معلوم نیست بعد از رحلتش رکن رابع کیست؟ «شاید تا امروز منصب رکن رابع خالی است و عالم هنوز در سر سه پایه متزلزل است.»^{۷۹} به حقیقت سیدباب نیز «به این نوع پروپوچات لباس دیگر پوشانیده، به میدان آمده است.»^{۸۰}

پس از آنکه شیخیه و بابیه را به تازیانه طنز بسته می‌گوید: «تا کی ما بیچارگان آلت ملعبه این نوع صاحب غرضان نفس پرست خواهیم شد؟ ما هنوز از خواب غفلت بیدار نشده‌ایم، و به هر قسم کلمات واهی ارباب غرض به جنبش می‌آییم - به خلاف اهل یورپا که اگر امروز شخصی در میان ایشان به رسم نبوت یا امامت ظاهر شده، به سیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد، و برخود اسناد معجزات و خوارق عادات و کرامات بدهد - همان ساعت او را یا از مجانین انگاشته برای معالجه به خانه دیوانگان می‌فرستند. و یا اینکه او را اگر از سلك

۷۷- ملحقات، ص ۱۵۶.

۷۸- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۹۵.

۷۹- ملحقات، ص ۵۱۰.

۸۰- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۹۶.

فریبندگان و شارلاتانان باشد، مورد مؤاخذه می‌سازند.»^{۸۱}
 پس از آن سخنان اندیشیده جان کلامش این است:
 «مادام که علم رواج ندارد، و مادام که به واسطه علم مردم
 قابل نیستند که حق را از باطل فرق دهند - هر روز يك
 شيخ احمد بحرینی، و هر روز يك باب، يك ركن رابع
 ظاهر خواهد شد، و به عالم فتنه و آشوب خواهد انداخت
 و خلق را سرگردان و بدبخت خواهد کرد.» چون علم
 رواج یافت «راه امثال اینان هم بسته می‌شود، و خلق از
 جهالت و فتنه و آشوب آزاد می‌گردد.»^{۸۲}

بیداشی اهل دین حدی ندارد. حتی می‌گویند: تشریح
 مردگان حرام است چه اگر اعضای مرده را جدا سازند
 بدنش با اعضای ناقص به حشر خواهد آمد. «بگذار میت
 با اعضای ناقصه به حشر آید. . . اما به واسطه تشریح او
 در علم تتبعات کثیره بعمل خواهد آمد.» فن طب در مغرب
 از دولت سر مردگان ترقی یافته است، ولی در ایران
 تخته‌بند همان قواعد عصر سقراط و بقراط‌اند.^{۸۳} در
 ضمن همان ملایان نادان استاد فن مفتخوری هستند:
 «در معابر و کوچه‌ها گدایان بیحساب، در هر طرف سادات
 یا شال و عمامه سبز و آبی جلو مردم را گرفته می‌گویند:
 من به هیزم چینی نمی‌روم، آب نمی‌آورم، زمین نمی‌کارم،
 کشت نمی‌دروم، مفت می‌خورم، ولول می‌گردم، من از
 اولاد آن اجداد هستم که تو را به این روز و به این ذلت
 انداخته‌اند. به پادشاه مالیات بده، به فقرا فطره و زکات
 بذل کن. . . به حج رو عربهای گرسنه را سیر نما.»^{۸۴}
 به هر چیز که دست می‌زنی نشانه‌ای از جهل و بی‌ذوقی

۸۱- ملحقات، ص ۱۵۶.

۸۲- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۹۹ - ۱۹۸.

۸۳- همان مأخذ، ورق ۹۰ - ۸۹.

۸۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۴۳ - ۴۲.

در آن می‌یابی: اگر به تقویم یعنی سالنامه‌ها نگاه کنی - به جای ثبت وقایع عمده، و عدد جمعیت مملکت، و رقم دخل و خرج دولت، یا احوال دولتهای خارجه - در صفحه اولش «معرفت اختلاجات» را بیان فرموده‌اند.^{۸۵} حتی منجمان مملکت «از تأثیر سلطنت استبدادیه، به حدی متملق و رذیل‌الطبع شده‌اند که در سر هر صفحه تقویم سالی می‌نویسند: اوضاع کواکب در این ماه صفر دلالت دارد بر سلامتی مزاج مبارك.» احوال کواکب با مزاج آدمی چه کار دارد؟^{۸۶} شیوه نامه نویسی را هم بلد نیستند: در بیشتر نامه‌هایی که از جانب شخص اول دولت به فرمان پادشاه می‌نویسند، تاریخ ماه و سال ذکر نمی‌گردد. هرآینه پس از قرتی مورخی بخواهد پاره‌ای از آن مطالب را در تاریخ خود بگنجانند، از تعیین زمان دقیق نگارش عاجز می‌ماند. به علاوه مقام شخص اول دولت نه از امضا و نه از مهرش مشخص می‌گردد. تنها به قیاس باید به مقامش پی برد. به علاوه کاغذهایی که مردم به همدیگر می‌فرستند، نام مخاطب در آنها نیامده، تنها القابش را می‌خوانی. امضاء هم که ندارند؛ يك مهر کج و معوجی در گوشه نامه می‌بینی. به همین منوال قباله‌های شرعی یکسره معیوب‌اند. و کسی نخواهد دانست که صاحب مهر قاضی بوده است یا شیخ الاسلام یا مجتهد و یا ملای گمنامی. و «یافی الحقیقه هیچ وجود نداشته است.»^{۸۷}

نه در فنون پیشینیان مهارت دارند و نه کار فرنگی را به درستی آموختند: حتی فن صحافی را حالا بلد نیستند؛ اوراق کتابهایشان دوروزه «مانند احکام دولت خودشان

۸۵- همان ماخذ، ورق ۴۵.

۸۶- ملحقات، ص ۴۴۶.

۸۷- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۰ - ۴۲.

پراکنده و متفرق می‌شود.» نمی‌بینند که کتابهای فرنگستان چه اندازه محکم صحافی شده که شیرازه آن پس از صد سال از هم نمی‌پاشد.^{۸۸} بیش از چهار قرن است در دنیا باسمه‌خانه رواج یافته عامل عمده «انتشار علوم و کثرت لیتراتور» گشته است. در ایران ما پریروز باسمه‌خانه بنا کردند و «از سفاهت باسمه‌خانه سنگی که به اعتقاد خودشان در آن حسن خط ظاهر است. دیگر آنقدر شعور ندارند بفهمند که حسن خط شرط الزم نیست. . . يك کتاب باسمه‌ای بی‌غلط در ایران وجود ندارد، و نیز گران‌بها می‌باشد، و کتب وفور بهم نمی‌رساند و هر بینوا به تحصیل آن قادر نمی‌گردد.»^{۸۹}

هرچیز ساده‌ای را هم که از فرنگی آموختند، غلط آموختند: ایرانیان و عثمانیان ساعت را از فرنگی گرفته‌اند، اما طرز استعمالش را یاد نگرفتند. می‌پرسی: ساعت چند است؟ جواب می‌دهند: در فلان ساعت آفتاب غروب می‌کند. ساعت غروب آفتاب برحسب فصول مال و وضع اقالیم فرق می‌کند. ایراد می‌گیری: «چرا ساعت خودتان را به سیاق فرنگیان از نصف‌النهار تا نصف‌النهار كوك نمی‌کنید؟» به طعنه جواب می‌شنوی: «شما ما را به تقلید کفار تکلیف می‌کنید.» این سفاهت محض است. «مگر اختراع عینک و استعمالش عمل این کفار خاکسار نیست؟ اما شما در کمال میل خاطر از این اختراع ایشان منتفع می‌شوید، و در استعمال عینک به ایشان تقلید می‌کنید.»^{۹۰}

روزنامه‌های دولت علیه را باز می‌کنی، می‌بینی

۸۸- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۵.

۸۹- همان ماخذ، ورق ۳۳ - ۳۲.

۹۰- ملحقات، ص ۴۴۵ - ۴۴۴.

«هنوز به کار زندگان نظم نداده، به کار مردگان پرداخته‌اند، و برای عملی موتی قانون و قرار جدید نوشته‌اند.» در صفحه دیگر روزنامه می‌خوانی: «بریدن گوش و بینی در دولت ایران هرگز وقوع ندارد، این افترا را انگلیسیان از راه عداوت به دولت بسته در غارت‌های خودشان می‌نویسند.» اما در همان روزنامه مرقوم رفته: مهدیقلی میرزا گوشهای عطاری را عبرة للناظرین بریده است.^{۹۱} مکتب داران ما در فن تربیت استادان بی‌بدل‌اند: هنوز تفهمیده‌اند که «در تربیت اطفال، به ایشان چوب و سیلی زدن اخلاق ایشان را رذیل، و طبایع ایشان را دنی، و جوهر فطری ایشان را جبان و دروغگو می‌کند. . . . از این قسم تربیت، در بزرگی چگونه انسانیت و معرفت و عالی همتی و نجیب‌الخلقی امید می‌توان داشت. دیگر عجیبت، غفلت وزارت علوم است که این حرکت را به مکتب‌داران قدغن نمی‌کند.»^{۹۲}

از دیگر عوارض نادانی بروز این حالت در دماغ ایرانیان است که «به دانش خودشان اعتماد می‌کنند و هیچ گونه مصلحت‌نمایی را از دیگران قبول نمی‌مایند. و به این سبب تا امروز از امم سیویلیزه شده، عقب مانده‌اند. پاپا، اول آدم باید مقلد و مقتبس شود، و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون به دیگران مجتهد و ره‌نما گردد. امم اروپا اختراعات و ایجادات را از یکدیگر اقتباس کرده‌اند که به این درجه معرفت و کمال رسیده‌اند.»^{۹۳} حاصل همه آن بیخردیها این است که ملت ایران گمان می‌کنند داناتر از خودشان ملتی در جهان نیست

۹۱- مکتوبات کمال‌النوله، ورق ۴۷ - ۴۶.

۹۲- ملحقات، ص ۴۵۰ - ۴۴۹.

۹۳- میرزا فتحعلی به جلال‌الدین میرزا [۱۲۸۷]، نامه‌ها، ص ۲۲۷ - ۲۲۶.

به جهت اینکه سایرین را از «علم آخرت» بهره‌ای نباشد. و بر این اعتقادند که «جز علم آخرت علوم دیگر بیفایده و عبث است.» خود «مکرر از اهل تبریز می‌شنودم که می‌گویند: فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دنیویسه ترقی کامل کرده‌اند؛ چه فایده در علوم معنویه یعنی دینیّه در غفلت و ظلمت می‌باشند.» این گونه غلط‌اندیشیها را «ملا و واعظ» تعلیم داده‌اند.^{۹۴}

میرزا فتحعلی یکصد سال پیش از سخن تبریزیان برآشفته بود. تبریزیان مانند دیگر اهالی ایران از جهان دانش بی‌خبر مانده بودند - گناه از خودشان نبود. پس از يك قرن گاه حرفهایی از افراد به اصطلاح درس خوانده می‌شنوید که صدبرابر پریشانتر از سخن بیچاره تبریزیان مکتب ندیده است به یکصد سال قبل.^{۹۵} آشکار است که

۹۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶۷ - ۶۶.

۹۵- این عبارت را بخوانید: «هنوز خورشید از همان شرق طلوع می‌کند... فلسفه‌ها و علما و اختراعات می‌آید و می‌رود ولی پیام دین در جای خود باقی مانده است، زیرا پیام دین حقیقت لا یتغیر الیهی... است. مخاطب کلام حضرت محمد (ص) فقط صحابه او نبودند بلکه انسانیت است در گذشته و حال و آینده... و آنچه از عالم قدس سرچشمه می‌گیرد آن را عطری است که همیشه به مشام مطوع است... مانند ادیان بزرگ فعلی عالم... شرق همواره سرزمین حکمت و عرفان بوده است، امروز دورترین نقاط مغرب یعنی کالیفرنیا بزرگترین مرکز نهضت‌های عرفان‌نماست...» (از مقاله سید حسین نصر، مجله تلاش، شماره دی و بهمن ۱۳۴۷، ص ۸۲ - ۸۱). نویسنده درک این معانی را نکرده که: خورشید شرق قرن‌هاست خاموش گشت؛ فلسفه‌ها و علما بجای مانده و جهان هستی آدمی را دگرگون ساخته‌اند؛ حقیقت لا یتغیر الیهی و سرچشمه عالم قدس از همان لفاظیهای مسملی است که گویدگان آنها قرن‌ها خودشان نمی‌فهمیدند چه می‌گفتند؛ عرفان شرق با تمام معانی بلند آن هیچ درد مشرق زمین را دارو نبوده است - و گرنه در فقر و جهل روزگار نمی‌گنجانند و توسری خود مغربیان نبودند؛ آن مراکز عرفان‌نما یکی از ابزارهای پیشرفت کار مستعمره‌چیان اروپایی و آمریکایی است، و با عارف‌شدن چند تن آمریکایی نه سیاست‌سازان رسوای آمریکا و اروپا عارف‌پیشه خواهند گشت و نه از جنایتهای خود دست برخواهند داشت؛ اگر پیام دین برجای مانده چرا چهارصد میلیون مسلمان گرفتار ورشکستگی مطلق آینده‌تولزی دینی گردیده‌اند؟ آن رسالت‌های کهنه ارزش و حیثیت وجودی خود را بکلی از دست داده‌اند. از دیوار بحرالمیت یا بیابانی آتش‌سوز هیچ عطری به مشام هوشمندان نرسیده؛ مرداری است گندزای. یا از غلط‌اندیشی و بیدانسی است، یا از ریاکاری و یا از هر سه که معلم آن حرف‌های تهی‌مغز را بیاموزاند.

مدنیت جدید را کژی و کاستی فراوان است. اما یکسره به خطا رفته ایم اگر چنین انگاریم که تمدن مغرب تنها در راه «تکنولوژی» ترقی یافته است. آن تصور حکایت از این می‌کند که معرفتی به فرهنگ غرب نداریم و اگر چیزی از آن فرا گرفته ایم سرسری و بیمایه است. و ابلهانه‌تر آن است که درمان دردهای هیأت اجتماع امروزی بشر را در پیامهای مندرسی جست‌وجو کنیم که جامعه‌های بدوی اقوام سامی به هزاران سال پیش فرستاده‌اند. این نشانه فقر فکر و بدآموزی ماست که با نیروی تحرك اجتماع و روح تاریخ بیگانه‌ایم. اگر درد امروز و فردا را چاره‌ای هست در همان عقل و دانش و حکمت است و بس.

انتقادهای نیشدار و همه‌جانبه میرزا فتحعلی که نخبه آن را آوردیم - پیش‌درآمد گفتار اوست در وجوب اصلاح دین. می‌گوید: رهایی از «ظلم دیسپوت و عقاید پوچ» تحقق نپذیرد «مگر با علم، و علم حاصل نمی‌گردد مگر با پروقره، و پروقره صورت نمی‌بندد مگر با لیبرال بودن، و لیبرال بودن نمی‌شود مگر با رستن از قید عقاید [باطل]. چه فایده، مذهب تو و عقاید تو به لیبرال بودن تو مانع است.»^{۹۶} ممکن است در شناخت رابطه منطقی میان قضیه‌های مزبور جای بحث باشد. ولی جهت کلی استدلالش درست است و هدف عقلانی نویسنده روشن:

«ای جلال‌الدوله،

«از این سخنها تو گمان مبر که بلکه من سایر ادیان و مذاهب را بردین اسلام مرجح می‌دارم. اگر بنا به ترجیح باشد، باز دین اسلام از سایر ادیان مقبول و برگزیده من است. این قدر هست که من کل ادیان را بی‌معنی و افسانه

حساب می‌کنم.»^{۹۷}

اندیشه‌گر مادی که با آخرت کاری ندارد تنها به زندگی می‌نگرد: «من نسبت به جمیع ادیان بی‌اعتنایم و به هیچیک از آنها به امید نجات در آخرت مایل نیستم. ترجیح من به آن دین است که به واسطه آن انسان در این دنیا نیکبخت و آزاده تواند شد.»^{۹۸}

او که متفکری واقع‌بین و با روح تاریخ‌آشناست، نه در پی تغییر کیش مردم می‌گردد، نه آن را ممکن می‌شمارد، نه می‌خواهد توده مردم چون خودش ملحد زندیق گردند، و نه آن را مصلحت می‌داند. هدف اجتماعی‌اش لیبرالیسم دینی و «پرستان‌تیسیم اسلامی» است.

در قضیه اول به پیشوای زردشتیان گوید: تجدید «قوانین مهادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای کیانیان - بعد از این در ایران از ممکنات نیست، چونکه دول و ادیان را نیز اعمار هست چنانکه اشخاص را. شما از بابت دین و دولت خودتان، عمر خودتان را به آخر رسانیده‌اید. از این فقره و از این تمنا باید شما خودتان نیز که از اوضاع عالم و سیویلیزاسیون دنیا باخبرید، در گذرید. در ایران دین اسلام پایدار و برقرار خواهد بود، چونکه عمر دین اسلام هنوز به آخر نرسیده است، اما نه به آن روش و حالت که سابق بود.»^{۹۹}

در قضیه دوم می‌آورد: «چاره این درد (جهل و تعصب دینی) نه در تغییر دین است. چاره این درد، در ترویج علوم طبیعت و حکمت است قیامین کل طبقات ملت از

۹۷- همان مأخذ، ورق ۳۱.

۹۸- ملحقات، ص ۴۴۳ - ۴۴۲.

۹۹- پیام میرزا فتحعلی آخوندزاده به مانکچی ضمن نامه به جلال‌الدین میرزا، ۲۵ مه

۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۲۳.

فقیر و غنی، از بزرگ و کوچک، از شهری و دهاتی به هر صورت.»^{۱۰۰}

هدفش را به صراحت بیان می‌کند: نویسنده کمال‌الدوله «نمی‌خواهد که مردم آتایست^{۱۰۱} بشوند، و دین و ایمان نداشته باشند. بلکه حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پراتستانتیزم محتاج است؛ پراتستانتیزم کامل موافق شروط پروقره و سیویلیزاسیون، متضمن آزادی و مساوات حقوقیه هر دو نوع بشر (زن و مرد)، مخفف دیسپوتیزم سلاطین شرقیه، در ضمن تنظیمات حکیمانه، و مقرر و خوب سواد در کل افراد اسلام ذکوراً و اناثاً.»^{۱۰۲} در تکمیل آن می‌نویسد: تکالیف سختی که در شریعت آمده موجب گشته که: «کسب کاری، و پیشه‌وری، و هنروری در میان ملت اسلام به غایت کم است، و ثروت و مکنت نسبت به سایر ملل به غایت اندک... از جهت همین نوع سببهای بی‌حصر، پراتستانتیزم در دین اسلام محض به خاطر حب بشریت از واجبات است.»^{۱۰۳}

از تعریفی که درباره پرتستانتیزم اسلامی بدست داده خوب برمی‌آید که به مجموع عناصر دینی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که سازنده فلسفه پرتستانتیزم در جهان مسیحیت بودند - توجه دقیق داشته است. نکته با معنی دیگر اینکه میرزا فتحعلی در پرورش اندیشه پرتستانتیزم اسلامی از نهضت بزرگ اسماعیلی نیز متأثر گشته - در واقع «حسن بن محمد بزرگ امید» مشهور به «علی ذکرت‌السلام» را بنیانگذار اصلی

۱۰۰ - ملحقات، ص ۵۰۸.

101- Atheist

۱۰۲ - ملحقات، ص ۱۸۱.

۱۰۳ - ملحقات، ص ۴۹۹ - ۴۹۸.

پرتستانتیسیم در جهان می‌شمارد. در این باره می‌گوید:
 «عقیده‌ای که از روی عقل و حکمت بنا نگرفته باشد،
 چه اعتبار دارد و به ثبات آن چگونه اعتماد می‌توان بست؟
 دوام دین اسلام در آن صورت ممکن است که باشعور و
 معرفت‌کنه دین را فرمید، بعد به جهت امتیاز ملت از
 سایر ملل، در مسلمانی بمائی.» پس لازم است که «بالکلیه
 از تکالیف شاقه آن که حقوق‌الله نامیده می‌شود، خود را
 آزاد نمایی. چنانکه طوایف انگلیس و ینگلی دنیا و پاره‌ای
 از سایر طوایف فرنگستان پروتستان هستند، یعنی ظاهراً
 مسیحی مذهب هستند، باطناً تابع عقل.»^{۱۰۴}

نخستین کسی که آن فکر را آورد امام اسماعیلی
 علی‌ذکرت‌السلام بود که «مذهب پراتستانتیزم را در اسلام
 ایجاد کرد.»^{۱۰۵} پس از شرح زندگی او به اینجا می‌رسد
 که چون به امامت فرقه اسماعیلی رسید پيروانش را گرد
 آورد و روز هفدهم رمضان ۵۵۹ قمری خطبه خواند:
 «به اقتضای عقل شریف مکلف هستم که خیر و شر، و سعادت
 و ضلالت شما را بنمایم. بدانید و آگاه باشید که عالم
 قدیم است و زمان نامتناهی؛ بهشت و دوزخ يك امر خیالی
 و موهومی است؛ قیامت هر کس مرگ اوست. به هر عاقلی
 لازم است که در باطن به اقتضای بشریت و عقل شریف،
 سلیم‌النفس و نیکوکار باشد. به این چنین مرد راه حق
 خطاب می‌شود، و در ظاهر هرگونه روش که به جهت امور
 معاش و امور دنیویّه خود مفید بیند، همان روش را به خود
 شعار سازد. الآن تکالیف شرعیه را در خصوص حقوق‌الله
 بالمره من کلا از شما ساقط کردم؛ پس از این آزاد
 هستید و از اوامر و نواهی در خصوص حقوق‌الله بالمره

۱۰۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۱۴۳ - ۱۴۲.

۱۰۵- ملحقات، ص ۴۷۷.

فارغ بالید. علم تحصیل کنید، نیکوکار شوید، و از نعمات دنیویه. . . بهره یابید، ثروت و مکننت حاصل کنید، به خیالات فاسده و عقاید ابلهانه خود را مقید کنید، و سعی و تلاش نمایید که با علوم و صنایع و اعمال حسنه و صالحه و فضل و هنر در میان ملل عالم برگزیده و مرجح شوید.»^{۱۰۶}

به علاوه امام اسماعیلی فرموده: «از امروز طایفه انثا را در حبس و حجاب نگاه مدارید و ایشان را بی تربیت مگذارید. . . زیاده بریک زن مگیرید چنانکه من زیاده بریک زن ندارم. و هرکس بعد از این دختر کوچک خود را مثل پسر خود به خواندن و نوشتن مشغول نسازد، و هرکس از بزرگ و کوچک و از غنی و فقیر زیاده بریک زن بگیرد، مستحق بازخواست و سخط من خواهد شد.»^{۱۰۷}

فردای آن که «مذهب پراتستانتیزم در ایران» اعلام شده بود، پیشوای اسماعیلی دست زن خود بانوی بزرگ درتالتاج را که از دودمان دیلمیان بود، گرفت و «روگشاده» در الموت به گردش پرداخت. پس حجاب را برانداخت و آیین روگشادگی زنان در قلمرو او جاری شد.^{۱۰۸} شاعران اسماعیلی در مدح او قصاید سرودند. از جمله این چند بیت:

برداشت غلّ شرع به تأیید ایزدی
مخدوم روزگار علی ذکرت السلام
منسوخ کرد آیه ستر و حجاب را
مقبول داور آمد و ممدوح خاص و عام

۱۰۶- مکتوبات کمالالدوله، ورق ۱۴۵ - ۱۴۴.

۱۰۷- ملحقان، ص ۴۸۲.

۱۰۸- ملحقان، ص ۴۸۸.

فرمود کای گروه به هر مرد يك نفر
 همسر بس است زین عدد افراط شد حرام^{۱۰۹}
 «آفرین بر تو... که در مدت تاریخ هجری مثل تو يك
 پادشاه با عقل، و حکیم، و ذی فضل، و صاحب همت، و صاحب
 عزم در میان ملت اسلام پیدا نگردید که به سیویلیزاسیون
 این ملت باعث شود، و این ملت را از حماقت و جهالت و
 بدبختی آزاد کند. اگر ملت مطالب تو را فهمیده بود،
 حالا طوایف انگلیس و ینگلی دنیا خوشه چین تو حساب
 می شدند.»^{۱۱۰} این واضح است که «تو در عصری مذهب
 پراتستانتیزم را ایجاد کردی که ایشان هنوز در آتشکده های
 دیوان اینقویزسیون^{۱۱۱} بریان می شدند.»^{۱۱۲}

پس از قرنهای مغرب زمینیان به آن معانی بلند پی
 بردند - «روولسیون کرده، مذهب پروتستانط را اختیار
 نمودند.» افسوس که به تحریک سلجوقیان ترك احمق یا
 دیلمیان و خلفای عباسی، امام بزرگ اسماعیلی راکشتند.
 پس «چراغ ملت ایران را خاموش» ساختند.^{۱۱۳}
 فلسفه اصلاح دین را با پیام بزرگ میرزا فتحعلی
 تمام می کنیم:

«کسانی که بعد از این از اخلاف ما در دین اسلام بانی
 مذهب پروتستانتیزم خواهند شد، و در جمیع مسائل
 فقهیه ما تغییر و تزئید معمول خواهند داشت، و آیه حجاب
 را منسوخ خواهند کرد، باید این مسأله را نیز فراموش
 نکنند... آیه تجویز کثرت زوجات را نیز فیما بین ملت
 اسلام باید منسوخ داشته، تزویج را منحصر به وحدت

۱۰۹ - ملحقات، ص ۹۳.

۱۱۰ - مکتوبات کمالالدوله، ورق ۱۴۶.

111- Inquisition

۱۱۲ - ملحقات، ص ۴۸۹.

۱۱۳ - مکتوبات کمالالدوله، ورق ۱۴۷.

زوجه بکنند»؛

و نیز آگاه باشند که: خردمندان جهان «زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شمرده‌اند... و اگر فیما بین حکما مسألة مساوات حقوقیه ذکوراً و انثاءً مجمع علیه است، کثرت زوجات منافی مسألة مساوات است»؛

و بدانند که: «امروز در بعض دول... زنان را به امور اداره مملکت نیز داخل می‌کنند، علاوه بر آنکه درجه تاجداری را نیز در بعض احیان برایشان مسلم می‌دارند چنانکه این رسم قبل از غلبه عربها در ایران جایز بود.»^{۱۱۴}



تا اینجا افکار و عقاید نویسنده را از زبان کمال الدوله زندیق آوردیم. سخنی چند از پاسخ جلال الدوله مؤمن بگوییم.

شیوه میرزا فتحعلی را دانستیم که در اغلب مباحث اندیشه خویش و رأی حریف را متقابل می‌نهد. گذشته از اینکه آن روش را از قواعد فن انتقاد علمی می‌شناسد، انگیزه دیگری هم دارد. به این معنی که می‌خواهد سخنش در ذهن خواننده کارگر افتد و بر دل نشیند. شگرد کار او این است که اغلب در مسائل احتجاجی دلایل سست و سخیف را از زبان یک طرف مخالف می‌آورد. غرضش اینکه از یک سو حریف را دست بیاندازد، و از سوی دیگر با قیاس ضدین به کلام خود قوت بخشد.

در آغاز مکتوب اول از قول کاتب رساله چنین عنوان می‌کند: «اگر چه شاهزاده جلال الدوله به رد مطالب

کمال‌الدوله جوابی بسیار پسندیده و ظریفانه نوشته است، اما جواب او از نظر نگارنده این مکتوبات از اصل نسخه چندان شافی و کافی ننمود. لذا به توفیق حضرت باری و تأیید باطن شریعت نبویه... به رد مطالب و خیالات فاسده کمال‌الدوله، به موجب براهین قاطعه عقلیه نقلیه جواب شافی خواهد نوشت.^{۱۱۵}

پاسخ جلال‌الدوله پس از سه نامه کمال‌الدوله آمده است. ببینیم آن جواب «پسندیده و ظریفانه» را از چه قماش پرداخته.^{۱۱۶} چنین آغاز مطلب می‌کند: «افسوس افسوس بر تو ای کمال‌الدوله، ای یادگار آل‌گورکان، تو خبط دماغ آورده‌ای، تو چنین مالیخولیا پیدا کرده‌ای؛ حیف، صد حیف.»

چند صفحه بعد گوید: «آفرین بر تو ای کمال‌الدوله... اگر از نسل گورکان این نوع خرده‌بینی، و این نوع فیلسوفی، و این نوع قوه فرق دادن حق از باطل می‌بود، و ماده طالب شدن به خلاصی نوع بشر از جهل و ضلالت و جانسوزی به احوال ایشان می‌بود - پس چرا اجداد تو زیاده بر سیصد سال در میان خلق هندوستان سلطنت کرده به عقاید لغو و پوچ هندویان ملتفت نشدند؟ عقاید دین اسلام یعنی از عقاید هندویان هم لغوتر و پوچتر است که چشم تو حالا این را می‌بیند؟ پس چرا اجداد تو ضلالت خلق هند را ندیدند و چرا ایشان را از ضلالت خلاص نکردند؟»

می‌نویسی: پادشاهان فرس قوانین پسندیده داشتند و ملت ایران به دوران پیش از اسلام سعادت‌مند بودند.

۱۱۵- مکتوبات کمال‌الدوله، حاشیه ورق ۱۲.

۱۱۶- آنچه نقل کرده‌ایم از مکتوبات کمال‌الدوله (ورقه‌های ۲۱۶ - ۲۰۰)

می‌باشد. قطعه‌هایی که از ملحقات نقل شده، در هر مورد تصریح کرده‌ایم.

«ای بیچاره... آیا سلاطین فرس و ملت فرس مجوس نبودند؟» به حقیقت «لطف خاص جناب اقدس الهی» شامل ملت ایران شد که اسلام را برایشان مسلط ساخت.

شعر فردوسی را گواه آورده بودی.^{۱۱۷} «فردوسی خودش هم لامذهبی بود مثل تو. آیا فردوسی نبود که به جهت فلسفی و دهری مذهب بودن در نظر سلطان محمود متهم شد؟ آیا به فلسفی و دهری مذهب بودن او» اشعارش دلالت نمی‌کند؟^{۱۱۸} اگر فردوسی «آدم پاک اعتقاد بود»، جسارت نمی‌ورزید که بگوید «عربها یعنی پیغمبر عربها به جهت تاخت و تاز، و به جهت تاراج کردن مال مردم - دین را در دست بهانه کرده بودند.» اینکه پاره‌ای ابیات در مدح علی سروده، آنها را بعد از روگرداندن از دربار سلطان محمود، به شاهنامه افزوده است که خوش‌آیند فخرالدوله دیلمی شیعی مذهب باشد.

چرا در احوال پیمبر اسلام به این‌خلدون استناد جسته‌ای؟ «من او را خوب می‌شناسم، و از بنی‌امیه است. ابوسفیان عموی اوست و معاویه عموزاده او.» سخن او در نبوت و رسالت پیمبر ما از راه بغض بر بنی‌هاشم است.^{۱۱۹} چرا کارهای ذکرت‌السلام اسماعیلی را برای «حقیقت خیالات باطله خود شاهد می‌آوری، و این ملحد کوچک اوغلی را نیز در جرگه آدم می‌شماری؟» پدرش که «خدا رحمتش کند می‌دانست که پسرش چطور بیج و حرامزاده است، و چطور بد ذات است.» بعد از پدر دعوی امامت کرد

۱۱۷- نگاه کنید به بخش چهارم، ص ۱۲۴.

۱۱۸- از جمله این چند بیت را نقل می‌کند:

که درمان از او یست زو نیز درد
نه این رنج و تیمار بگرایدش
نه چون ما تباهی هذیرد همی

نکه کن به این کنبد نیز گرد
نه گشت زمانه بفرمایدش
نه از گردش آرام گیرد همی

۱۱۹- ملحقات، ص ۵۲۵.

و در «تهاون شرع شریف کوشید... و کفر و الحاد آشکار ساخت.»

چرا در بطلان تکالیف شرعی قول ابن‌سینا را حجت می‌آوری؟ او هم «مردی بود فاسق و شربی... دین و مذهب نداشت، اخلاق هم نداشت.»

چرا به مشرب چارواکان هندو روی آورده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که هندوان زن خود را به رضای خاطر به بیگانگان می‌سپارند؟ و یا آگاه نیستی که آیین «ستی شدن» یعنی زن را پس از مرگ شوهر با هم سوزانیدن، هنوز رواج دارد؟ پدران تو سیصد سال بر سرزمین هند فرمانروایی کردند و این قبایح را ندیدند. تو پنج روزی به ایران آمده‌ای «با رأی فاسد خود بطلان عقاید ما را دیده بنای جانسوزی گذاشتی.» خیلی از آن اعتقادهای باطل که نوشته بودی هیچ وقت در ایران رواج نداشته‌اند، بلکه ارمغان مغولان است. یعنی اول چنگیزیان و بعد نیاکان تو، تیموریان آوردند. «اگر قباحت است، نسبتش را به ما چرا می‌دهی؟»

آن سخنان را تو از قول فرنگیان آورده‌ای. «گوربگور شود پدر آن فرنگیها که تو دو سه روز با ایشان نشست و برخاست کرده‌ای، از ایشان پاره‌ای جفنگیات آموخته.»^{۱۲۰} رأی میرزافتحعلی در ارزش پاسخ جلال‌الدوله باز-نمای همان تفکر علمی انتقادی اوست: «ازسیاق‌تصور جلال‌الدوله مستفاد می‌گردد که به عقیده اهل ایران بلکه کل اسلامیان، در احتجاجات قوت برهان و اسکات خصم در [معنی] کلام و خیال نیست، بلکه در ذات خود کلام و صاحب خیال است. اگر متانت کلام و خیال فردوسی و علی ذکرت‌السلام و ابوعلی سینا در اعلی مرتبه هم بوده باشد»

باز به قدر پیشیزی ارزش ندارد. به علت اینکه ذوات این ارباب خیالات عالیه در نظر عامه مسلمین خوار و متهم اند. اگر کلام و خیال امام در کمال مرتبه سفیهانه هم بوده باشد... باز بدون چون و چرا و بلا تصور، عین صدق شمرده می شود، به علت اینکه ذات امام در نظر عامه مسلمین شرافت علیا دارد.»^{۱۲۱}

«مرحبا به تو ای کمال الدوله، اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و به عقیده خود از مطالب عالیة پولیتکا به اینگونه اطلاع داشتی و می دانستی که دیسپوتی بد است. پادشاه باید... با ملت اتفاق نماید، و با جماعت یکدل و یکجهت باشد، و خود را محبوب ابناى جنس خود سازد،... پارلمنتها ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش زوال نیابد» - پس چرا به پدرت اورنگت زیب از این موعظه ها نکردی که انگلیس نیاید و دولتش را تباه نکند و ملت هند را «خوار و ذلیل» نگرداند؟ «پادشاه ما اگر دیسپوت هم باشد، شکر خدا را که باز از خودمان است، شکر به خدا که ما مثل شما در دست ملت بیگانه گرفتار نشده ایم.» بر جهانیان آشکار است که انگلیس با مردم هند چگونه رفتار می کند. «مگر انگلیس سیویلیزه یافته، و انگلیس صاحب قوانین با اهالی هندوستان بهتر از دیسپوت معامله می کند؟ نسبت به انگلیسیان، باز هزار بار رحمت به دیسپوت.»

نویسنده ما آنقدر از حکومت مطلقه متنفر است که اینجا هم اندیشه خود را از تو می آورد؛ و تباهی سلطنت گورکانی را غرامت دولت استبدادی می داند. در ضمن سیاست استعماری انگلیس را سخت نکوهش می کند؛ انگلیسیهایی که در کشور خود حکومت قانون بنا کرده اند،

در مستعمرات در شمار ناکس‌ترین ستمگرا‌نند. این خود نکته‌ای است میان استبدادخانگی و استبداد بیگانه، شق اول را ترجیح می‌دهد. و آن انعکاسی است از تفکر ناسیونالیستی او که تسلط دولت اجنبی را مطلقاً غیر قابل تحمل می‌داند. به عبارت دیگر نعمت استقلال و آزادی را با هیچ چیز عوض نمی‌کند.

پاسخ جلال‌الدوله چنین تمام می‌شود:

«به خاطر خدا، ای کمال‌الدوله، در ایران زیاد توقف مکن، برگرد بیا. می‌ترسم از تو فساد زیاد صدور کند؛ بی‌شبهه به عقل تو رخنه رسیده است. بعد از این من تو را کمال‌الدوله خطاب نخواهم کرد، بلکه نقصان‌الدوله»
می‌خوانم. ۱۲۲



گفتار میرزا فتحعلی و مکتوبات کمال‌الدوله آنجا با‌خر رسید. باقی می‌ماند تلاش نویسنده در انتشار آن رساله. نامه‌های خصوصی میرزا فتحعلی نکته‌های شنیدنی و تازه‌ای را بدست می‌دهند.

برای هر کس که نسخه کتاب را می‌فرستاد «شرط نامه» ای هم می‌افزود. شرط‌نامه‌ها را کم یا بیش به يك مضمون نوشته است: «این نسخه را باید به کسانی که به معرفت و امانت و انسانیت ایشان وثوق کامل داشته باشید، نشان بدهید.» دیگر اینکه: «به هر کس که طالب باشد و در هر خصوص شایسته اعتقاد شود، باید نسخه‌ای بدهید.» به علاوه تأکید می‌نماید که هر خواننده‌ای باید بر مطالب رساله، خواه مسایل سیاسی یا دینی «قریتکا» بنویسد. اما باید بداند که «دلایل نقلیه و نصیه» هرگز

پذیرفته نمی‌گردد، یعنی فقط باید براهین عقلی بیاورد. همچنین تصریح دارد: «اجازه ندارید که بهیچ کس نام مصنف را اظهار بکنید، مگر به کسانی که ایشان را محرم راز شمرده باشید.»^{۱۲۲}

رسالة کمال‌الدوله را گروهی از بزرگان دولت و افسراد روشن‌بین می‌شناختند. به ملک‌خان می‌نویسد: «کمال‌الدوله در میان عرفای طهران شوری افکنده است که به تقریر تمی‌گنجد. جمیع عرفای طهران نسخه را دیده‌اند.^{۱۲۴} برای انتشار آن کوشش فراوان نمود. به وسیله میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، مانکچی پیشوای زردشتیان، ملک‌خان، و مسیو نیکلا کنسول سابق فرانسه در رشت به اقدام برآمد.

نخست در ۱۲۸۳ با دوست دیرین خود میرزا یوسف خان که شارژ دافر ایران در پاریس بود، قراری گزارد که: رساله مزبور در ده هزار نسخه به زبان فارسی و ترکی بچاپ برسد؛ صاحب باسمه‌خانه تبعه فرانسه باشد؛ نام اصلی مصنف بهیچ وجه ذکر نگردد بلکه «در بدل لفظ مصنف اسم کمال‌الدوله» نوشته شود؛ و مدیر چاپخانه تصریح نماید که «این نسخه از هندوستان به او رسیده است.» و ناشر نسخه‌های کتاب را به ایران و هندوستان و افغانستان و مصر و عثمانی بفرستد «به غیر از خاک دولت روسیه که به اینجا باید هرگز فرستاده نشود.»^{۱۲۵} اما میرزا یوسف خان در کار انتشار رساله درنگ کرد گویا از این جهت که لحن آن را تند می‌دانست. در همان اوان

۱۲۳- نگاه کنید به: مقدمه مکتوبات کمال‌الدوله (نسخه خطی کتابخانه ملی)، ملحقات (ص ۱۵۲)، نامه میرزا فتحعلی به میرزا محسن‌خان (نامه‌ها، ص ۱۴۰ - ۱۳۷).

۱۲۴- میرزا فتحعلی به ملک، ۱۴ اکتبر ۱۸۷۱، نامه‌ها، ص ۲۵۶.
۱۲۵- شرطنامه، ۱۲۸۳، نامه‌ها، ص ۹۳ - ۹۰.

میرزا کاظم بیک معلم زبانهای شرقی دانشگاه پترزبورگ و دوست مشترک میرزا فتحعلی و میرزا یوسف خان به پاریس آمد و مهمان شارژدافر ایران بود. ۱۲۶ مطلب را با او به میان نهاد. به میرزا فتحعلی نوشت: میرزا کاظم بیک «از راه ملاحظه عاقبت کار چندین تغییرات لازم دیدند ولی به اجازه شما. اگر آن تغییرات داده شود، بلاحرف می توان منتشر کرد که احدی هم راه گله و حرف نباشد. نسخه آن را نیز به صبر و فرصت به شما خواهم رسانید که ببینید.» ۱۲۷

میرزا فتحعلی اساساً با هر تغییر و تبدیلی که از حدت مطلب بکاهد، مخالف بود. در ضمن میرزا یوسف خان از مأموریت پاریس فراخوانده شد، و کار انتشار مکتوبات کمال الدوله مجمل ماند. وجهه نظر نویسنده را از نامه ای که به میرزا یوسف (پس از بازگشت او به تهران) نگاشته می توان شناخت: «نمی دانم که برادر عزیز میرزا جعفر کدام الفاظ و عبارات را در کمال الدوله شایسته تغییر می شمارد. به هر چیز که دست بزنی تصنیف از سمت کریتکا می افتد. ملایمت و پرده کشی مخالف شروط کریتکاست.» اگر مرادش «بعض الفاظ است که از قلم کمال الدوله لاعن بفض، معاذالله از این نیت، بلکه در حالت شور بلاختیار سرزده است - مثل ایرانیان نادان، و ایرانیان خانه خراب و امثال ذلك، این قبیل الفاظ را که صفت اند در وقت چاپ حذف می توان کرد. به غیر از این

۱۲۶- میرزا کاظم بیک (۱۸۷۵ - ۱۸۵۲) از ۱۸۲۶ در دانشگاه غلزان و از ۱۸۴۹ در دانشگاه پترزبورگ زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران تدریس می کرد. در ۱۸۵۵ رئیس قسمت ایرانشناسی آن دانشگاه گردید. خاورشناس روسی «برزین» ناشر جامع التواریخ رشیدی از شاگردان او بود.

۱۲۷- میرزا یوسف خان به میرزا فتحعلی، ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۸۶، نامه ها،

تغییرات جزوی - هر نوع سایر تغییر و تحریف در کلمات و عبارات نسخه را از جودت می افکند.»^{۱۲۸}

میرزا یوسف خان به راستی در طبع کتاب کمال الدوله کوشا بود. با مانکچی هم صحبت کرد که شاید در بمبئی یا گجرات به چاپ آن کامیاب گردند. شگفت اینکه پیشوای گبران نیز زبان کمال الدوله را تند و تیز می شناخت. اما میرزا فتحعلی نوشت: «به آن جناب بگویند که اگر من نیز نرم و ملایم و با پرده می نوشتم - آن وقت تصنیف من نیز مثل تصنیف ملای رومی و شیخ محمود شبستری و عبدالرحمان جامی و سایر عرفای متقدمین ما می شد... ایشان فیلسوفیت را خودشان فهمیده اند، اما در بیانش به عامه ملت و به عامه نوع بشر بر مقتضای جیبانی و کم جرأتی رفتار کرده اند... اما همین فیلسوفیت را وولتر فرنگی و بوقل انگلیسی و سایر حکمای یوروپا مانند آن حضرات فهمیده اند، و به عامه مردم نیز بر طبق ادراک خودشان در کمال صراحت، بدون جبن و هراس و بدون پرده کشی و سرپوشی، فهمانیده اند... و باعث سیویلیزاسیون امروزی یوروپا شده اند.»^{۱۲۹}

سرانجام مانکچی هم کاری از پیش نبرد. به نویسنده کمال الدوله گفت: «به طوری که تحقیق شد در هندوستان هم چون اهل اسلام باید کتابت کنند، ممکن نیست.»^{۱۳۰}

میرزا فتحعلی از ملکم خان هم که در اسلامبول بود، خواهش داشت راهی برای نشر آن پیدا کند. او وعده چاپش را داد، اما میرزا فتحعلی باورش نمی شد. به ملکم نوشت: «نوشته اید که تصنیفات مرا چاپ خواهید کرد،

۱۲۸- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۲۹ مارس ۱۸۷۱، نامه ها، ص ۲۱۴.

۱۲۹- میرزا فتحعلی به میرزا یوسف خان، ۱۲ دسامبر ۱۸۷۰، نامه ها، ص ۱۸۴.

۱۳۰- مانکچی به میرزا فتحعلی، ۲۸ ربیع الاول ۱۲۹۳، نامه ها، ص ۴۳۰.

حتی کمال الدوله را هم. در این خصوص زیاده از حد شکر گزارم. واقعاً کمال الدوله را هم چاپ خواهید کرد؟ پس بگذارید که نسخه کامله آن را برای شما بفرستم... آن نسخه را که شما دیده‌اید، ناقص است. «۱۲۱ استنباط ما این است که نه مانکچی و نه ملکم کوشش پی‌گیری در طبع مکتوبات بخرج ندادند؛ ملاحظه حال خویش را بیشتر می‌کردند.

بالاخره میرزا فتحعلی بر آن شد که نسخه اصل فارسی و ترجمه کتابش را در فرانسه منتشر گرداند. از نیکلا^{۱۲۲} کنسول پیشین فرانسه در رشت یاری خواست. ۱۲۲ و به او نوشت: «برای چاپ کردن این نسخه در هیچ يك از اراضی مشرقیه که اهلس مسلمانند آزادی ندارم... از عداوت هم دینان خودم که هنوز مرادم را نفهمیده‌اند، ایمن نیستم.» از این رو میل دارد رساله کمال الدوله را «به نزد شما بفرستم و بر شما جمیع حقوق چاپ آن را در فرنگستان و ترجمه آن را به کل السنه یورپا مسلم دارم.»^{۱۲۳} نیکلا پذیرفت و گفت: «از روی کمال میل فرمایش شما را قبول می‌کنم و در ترجمه نسخه شما و چاپ آن لازمه اهتمام را بجا خواهم آورد.»^{۱۲۴} قرار بر این گرفت که میرزا فتحعلی آن را به روسی ترجمه کند. و نیکلا متن روسی را به وسیله مترجم زبردستی به فرانسوی برگرداند، و نسخه فارسی و فرانسوی با هم منتشر شوند.^{۱۲۵}

۱۲۱- میرزا فتحعلی به ملکم، ژوئن ۱۸۲۵، نامه‌ها، ص ۱۶۸.

132- J.B. Nicolas

۱۲۳- نیکلا از زمان محمدشاه در خدمت سفارت فرانسه در تهران بود، مدتی کنسول رشت گردید، زبان فارسی را بسیار خوب می‌دانست، آثار مختلفی دارد از جمله مترجم رباعیات خیام به زبان فرانسوی است.

۱۲۴- میرزا فتحعلی به مسیو نیکولای، ۶ دسامبر ۱۸۲۲، نامه‌ها، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۱۲۵- نیکولای به میرزا فتحعلی [۱۸۲۳]، نامه‌ها، ص ۴۱۱.

۱۲۶- ترجمه روسی آن در آرشیو میرزا فتحعلی موجود است، اما از ترجمه فرانسوی آگاهی نداریم.

نکته مهم این است که نیکلا در این اندیشه بود که مکتوبات را توسط گروه مبلغان عیسوی انتشار دهد. اما میرزا فتحعلی سخت مخالفت ورزید و این اجازه را نداد. در این باره نیکلا نوشت: احتمال می‌رود کتاب کمال‌الدوله «در نزد بعضی اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان می‌باشند، غریب کاری گردن گرفتند، مقبول افتد و به چاپ ترجمه مع اصلش اقدام نمایند. در این باب با اشخاص مذکور گفت و شنود کرده‌ام، و ایشان را هر قدر توانستم پخته کرده‌ام و غیرت دینیۀ ایشان را بجوش آورده‌ام. همین قدر مانده است که چند صفحه از ترجمۀ نسخه شما [را] به ایشان بنمایم.»^{۱۲۷}

گویا نیکلا هنوز متن نسخه را نخوانده بود، و گرنه از مطلب همان چند ورق اول پی می‌برد که کشیشان نصرانی مانند دیگران آن را از کتب «ضاله» خواهند شمرد. در هر حال میرزا فتحعلی پیشنهاد او را بیدرنگ رد کرد. گفت: «نسخۀ کمال‌الدوله نه از آن تصنیفات است که پسند طبع بعضی اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان می‌باشند، بیفتد. در این باب با اشخاص مذکور هرگز گفت و شنود هم جایز نیست. نسخه مذکوره به مظنۀ من اگر به زبان فرانسه ترجمه گردد مثل تصنیف رینان (= رنان) مقبول طبع خوانندگان اروپا خواهد شد... در آخر کلام این فقره را به شما حالی می‌کنم که من این نسخه را به تصنیف رینان نه بدان نیت تشبیه کردم که معاذالله حرفی مخالف مذهب عیسوی در آنجا مرقوم شده است، بلکه این تشبیه

۱۳۷- نیکلای به میرزا فتحعلی [۱۸۷۳]، نامه‌ها، ص ۴۱۲.

به مناسبت مضمون است. «^{۱۳۸} نخیر، ابدأ چنین نیست. میرزافتحعلی آن عبارت آخر را از این رو نگاشته که مبادا نیکلا خود مسیحی متعصبی باشد - والا همه ادیان سامی را تخطئه کرده بود.

در نامه‌ای که سه سال پس از این تاریخ به مانکجی نوشته صحبت از این می‌دارد که: «امید هست که کمال‌الدوله در فرنگستان بچاپ برسد.»^{۱۳۹} به حدی در انتشار آن یقین حاصل کرده بود که یادداشتی به این عنوان نگاشته: «مسوده کاغذی است که به ملکم خان خواهم نوشت بعد از بیرون آمدن کمال‌الدوله از چاپ.» حالت دلفکارش را بخوانید:

«ای مثل من غمزه و به آرزوها نرسیده، و در هرچا تیر مرادش به هدف نخورده، و از نا قابلی و کج فهمی معاصرین به ستوه آمده،

«عاقبت کمال‌الدوله با ترجمه روسی از چاپ بیرون شد، ترجمه‌های فرانسه و نمسه و انگلیسیش نیز در دست است. عیالاً یک نسخه از کمال‌الدوله برای شما فرستادم. ملاحظه خواهید فرمود پاره‌ای چیزها در ملحقات از خود شما به یادگاری داخل شده است. نمی‌دانم در خاطر دارید یا نه؟... الف با را نه من پیش بردم و نه شما... سواد این کاغذ مرا در کتابچه‌ای ثبت فرمایید که بلکه آیندگان از اخلاف ما آن را ببینند و بدانند که من و شما در این باب چه تلاشها کردیم و بجایی نرسید. بلکه ایشان این خیال را از قوه به فعل آورند. اما به ایشان نیز اعتماد ندارم؛ ایشان نیز از صلب این... خواهند آمد.»^{۱۴۰}

نامه‌های منتشر شده میرزا فتحعلی روشن نمی‌کند که چه مانعی یکباره پیش آمد که چاپ رساله سرنگرفت، و آن

۱۳۸- میرزافتحعلی به نیکولای، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۳، نامه‌ها، ص ۳۰۸-۳۰۷.

۱۳۹- میرزافتحعلی به مانکجی، ۱۸ مه ۱۸۷۶، نامه‌ها، ص ۳۴۰.

۱۴۰- مسوده نامه میرزافتحعلی به ملکم، نامه‌ها، ص ۳۳۲.

ترجمه به کجا انجامید؟ گویا مسیو نیکلا هم مانند دیگران وسط کار وازد. بهر صورت رساله کمال الدوله منتشر نگشت. و نویسنده آن دو سال بعد مرد. میرزا فتحعلی همیشه می گفت:

«مکتوبات کمال الدوله کزیتکاست، مواعظ و نصایح نیست... کمال الدوله کزیتکانویس است نه واعظ و نه ناصح.»^{۱۴۱} اگر آن کتاب «به همان وضع و ترکیب، بدون کم و زیاد و بدون تغییر و تبدیل و بدون پرده کشی و سرپوشی چاپ کردن ممکن است، به چاپ برسد. و اگر ممکن نیست، نسخه را به واسطه تغییر و تبدیل - خشک و بی آتش و بی تأثیر و بی طراوت نمودن جایز نیست. بگذارید به همان طور که هست بماند، یحتمل بعد از چندی کسی از فرزندان و اخلاف ما صاحب معرفت و قدرت گردد و نسخه را به همان سبک که نوشته شده است بچاپ برساند... اما وقتی که این نسخه بچاپ برسد، نسخه‌جات متعدده سخت تر از این از هر گوشه عالم پی در پی ظهور خواهد کرد... من می خواهم راه از باب خیال را بکشایم و به خیال فیلسوفان و حکمای خودمان که هزار و دو بیست و هشتاد و هفت سال است در قید و حبس است، آزادی ببخشم.»^{۱۴۲}

به این مرادش هم نرسید. اما میرزا آقا خان کرمانی به شیوه او دو رساله عالی «سه مکتوب» و «صد خطابه» را نگاشت و به یادگار گذارد.

۱۴۱- میرزا فتحعلی به میرزا محمدجعفر، ۱۵ محرم ۱۲۸۷، نامه طابع ۲۰۶.

۱۴۲- میرزا فتحعلی به میرزا یوسفخان، ۱۷ دسامبر ۱۸۷۰، نامه ۵، ص

حرفه میرزا فتحعلی تاریخ‌نویسی نیست. اما نقاد تاریخ‌است، سنت‌شکن تاریخ‌نگاری، و صاحب تفکر تاریخی است. ارزش کار او در همان جهات است، و به همان جهات او را از پیشروان تاریخ‌نویسی جدید می‌شناسیم.^۱ زمینه دانش او را از تاریخ ایران کهن، ایران اسلامی، و تاریخ مدنیت اروپا از زمان رستاخیز فکری جدید به بعد ضمن فصول گذشته بدست دادیم. با نگرش تاریخی او نیز که حال را آینه گذشته می‌داند، و آینده را در حال می‌بیند، آشنا شدیم.

او فقط دو رساله تاریخی (بهممنی اخص کلمه) نوشته: یکی «وضع اردوی عثمانی به سال ۱۶۱۸» به زبان ترکی.^۲ موضوع رساله این است که عثمانیان «تنبل و بیکاره» وضع آشفته ایران پیش از شاه‌عباس بزرگ را

۱- درباره سیر تلخیص نگاری جدید در ایران ضمن بخش ششم، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی بحث کردیم.
۲- آثار، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۶۲.

غنیمت شمرده، لشکر آراستند و به‌خاک ایران تجاوز کردند. اما چشم‌زخمی از ایران خوردند که تا مدت‌هایارای گستاخی نداشتند. وضع لشکرآرایی دوحریف، نبرد آنان و تارومارشدن عثمانیان، بی‌کفایتی فرمانده ترک و کاردانی سرداران ایران را شرح داده است. به‌گفته‌رفیعلی نویسنده دانشمند قفقازی: در آن رساله میرزا فتحعلی «با استهزایی تند و نفرت فراوان نسبت به‌حمق و افاده و خودپسندی فرماندهان عثمانی، افسانه‌ دلیری موهوم ترکان را باطل کرده است.»^۲ در نگارش آن به‌اسناد رسمی عثمانی و نوشته‌های مورخان ترک استناد جسته است.

رساله دوم «تاریخ خریستوفور قولومب فاتح‌ینگی دنیا که از کتب طایفه فرنگ» به‌فارسی درآورده است.^۳ موضوع کشف آمریکا در آن زمان داستان شیرینی بود؛ هرکس می‌خواست بخواند. نویسنده گذارش سراسر است آن واقعه مهم تاریخی را بیان کرده، ولی وسط فصل ششم کتاب را ناتمام گذارده است.

ارزش واقعی نوشته‌های تاریخی میرزا فتحعلی در این است که به‌فن تاریخ‌نویسی جدید توجه یافته است. در وقایع تاریخ رابطه علت و معلول را می‌شناسد، تاریخ را حاصل کار آدمی می‌شمارد و هیچ دست نامرئی را در سیر تاریخ مؤثر نمی‌داند. و این نیست مگر تاثیر تفکر مادی در تعقل تاریخی او. ژرف‌نگری او را در تحلیل و تحلیل تاریخی از شرحی که به‌مانکجی نوشته، می‌توان شناخت: «من در گمان و نمشته شما که الواط و اشرار، عقلاء و صلحاء نخواهند شد و اهرمن فرشته نخواهد گشت. شریک نیستیم.» به‌همان دلیل که فرشته اهرمن گردد، اهرمن نیز

3- M. Rafili, P. 118.

۴- آثار، ج ۲، ص ۴۲۲ - ۴۰۴.

می شود فرشته درآید. «باید سبب را منظور نماییم.» و ببینیم «به چه سبب فرشته اهرمن شده است. وقتی که آن سبب رفع شد، اهرمن فرشته خواهد گشت.» مادام که «همان سبب باقی است» الی انقراض عالم مردان بزرگ ظهور نخواهند کرد. و گرتة «خاک ایران خاصیت خود را گم نکرده است. . . نهایت سبب معلوم، طبیعت سکانش را خراب کرده است و می کند و همیشه خواهد کرد، مادام که [آن سبب] باقی است.^۹

بیشتر تاریخهای فارسی را پیمایه و معیوب می داند و دانسته است که مورخان «احمق» ما از معنی درست تاریخ نویسی بی خبرند. خاصه آثار مورخان ادیب حوصله اش را سر برده اند. از جمله تواریخ راجع به نادرشاه را مثل می آورد. می نویسد:

مورخان ما نمی دانند که نادر پیش از خروج که بوده، و پیشه اش چه بوده است. به علاوه از فتون جنگی او غافل اند که در نبرد با اشرف افغان چه نقشه ای کشیده و چه «هنری و فراستی ظاهر کرده است که در کل روی زمین از آدم تا خاتم، سوای از ناپلئون بناپارت، از هیچ سپهسالاری اینگونه هنر ظاهر نشده است.» به علاوه «مورخ بی انصاف» از تعداد لشکر نادر، میزان توپ و زنبورک، و محل توقف او و سردارانش، و طرز صدور فرمان جنگی او هیچ نمی گوید. به «یک کلمه مجهوله» که صائقه بار بر سر اشرف تاخت، قناعت می کند. نمی داند که تنها ناپلئون چون نادر «این سر را فهمیده بود که به دشمن بعد از شکستش در جنگ صحرا مجال نداده، او را تا تختگاه در کمال سرعت تعاقب می کرد. . . میرزامهدی استرآبادی حکمت این سر و شرافت ذهن و عقل نادر را

۹- میرزا فتملی به ملنگجی، ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱، نامه ها، ص ۲۵۰.

هرگز درك نکرده، فقط به الفاظی مکروه خود و خواننده رامشغول می‌سازد. گویا خواننده باید از صنعت او خبردار بشود نه از هنر نادر. «همین قدر می‌نویسد زهی خدیوی که «هنگامی که به جنبش کوه گران امر فرماید، صخره صما سبکتر از ریگ روان شود. . . ای مورخ احمق، تو که زحمت کشیده اینقدر کلمات را می‌نویسی، باری این زحمت را در خصوص مطلبی بکش که فایده‌ای از آن حاصل بشود.»^۶

بر همان منوال «رسالة ایراد» را در ربیع‌الاول ۱۲۷۹ در انتقاد بر روضة الصفاى ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت نوشت.^۷ رساله مزبور را به صورت گفت‌وگویی میان منقد و مؤلف روضة الصفا پرداخته، و جهت انتقادش براغراق گویی مورخان، عبارت‌پردازی آنان، لغات را به معنی خود بکار نبردن، و شعر را داخل تاریخ کردن می‌باشد. در واقع به شیوه تاریخ‌نگاران ادیب یا ادیبان تاریخ‌نویس تاخته است. اما دو ایراد بر رساله ایراد او وارد است. یکی اینکه خیلی روده‌درازی کرده و حال آنکه می‌توانست مطلب را کوتاه‌تر و جاندارتر بنویسد. اتفاقاً آنجا یکی از موارد انگشت‌شماری است که میرزا فتحعلی پرحرفی نموده. دیگر اینکه با معرفتی که از فن تاریخ‌نویسی غربی داشت (و مجموع آثارش زمینه دانش او را نمایان می‌سازد) می‌بایستی مسائل تاریخ‌نگاری جدید را مطرح کند و بنیان تواریخ تاریخ‌پردازان ایران را درهم فروریزد. اما چنین قصدی نداشته و آنچه از رساله مزبور برمی‌آید خواسته در ایامی که برای آرامش خاطر به پیلاق

۶- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۵۷ - ۵۰.

۷- ملی، نسخه خطی ۱۴۹. و آثار، ج ۲، ص ۳۹۲ - ۳۷۸. ما متن چاپی را

ماخذ قرار دادیم.

رفته بود، جهت سرگرمی خود مقاله تفنن آمیزی بنویسد. بعد هم از نگارش آن پشیمان شد که چرا رضاقلی خان را از خود آزرده است. به هر صورت مقاله انتقادی نویسنده در حد خود ارزنده است و وجهه نظر مترقی او را آشکار می نماید. مطلب عمده اش این است:

در شرح محاصره هرات به زمان محمدشاه گویند: «بگذار ببینم قلعه را چه طور می گیرند؟ چه مقام شعر خواندن توست؟... آخر من که دیوان شعر نمی خوانم، من تاریخ می خوانم... مگر من نمی دانم که تو هم مورخی و هم شاعری. اما حالا بگذار بر سر مطلب برویم.» شعر فنی است شریف و به جای خود بسیار مطلوب. اما «که به تو گفت شعر بگویی و آن را داخل تاریخ بکنی. شعر در تاریخ هرگز لزوم ندارد؛ والله مسهو کردی.»

به علاوه این قافیه پردازی و مضمون ساختن و الفاظ زاید آوردن چه چیز است؟ آنها هیچ معنی ندارند، کلام تاریخ را ناپخته می گردانند و از متانت معنی آن می کاهند. خلاصه قافیه پرداختن «خطای محض است.» زمان آن رسیده که «این قاعده را ترك نموده باشیم، و از عمل کودکانه دست برداریم. زیرا به خاطر قافیه الفاظ مترادفه، تکرارات کثیره وقوع می یابد، و معانی زائده غیرواجبه پیدا می شود، کلام از وضوح می افتد، طبایع از آن تنفر می کنند.» از آن قبیل اند تاریخ و صاف و دره نادری. به حقیقت «جبر مقابله شیخ بهایی را فهمیدن آسانتر است» تا مقدمه چینیهای مورخان ما را. خاصه اینکه آن مقدمه ها از اصل صحت ندارند. باید بدانیم که «فقط بیان وقایع بر مورخ فرض است.»

ایراد هوشمندانه دیگرش این است که تاریخ پردازان ما را با سنجش لغات و دقت در معنی کاری نیست. مطلب

را چنین عنوان کرده: در قضیه ریاست مدرسه دارالفنون گفته‌ای: بر رأی شاهنشاه واضح بود که «جوانان محکوم جوانان نشایند، به پیری مجرب مهذب بیاید سپرد که به وفور امانت و ظهور دیانت و قلت میل و عفت ذیل و دقت رای و رقت قلب و طیب اعراق و حسن اخلاق موصوف و معروف باشد...» تا اینجا بسیار خوب. بعد مرقوم فرموده‌ای: «من بنده... با آنکه از روی انصاف بهیچ یک از این صفات حمیده اتصاف نداشتم، حضرت شاهنشاه ایران به محض موهبت و مکرمت این پیر غلام ناقابل را... به ریاست دارالفنونم فرستاد.»

آخر این چه نوع شکسته نفسی و چیز نویسی است. «تو اقرار می‌کنی که از روی انصاف بهیچ یک از صفات حمیده معدوده اتصاف نداشتی.» و ضد آن خصایل پسندیده که شمردی همانا «خیانت و بیدینی و کثرت میل و عدم عفت ذیل و سستی رای و سختی قلب و خبث اعراق و سوء اخلاق می‌باشد... در این صورت از کجا معلوم می‌شود که شاهنشاه ریاست دارالفنون را می‌خواست به کسی بدهد که متصف به صفات حمیده باشد؟» مضمون آن شکسته نفسی صحیح نیست؛ در معنای آن «درست تأمل کن.»

انتقادنامه پررؤضه الصفا را خطاب به «دارالانشای» روزنامه دولت علیه ایران برای علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم فرستاد. خواهش کرد آن «مجاورات» را به همان طرزى که نوشته شده یعنی «مکالمات» با هم مخلوط نشوند، چاپ زنند. توضیح با مایه‌ای نیز در فن انتقاد افزود: «این قاعده در یورپا متداول است و فواید عظیمه در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی که شخصی کتابی تصنیف می‌کند، شخصی دیگر در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد به شرطی که حرف دل‌آزار و خلاف ادب نسبت

به مصنف در میان نباشد. و هر چه گفته آید به طریق ظرافت گفته شود. این عمل را قریتقا، به اصطلاح فرانسه کریتیک، می نامند. مصنف به اوجواب می گوید. بعد از آن شخص ثالث پیدا می شود، یا جواب مصنف را تصدیق می کند، یا قول ایرادکننده را مرجح می پندارد. نتیجه این عمل این است که رفته رفته نظم و نثر و انشاء و تصنیف در زبان هرطایفه یوروپا سلاست بهم می رساند، و از جمیع قصورات بقدر امکان مبرا می گردد. مصنفان و شاعران از تکلیفات و لوازمات خود استحضار کلی می یابند. اگر این قاعده به واسطه روزنامه طهران در ایران نیز متداول شود هرآینه موجب ترقی طبقه آینده اهل ایران. . . خواهد شد.»

روزنامه علیه ایران رساله ایراد میرزا فتحعلی را چاپ نکرد. و هرآینه صد سال بعد هم شیوه علمی نقد تاریخ در ملک ما رواج نیافت. به بحث و انتقادهایی که درباره کتابهای تاریخ در مجله ها منتشر می کردند - نظری بیفکنید، یک انتقاد درست پرمایه نمی خوانید. گویی آن نویسندگان در عمرشان به یک مجله علمی نگاه نکرده اند که لااقل روش صحیح انتقاد را از آن بیاموزند. بهر صورت میرزا فتحعلی نسخه هایی از رساله مزبور را برای دوستانش به تهران فرستاد، عده ای از اهل ادب از مضمون آن آگاه گشتند. رضاقلی خان رنجیده خاطر شد. و میرزا فتحعلی هم از اینکه لله باشی سالخورده دل آزرده گشته بود، از نوشتن آن مقاله پشیمان گردید. به دلجویی برآمد. به میرزا عبدالوهابخان نایب الوزاره (نصیرالدوله بعدی) نوشت: «... من پدر بزرگوارم لله باشی را از خود رنجانیده ام، و خودم به تقصیر خود اقرار می کنم، و خود را فرزند عاق او می شمارم. چه کنم تیر از کمان گذشته

است. حالا به آشتی و عذرخواهی خیال را به تفحص و وسیله‌ای بچولان می‌آورم. اما وسیله‌ای پیدا نمی‌توانم کرد، عاجز مانده‌ام. مگر ذهن باریک بین موسی شکاف شما درین باب علاجی پیدا بکند.^۸

پوزش خواهی میرزا فتحعلی جنبه انسانی و عاطفی او را می‌رساند، و به راستی لله باشی هم آدم خوبی بود. وگرنه انتقادهای نویسنده بر مؤلف روضه‌الصفاء و جملگی تاریخ نویسان ما در آن اوان وارد بود. راستش را بخواهید پس از يك قرن هنوز هم اکثر قریب به اتفاق مورخان ما تاریخ‌نگار نیستند، تاریخ‌پردازند و با مسائل تاریخ-نویسی جدید بیگانه. و نمی‌دانند که نمی‌دانند.

پیش از آنکه به گفتار بعدی پردازیم بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند درباره، نثر میرزا فتحعلی بگوییم. از مقام او در فن نمایش و داستان‌نویسی گذشته - به عقیده نقادان ادبی قفقاز میرزا فتحعلی استاد نثر ترکی است، سبک ساده‌نویسی را او بنیان گزارد، زبان ترکی را ترقی شایان داد و در همه نویسندگان بعد از خود تأثیر مستقیم بخشید. بحث در این موضوع در صلاحیت ما نیست؛ رأی نویسندگان صاحب‌نظر قفقاز را معتبر می‌شماریم. اما راجع به نثر فارسی او باید بگوییم قلم او شیوا نیست، مثل بیشتر نویسندگان ما در قرن گذشته لغزشهای املایی و انشایی دارد، و باز مانند اکثر مؤلفان زمان لغات عربی را فراوان بکار برده، و همچنین مثل آنان گاهی لغات فارسی را به قاعده زبان عربی جمع بسته است. و جمله-بندیهای او گاه معیوب است. اغلب الفاظ انگلیسی و فرانسوی را که از راه زبان روسی آموخته به سیاق عربی یا ترکی درآورده، و در برخی موارد به همان تلفظ زبان

۸- میرزا فتحعلی به میرزا ابوالوهاب خان، محرم ۱۲۸۳، نامه‌ها، ص ۸۹.

اصلی استعمال نموده است. جلال‌الدین میرزا به او خاطر نشان ساخت که لغات بیگانه را به تلفظ اصیل آنها بیاورد.^۹ شیوه نگارش میرزا فتحعلی رفته رفته به سادگی گراییده، لغت‌های دساتیری هم بکار می‌برد. از این نظر جلال‌الدین میرزا در او تأثیر کرده است. گرایش او به ساده‌نگاری در نامه‌های خصوصیش بهتر نمایان می‌باشد. در هر حال نثر میرزا فتحعلی جاندار است، تعبیرهای تازه دارد که نشانه ذهن آفریننده اوست، و بیانش به نهایت دقیق است. به حقیقت لغت را در ترازوی معنی می‌سنجد. از لحاظ دقت فکر و بیان هیچکدام از نویسندگان اجتماعی همزمانش، حتی ملکم‌خان، به حد او نمی‌رسند. (فقط ملکم در گزارش‌های سیاسی رسمی خود همان باریک‌بینی را دارد). سنجش ذهنی میرزا فتحعلی نتیجه تعلیمات در حکمت و منطق و خاصه تربیت علمی و روح انتقادی و نازک‌اندیشی اوست. روح انتقاد علمی وی را در همه مباحث شناساندیم مگر در بحث و انتقاد ادبی که آخرین گفتار ماست.



میرزا فتحعلی آغازگر نقد ادبی جدید است. مقام او را به عنوان نخستین نماینده نویسنده و دامستان پرداز شناختیم، و با اندیشه او در فلسفه ادبیات و اعتقاد

۹- در کافذی که جلال‌الدین میرزا در ۱۲۸۷ به میرزا فتحعلی نوشته، گوید: «چگونه شد ماست که برخی از سخنان فرانسه را به زبان تازی درآوردیم؟ مانند تلگراف، تلگرافیا؛ ژاکراف، جرافیا؛ پلنیک، پلینیکا؛ کنل، قوتل؛ وگرام، فرامر شده است... در نوشته‌های سر کلا هم کرستف کلمب را خریستوفورد قولمب، کرنیک را قریتقا، و متلماتیک را مالیماتیکا، و کورسینداس را قورسپوندیس، و دیگر نامها نوشته بودید. با اینکه اینها ظاهراً در ایران زبان فرانسه در این روزگار چنان پسندیده و فراوان است که بسیاری از مردم پلک گهر فرزندان خود را به آموزش این زبان گذارده... آنها به خوبی می‌دانند خواستارم که هر چند از پیش می‌بود نامهای فرانسه و روس به همان جور زبان ایشان گفته شود» (نامه‌ها، ص ۳۲۷ - ۳۲۶).

به رئالیسم ادبی آشنا شدیم. انتقاد او بر نظم و نثر کلاسیک فارسی جلوه‌گر همان نوجویی ادبی است، و از همان تفکر رئالیسم او سرچشمه می‌گیرد. گرچه گفتارش در نقد ادبی چندان گسترده نیست، بسیار با ارزش و مهم است؛ یکی از این جهت که پاره‌ای از آرای جدید غربی را آورده، به علاوه در سنجش و تحلیل ادبی صاحب تصرف است و معیارهای نوی را بکار بسته. خودش هم آگاه بود که در انتقادنامه بر مثنوی مولوی گفت: «این نوع چیزنویسی در میان ملت اسلام رسم نیست ولی در فرنگستان بسیار رایج است. . . و الحق اینگونه دقت و باریک‌بینی روش پسندیده‌ای است.»^{۱۰}

مآخذ مطالعه ما عبارتند از:

درباره «پوئزی» ضمن مکتوبات کمال‌الدوله؛
مقاله به‌عنوان «قریتکا» بر «روزنامه ملت‌سینه ایران» و بر شعر سروش اصفهانی^{۱۱}؛
مقاله انتقادی «درباره ملای رومی و تصنیف او»^{۱۲}؛
«درباره نظم و نثر» به‌عنوان مقدمه بر «دیوان واقف و ذاکر» که خود میرزا فتحعلی گرد آورده است^{۱۳}؛
شروع می‌کنیم با نقد شعر.

شعر را چنین تعریف می‌کند: شعر یا «پوئزی» انشای منظومی است در بیان مطلبی از «اوضاع طبیعت. . . در کمال جودت و تأثیر.»^{۱۴} معیار سنجش شعر را «حسن

۱۰- از نامهای که به شیخ‌الاسلام قفقاژ نوشته و شرح آن خواهد آمد.

۱۱- آثار، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۱۷.

۱۲- آثار، ج ۲، ص ۲۱۱ - ۲۰۴.

۱۳- آثار، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۲. این مقاله و همچنین قسمتی از مقاله انتقادی در باره مثنوی را به زبان ترکی نوشته است. آقای محمدعلی فرزانه لطف فرموده به فارسی ترجمه نمودند. ترجمه ایشان مآخذ استفاده است.

۱۴- مکتوبات کمال‌الدوله، درق ۶.

مضمون» و «حسن الفاظ» یا حسن بیان می‌شناسد.^{۱۵} و هر
 نظم‌ی را یا این دو ضابطه ارزش‌یابی می‌کند.
 در انتقاد شعر فارسی می‌نویسد: در ایران نمی‌دانند
 «پوئزی چگونه باید باشد»؛ هر گونه منظومه لغوی را شعر
 می‌خوانند. «چنان پندارند که پوئزی عبارت است از نظم
 کردن چند الفاظ بی‌معنی در یک وزن معین و قافیه‌دادن به
 آخر آنها» در وصف محبوبان «با صفات غیر واقع» یا در
 وصف بهار و خزان «با تشبیهات غیر طبیعی». از متأخرین
 دیوان قآنی «از اینگونه مزخرفات مشحون» است. اما
 ندانسته‌اند که مضمون شعر «باید به مراتب از مضامین
 منشآت نثریه مؤثرتر باشد.» و حال آنکه «پوئزی باید
 شامل شود بر حکایتی یا شکایتی در حالت جودت، موافق
 واقع، و مطابق اوضاع و حالات فرح‌افزا یا حزن‌انگیز،
 مؤثر و دلنشین چنانکه کلام فردوسی رحمه‌الله است.»^{۱۶}
 تأثیر فلسفه رئالیسم ادبی در نوشته‌ی میرزا فتحعلی بچشم
 می‌خورد.

در عظمت مقام فردوسی گوید: در میان آثار شعری
 ملل اسلامی «پوئزی فقط عبارت از اشعار فردوسی است
 که نظیر آن تا امروز بهیچ کس از ملت اسلام مقدر
 نگردیده... در عهد قدیم میان ملت یونان شاعری مشهور
 بود اسمش هومر که محاربات و وقایع حادثه‌ی ملت یونان
 را در عصر قدیم، و مبارزات و هنرهای پهلوانان ایشان
 را مثل فردوسی بنظم آورده است، بطوری که تا حال به
 گفتن نظیر اشعار او آفریده‌ای قادر نیست. و همچنین در
 میان ملت انگلیس چند صدسال قبل ازین شاعری پیدا شد
 شکسپیر نام که مصایب سلاطین انگلیس را به‌رشته‌ی نظم

۱۵- قریتکا بر روزنامه‌ی ملت سنیه ایران.
 ۱۶- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۴ - ۳۳.

کشیده به طرزی مؤثر که در حالت سماع شنونده هر قدر سخت دل باشد از گریه خودداری نمی تواند کرد. این قبیل شعرا در میان کل ملل موجود است. در نثر نیز گاه گاه این نوع کلام فصیح و مؤثر و جيد اتفاق می افتد مثل قرآن در لسان عرب. این نوع قابلیت از ودایع طبیعت بشریه است که گاه گاه بر حسب اتفاق از افراد بنی نوع انسان بروز می کند، و اینگونه ودیعه را نسبت الهام داده می شود.^{۱۷} اما برای اینکه تعبیر به تقدیس و چیز دیگر نشود تصریح می کند: «کلام فصیح و شعر مقبول از قبیل خوارق عادات و ممتنعات نیست، بلکه از قبیل ممکنات است.»^{۱۸} همچنین می دانیم که شاعری خود «موهبتی» است و «ماده استعداد شاعر خدادادی. و تحصیل و تربیت تنها موجب شکفتن آن ماده و آرایش سخن او می گردد.»^{۱۹}

گفتیم که شعر را به حسن مضمون و حسن بیان می سنجد. حسن مضمون عبارت است از بیان حالتی اما «باید موافق با واقع باشد و در مضمون امری بیان نگردد که وجود خارجی نداشته باشد. بلکه جمیع بیانات باید مطابق احوال و طبایع و اطوار و خیالات جنس بشر، یا جنس حیوان، و یا مطابق اوضاع نباتات یا جمادات یا اقالیم بوده باشد. پس هر شعری که مضمونش مخالف این شروط است یعنی مضمونش برخلاف واقع است و وجود خارجی ندارد، شعر نیست. . . شعرای عرب و ایران از این شروط غافل اند. همین شروط تنها در شاهنامه فردوسی، و مخزن الاسرار و هفت گنبد نظامی مشاهده می شود. اگر چه فردوسی رستم را با دیو سفید به میدان

۱۷- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳۶ - ۳۴.

۱۸- مکتوبات کمال الدوله، ورق ۳۵.

۱۹- مقاله در بلره نظم و نثر، مقدمه بردیوان واقف و نا کر.

می آورد، و سیمرغ را نقل می کند، و نظامی نقل سیاه - پوشان را می کند - اما به مطلب خلل نمی رساند. حالات ایشان را مثل حالات و اطوار جنس بشر ذکر می کند. چنانکه شکسپیر شاعر بی نظیر انگلیسان اطوار و اخلاق مردم را در موجودات خیالی مثل جن و شیاطین و دیو و امثال ذلك بیان می کند.^{۲۰}

در باره حسن لفظ همین اندازه گوید: «نظمی که حسن مضمون داشته، حسن الفاظ نداشته باشد مثل مثنوی مولوی، این نظم مقبول است اما در شعریتش نقصان هست. نظمی که حسن الفاظ داشته، حسن مضمون نداشته باشد مثل اشعار قآنی طهرانی، این نظم رکیک و کسالت انگیز است، اما باز نوعی از شعر است و باز هنری است. نظمی که هم حسن مضمون و هم حسن الفاظ داشته باشد مثل شاهنامه فردوسی، و خمسه نظامی، و دیوان حافظ... مسلم کل است و صاحبان این نظم... ارباب خیالات حکیمانه و مورد الهام اند.»^{۲۱}

به عقیده میرزا فتحعلی: از سخنوران ایران «فقط فردوسی و نظامی و جامی و سعدی و ملای رومی و حافظ شاعراند... در میان ترکان تا زمان ما از متقدمین شاعری نبوده است. فضولی شاعر نیست و افکارش را تأثیری نیست گرچه منظومه ساز استادی است.» به دنبال آن می نویسد: در سفر قرایغ به اشعار «ملا پناه واقف» برخورد که «شرایط شمری را به نوعی مرعی داشته است.» دیگر با «قاسم بیک سراجلوی جوانشیر» متخلص به «ذاکر» آشنایی پیدا کرد. «الحق شعر او به زبان ترکی مایه حیرت من شد.» یکی هم «مسیحا» نامی بوده که از آثارش چندان

۲۰- ملحقات، ص ۵۳۷.

۲۱- قرینکا بر روزنامه ملت سنیه ایران.

بدست نیامد. میرزا فتحعلی مجموعه اشعار واقف و ذاکر را فراهم آورد و منتشر ساخت تا خوانندگان به معنی و «تفاوت شعر و نظم» پی ببرند. از آن گذشته «نمونه و معیاری به دست کسانی که استعداد شاعری دارند، بدهد. و همچنین آنان که فقط نظم سرایند به شاعر نبودن خود آگاه گردند و خویشتن را به زحمت نیندازند و وقت شریفشان را در سرودن نظم توخالی نگذرانند.»^{۲۲}

هدف خود را از انتقاد ادبی باز جای دیگر می آورد: هرآینه آیین «کریتیک» رواج یابد شاعران از سرودن غزل و قصیده «بی مضمون و بی لذت» دست برداشته به گفتن اشعاری که «متضمن حکایت و مبین احوال و اطوار طوایف مختلفه» باشد خواهند پرداخت. و در فن نثر نویسی نیز «از قافیه و اغراقات کودکانه و تشبیهات ابلهانه بالکلیه اجتناب نموده، فقط در پی مضمون مرغوب خواهند رفت. مضمونی که خواننده از آن معظوظ گردد و مستمع لذت برد.»^{۲۳}



از بحث و انتقاد کلی که بگذریم میرزا فتحعلی دو نقد شعری نوشت: یکی بر سر روش اصفهانی و دیگر بر مولوی. هر يك را جداگانه بررسی می کنیم. در نخستین شماره «روزنامه ملت سنیه ایران» مورخ چهاردهم ربیع الاول ۱۲۸۳ شرح حال سر روش و يك قصیده و غزل از او منتشر شد. انتقاد میرزا فتحعلی که خطاب به منشی آن روزنامه و به تاریخ همان سال می باشد شامل دو مطلب است: یکی نقد بر سر روش و دیگر ایراد به روش

۲۲- مقاله درباره نظم و نثر، مقدمه بر دیوان واقف و ذاکر.

۲۳- آئله، ج ۲، ص ۳۹۱.

روزنامه نگاری در ایران که اهمیت و ارزش آن بیشتر از موضوع اول است. در آغاز گفتار از اعلام نامه روزنامه مبنی بر اینکه «امر و مقرر است که روزنامه ملتی برسبیل آزادی نگارش یابد» - اتخاذ سند می‌جوید که «هرکس در خصوص فواید ملت ایران هر خیالی و فکری داشته باشد بدون واهمه بقلم تواند آورد.» پس به «مضمون همان عبارت» نظر خود را به نویسنده روزنامه مزبور می‌نگارد. می‌گوید: «تو خود نوشته‌ای که از فواید روزنامه ملتی باید خاص و عام بهره‌ور شوند.» در عالم انصاف می‌پرسم که دانستن نسب و حالات سروش شمس‌الشمراء برای «ملت متضمن کدام فایده است که خوانندگان خود را به خواندن این مطلب مجبور داشته، در دسر داده‌ای؟» اگر سروش مردی حکیم و یا شاعری ممتاز بود، حق داشتی بگویی که شناساندن او به ملت لازم است. اما قصیده سروش حکایت از این دارد که شاعری است «در اسفل پایه، بلکه قابلیت شعر گفتن هم ندارد. و به ناحق اسم فرشته آسمان را بر خود تخلص قرار داده، اسم تیراعظم آن را نیز بر خود لقب گرفته است - بدین معنی که گویا نور فضلش چون آفتاب ضیابخش کل آفاق است.»

در ایراد به نسب نامه سروش به تفصیل صحبت می‌دارد. خلاصه‌اش اینکه: سروش نسب خود را به «امیر یار احمد اصفهانی» معروف به «نجم ثانی» همزمان شاه - اسماعیل صفوی می‌رساند. با نقل نوشته‌های گوناگون حبیب‌السیر او را نه صاحب فضیلت علمی می‌شمارد و نه هنر ذاتی. برعکس نجم ثانی مردی ستم‌پیشه بوده، فقط سلطان به او عنایت داشته است. و باید دانست عنایت شهریاری که بر پایه فضیلت قرار نگرفته باشد «هرگز موجب شرافت نمی‌تواند شد، بلکه موجب رذالت و حقارت

است.»

سپس از نظرگاه «کریکتکا» می نویسد: قصیدهٔ سروش «نه حسن مضمون دارد نه حسن الفاظ. علاوه بر این دو عیب، وزن پاره‌ای افرادش هم خالی از خلل نیست. پس آن را شعر نمی‌توان گفت، و صاحب آن را شاعر نمی‌توان نامید.» از آن گذشته افکار شاعر «طرفه‌گی و تازگی نداشته. . . خیلی مکروه و مرود است مثل رسالهٔ طهارت هر مجتهد.» بر پاره‌ای ابیات سروش نکته‌جویی‌هایی دارد تا می‌رسد به این بیت:

سروش مدح رسول خدا و عترت گوی

که سیات تو را بستر د چین حسنات

مضمون آن «خیلی نامناسب» است. سروش می‌خواهد «رسول خود را نیز فریب بدهد که در صلهٔ همین پرپوچات سیات او را ببخشد.» نخیر مخدوم من، «عقل رسول خدا مثل عقل منشی روزنامه نیست که به او فریب داده، يك نونمرهٔ روزنامه‌اش را خراب کرده‌ای. . . اگر می‌خواهی که رسول خدا از تو خشنود شود به احکام او عمل کن و به هم‌کیشان خود ضرر مرسان.» یعنی شعر مگو.

نازک اندیشی میرزا فتحعلی برمغنی بیت زیر در خور توجه است:

مطاوعان وی و پیروان عترت او

به معنی آدمیانند و دیگران حشرات

یعنی پیروان حضرت ختمی‌مآب همه آدم‌اند و دیگر خلق خدا حشرات الارض یا مثلاً «موش و چلپاسه». به عبارت دیگر مسلمانان جهان شرافت ذاتی دارند و بقیهٔ جهانیان مردمی «بی‌مغز و وحشی‌صفت و بربری‌سیرت و بی‌شعور و بی‌معرفت و کودن» می‌نمایند. سهل است فیلسوفان و حکما و مصنفان و شاعران و مورخان و

مخترعان اروپا مانند ولتر، روسو، مونتسکیو، وات، هومبولت، فنلون، بوقل، شکسپیر و بایرون و سایرین «در زمره حشرات محسوب شوند.» اما شمس الشعراء سروش «وجود لاینفع و بی‌مصرف و امثال او در زمره آدمیان باشند.» به نظر مسلمانان «گویا دنیا خارستان است. شما تنها يك دسته گل سرخید که در میان این خارستان شکفته‌اید.» فکری که در پس آن عبارت آورده این است که چون شاعران ما دقت ذهنی ندارند کلامشان عاری از دقت بیان است؛ لفظی را بکار می‌برند و «معنی لغویش را مراد نمی‌کنند.» چنانکه «عادت ماست لقب می‌دهیم اما معنی‌اش را مراد نمی‌کنیم، مناسبتش را ملاحظه نمی‌نماییم.» به همین مأخذ «لقب شمس الشعراپی» را به سروش داده‌اند و حال آنکه «فردوسی و نظامی و حافظ به آن لقب شایسته توانند شد.» در نکته‌جویی بر سخن میرزا فتحعلی باید بگوییم البته او خوب می‌داند که منطبق شعر غیر از منطق ریاضی و علم است، و زبان شعر غیر از زبان علوم. اما این مورد خاص را مطرح کرده که در ضمن به اعتقاد دینی سروش طمنه بزند. کاریش نمی‌شود کرد؛ از دین و تعزیه‌خوانی بدش می‌آید. مختار است.

رای یکی از دانشمندان درباره انتقاد میرزا فتحعلی بر سروش (بدون اینکه انتقادهای او را بیاورد) این است: میرزا فتحعلی اگر «همه هنری داشته است شعر نمی‌فهمیده.»^{۲۴} اما حقیقت این است که میرزا فتحعلی گرچه استاد نقد ادبی نبوده، شعر می‌فهمیده و در فن انتقاد شعر موازین جدید اروپایی را بکار بسته که ادیبان همزمانش با آن مفاهیم بیگانه بودند. در کار سخن‌سنجی توجه میرزا فتحعلی خاصه به فکر نو و مضامین تازه بود.

و از این دیدگاه سرورش و صدها شاعران دیگر پایه بلندی در قلمرو ادب ندارند. به استنباط ما یکی از انگیزه‌های نویسنده که سرورش را هدف ملامت‌های تند قرار داده همان است که سرورش بیچاره مرثیه‌های مذهبی سروده بود. منصفانه باید گفت قصاید او پسندیده‌تر از اشعار سست و خنکی است که از زمان صفویان زبانتزد مرثیه خوانان و روضه خوانان ما بوده است. در هر حال «قریتکای سروشیه» سنت‌شکنی تذکره‌نویسان است و با ارزشتر و پرمایه‌تر از نوشته مؤلفان تاریخ شعرا.



اما راجع به مطلب دوم در انتقاد بر «روزنامه ملت سنیه ایران»: تا اندازه‌ای که اطلاع داریم نخستین انتقاد علمی است برفن روزنامه نگاری؛ معانی عمده‌ای را مطرح ساخته. اولین ایرادش به دارالانشای روزنامه این است که چرا شکل مسجد را به عنوان «علامت ملت ایران» برگزیده پیشنهاد می‌کند نشانه مسجد را بردارد و به جایش از آثار ایران کهن نشانی را بیاورد. از این موضوع پیشتر صحبت داشتیم.^{۲۵} بعد به کار روزنامه نویسی می‌پردازد: در «روزنامه ملتی» باید «امورات پولیتکه خارجه را بیان بکنی». همچنین «تدابیر اولیای دولت ایران را در خصوص نظم ولایت، منافع ملک و ملت بنویسی». علاوه بر آن «بعضی اخبارات تلفرافیه را با خط جلی مرقوم سازی». از آن گذشته «اخبارات و حوادث داخله را ذکر نمایی. مثلا باید ذکر بکنی که در تبریز شدت و با به چه درجه رسیده بود، و اطبا سبب وقوع آن را از چه چیز می‌دانند، و انفع معالجات به حسب تجربه چه چیز شده بود، و چقدر

از مردم بدین ناخوشی در گذشتند، و چقدر بعد از گرفتن این ناخوشی شفا یافتند.»

به علاوه در انتقاد اهل دولت سفارش می‌کند: «باید سرزنش بنویسی به آن امرا و ارباب مناسب که در وقوع این نوع ناخوشی پیشتر از همه کس فرار کرده، مردم را در وحشت گذاشته‌اند و آن اطبا را که از دیوان مواجب‌خوار بوده، رعایای پادشاه را بی‌پرستار گذاشته‌گرفته‌اند، و نجات نفوس خودشان را الزم دانسته‌اند. و باید شکرگذاری بکنی از آن ارباب مناسب که درین حادثه تقویت خلق را... براستخلاص جان ترجیح داده‌اند و از ولایات به خارج نرفته بر پرستاری و دلداری مردم صرف همت کرده‌اند مثل میرزا عبدالوهاب‌خان نایب‌الوزاره که... از بدو وقوع و با تا آخر مرکز خود را خالی نگذاشته است، و نسبت به ملك و ملت تکلیف خود را بعمل آورده است.»

سخن نویسنده را در نشر دانش و فکر و انتقاد سیاسی و علمی که باز نمای اندیشه اوست بشنویم:

«امر عمده و اهم این است: در خصوص ترقی تجارت و زراعت ملك ایران و پیدا کردن و بکار انداختن معادن آن، و آبیاری نمودن صحراهای بی‌آب و غیر ذی‌زرع، و در خصوص علوم و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در امر تربیت اطفال و امثال اینها - هر خیالی و تدبیری که خود کرده باشی و یا دیگران داشته باشند، باید بیان نمایی... طوایف یوروپا به وسیله علوم و فنون که عمده‌ترین آنها ماتیماتیکا و جغرافیاست، به اقطار عالم مستولی شده در شش جهات کره زمین طبل تجلد و تفرّد می‌زنند. و در ضمن این مطلب به جهت... تشویق جوانان نو تربیت یافته، احوالات مشهورترین علما و فضلا و حکما و اطبا و شعرا و سرکردگان لشکرها [را] نیز ذکر می‌توانی

کرد. و از تألیفات و آثار و اشعار و هنرهای ایشان شمه‌ای تحریر می‌توانی نمود، و قریتقا از خود و یا از دیگران به بعضی تصنیفات و خیالات معاصرین، و تدابیر اولیای دولت و حکام ولایات و سرکردگان لشکر می‌توانی نوشت. چونکه اذن آزادی به تو داده شده است حتی بقدر امکان باید روزنامه‌تو در خصوص اعمال و رفتار امنا و امرا و حکام و سرکردگان و جمیع ارباب مناصب و علما مثل‌آنانی که در مازندران باعث هلاک یهودیان از رعایای پادشاه شده‌اند - خالی از قریتقا نباشد تا این اشخاص بدانند که هیچگونه اطوار ایشان پوشیده نخواهد ماند، و متنبه شوند و از بد نامی بترسند، و در اجرای تکالیف خدمتگذاری بروفق رضای پادشاه و ولی‌النعمة ایشان بانیّت ملت‌خواهی و وطن‌پروری اهتمام لازم معمول دارند و از جاده مستقیم عدالت و انصاف انحراف نورزند.»

در ضمن برای «تحصیل جمیع این نوع اخبارات و سایر احوالات باید تو در هر ولایت، با اجرت وکیل یا گماشته داشته باشی که بروفق مرام تو از هر طرف و از هر حکومت احوالات جمع کند و در هر هفته به تو بفرستد. به فرنگی اینگونه اشخاص را قوریسپوندیس می‌نامند. و از دیوان نیز متوقع شوی تا مقرر گردد تا چاپارخانه‌ها مکاتیب و کلای تو را بلااجرت به طهران بفرستند.»

این معنی را هم یادآور شده که لازم است روزنامه در «باسمه‌خانه حروفی» و «با خطوط مختلفه» بطبع برسد - مانند کتابهایی که پیش از این منوچهرخان منتشر ساخته بود. و باید دانسته شود که «باسمه‌خانه سنگی عملی بی معنی و لغو است. قطع‌نظر از آنکه هرگونه باسمة آن خالی از غلط نمی‌شود، و اکثر اوقات کلمات از چاپ واضعتر بیرون نمی‌آید - و بعد از چاپ هزار نسخه یا کم یا زیاد،

حروف در روی سنگ مالیده می‌شود و بکار نمی‌آید.»
 «اگر تو بدین سیاق روزنامه بنویسی عدد خوانندگان
 تو به مرور زمان به ده هزار بلکه زیاده خواهد رسید؛ هم
 خودت به منافع وافر تایل خواهی شد، و هم به ملت فواید
 کثیره خواهی رساند. خدا حافظ باد.»

انتقادنامه مفصل خود را برای علیقلی میرزا اعتضاد
 السلطنه وزیر علوم فرستاد که دستور نشر آن را در
 روزنامه ملت سنیه ایران بدهد. البته اعتضاد السلطنه
 همچون آدمی نبود که چنان نامه پر طعن و لعن را چاپ
 بکند، و در دسر برپا سازد. آخر روزنامه گفتند، انتقادنامه
 که نگفتند. روزنامه نویس باید دعاگو باشد و ستایشگر،
 در ستایشگری هم دروغزنی پیشه‌کند و به خیال خام خویش
 مردم را گمراه نماید. و در آخر ماه از خزانه دولت ابد
 مدت ناصرالدین شاهی جیره و مواجب بگیرد. در عین حال
 هوسهای پست آن گونه دولت غارتگر آدمی کش را تشفی
 بخشد. گویا خود میرزا فتحعلی هم امیدی به انتشار
 مقاله‌اش نداشت؛ اما این اندازه شرف و غیرت داشت
 که در خیرخواهی و وطنش حرفش را بزند. رونویس آن
 را نیز برای دوستانش به دارالخلافه فرستاد. جلال‌الدین
 میرزا به او گفت: «باز شما آزادی اینکه دل خود را خوش
 کرده‌نامه‌ای را به این نیکویی می‌نگارید دارید که به راستی
 پدر سروش و روزنامه‌نگار را می‌سوزانید. من بیچاره
 هزار چیز در دل ناگفته دارم.»^{۲۶}

باری آن لایحه پر طنز و انتقاد مانند رساله ایراد که
 چند سال پیش بر روضه‌الصفای ناصری نگاشته بود،
 زیب کتابخانه شخصی اعتضاد السلطنه وزیر علوم گردید.

۲۶- جلال‌الدین میرزا به میرزا فتحعلی، [۱۲۸۲]، نامه‌ها، ص ۳۲۴.

این بخش را در نقد مثنوی تمام می‌کنیم. مقاله‌ای که «در باره ملای رومی و تصنیف او» نوشته به صورت نامه‌ای به دوست قدیم خود ملا احمد حسین زاده شیخ الاسلام آزاد اندیش قفقاز پرداخته است (۸ ژوئن ۱۸۷۶). به گفته خودش: «مثنوی را از اول تا آخر مطالعه کردم. به شیوه ارباب قلم اروپا راجع به ملای رومی و تصنیفش عقیده‌ام را می‌نویسم.» در آغاز همان مقاله گوید: «این نوع چیزنویسی در میان ملت اسلام رسم نیست ولی در فرنگستان بسیار رایج است... و الحق اینگونه دقت و باریک بینی روش پسندیده‌ای است... چون در این صفحات از مسلمانان صاحب‌دلی دیگر نشناخته‌ام شما را از این شیوه آگاه می‌سازم.»

«بیائیم برسر مطلب: مولوی عالمی است بی‌بدیل، فاضلی است بی‌نظیر، به زبان فارسی و عربی بسیار مسلط، احادیث و اخبار را خوب می‌داند. عقیده‌اش عین حکمای هند است یعنی به وحدت وجود اعتقاد دارد.» معنی وحدت وجود را به‌ماخذ مثنوی بدست می‌دهد. ۲۷ بعد گوید: «اما اشتباه مولوی در اینجاست که برای آن وجود کل اراده و اختیار قائل است... و چنین می‌پندارد که وجود کل با اراده و اختیار خود، اجزاء را به عالم کثرات و تعینات در آورده است. پس اجزاء باید تلاش کنند تا خودشان را پس از مدتی سیر و سلوک دوباره به همان وجود کل برسانند. و گویا وسیله عمده این وصال در فناست، و بقای جاویدان از این فنا حاصل خواهد شد.»

آن انتقاد از همان وجه نظر صرف مادی میرزا فتحعلی سرچشمه می‌گیرد؛ در تعقل فلسفی او شناختیم

۲۷- در تعقل فلسفی میرزا فتحعلی دیدیم که به مسأله وحدت وجود از نظر عرفان توجه دارد به مولوی و جامی استناد جسته است.

که وحدت وجود را در ماده می‌داند و معتقد به صانع مدبر نیست. و نیز اینکه «فنا» را تخطئه می‌کند و آنرا مهمل می‌شمارد. از همان رهگذر است: «اشتباه دوم مولوی اعتقادش به فناست. این لفظی است بی‌معنی که نه حکمای هندو، و نه فلاسفه اسلام نتوانسته معنی آن را دریابند، اما هرکس شنیده ادعای فهم کرده.» آن اندیشه نخست از بودا بود، و از او به همه جا راه یافت. ولی اینکه آیا فنا امکان دارد یا نه، و اگر دارد چگونه باید باشد، هیچکس جواب روشنی نداده. پیغمبر اسلام نیز فرموده: موتوا قبل ان تموتوا. «بمحتمل حضرت رسول خود به معنای این کلام واقف است، اما برای سایر مردم مفهوم نیست.» به حقیقت «هر دو موت به معنای حقیقی و واقعی خود کلمه باقی می‌ماند.»

ایراد سوم اینکه: مولوی «قائل به روح است. یعنی گویا پس از مرگ روح می‌ماند و به وجود کل ملحق می‌شود. اما حکمای مغرب روح را قائم به ذات نمی‌دانند، بلکه روح از مقتضیات جسم است، و قائم به جسم می‌باشد. همانطور که قوه تله‌رافیه از ترکیب عناصر معدنی بوجود می‌آید و با تجزیه آنها از بین می‌رود - روح نیز از ترکیب عناصر آلیه پیدا می‌شود و با متلاشی شدن جسم نابود می‌گردد. ولی نمی‌دانیم قوه تله‌رافیه چیست چنانکه روح را نمی‌دانیم.» این خود جنبه دیگر اعتقاد میرزا فتحعلی را به فلسفه اصالت ماده می‌نماید و پیشتر بررسی کردیم. از آن ایرادها گذشته جهت دیگر افکار بلند مولوی را تأیید می‌کند؛ شیوه بیانش خاص خودش هست. می‌گوید: مولوی را «به بهشت و جهنم وحشر اعتقادی نیست. در نظر او جنت وصال وجود کل است، و منظور از جهنم عالم هجران است. اما در اثبات هر سه چنان سرو

صدایی راه انداخته که انسان ماتش می‌برد و شرمنده می‌گردد که بگوید: مرد، نکند تو کافری.^{۲۸}
 به‌علاوه مولوی «به نبوت و امامت نیز اعتقاد ندارد... این معنی از جواب اهل سبابه پیغمبران معلوم است.» بیان مولوی را می‌آورد از جمله:

حب جاه و سروری دارد بدان
 که شمارد خویش از پیغمبران
 ما نخواهیم این چنین لاف و دروغ
 گردن اندر کشک افتادن به‌دوغ
 باز گفتند این همه زرق است و مکر
 که خدا نایب کند از زید و بکر
 مغز خر خوردیم تا ما چون شما
 پشه را داریم همرازها
 غالباً ما عقل داریم این قدر
 گندنا را می‌شناسیم از گزر
 این بدان ماند که خرگوشی بگفت
 من رسول ماهر و پا ماه جفت

در حاشیه سخن اهل سببا را خطاب به دین‌آوران رندانه تأکید کرده: «یعنی مگر ما هم مثل شما مغز خر خوردیم که پشه را همرازها بشماریم.» در تفسیر بیان مولوی چنین استدلال می‌کند: همه می‌دانند که سببا شهری است در یمن که مردمش «تا امروز از عالم وحشیت و نادانی بیرون نشده‌اند. ایشان از کجا این اقوال حکیمانه را پیدا کرده بر پیغمبران القا نمودند؟ اگر از ملای رومی بررسی که مگر تو نیز در حق پیغمبران این عقیده را داری، حاشا کرده خواهد گفت: معاذالله، اعتقاد اهل سببا چنین بود.

۲۸- میرزا قاسمی در نفی حشر و معاد کلام خیام را می‌یسندد: «باز آمنت لیست چو رفتی رفتی»، (ملحقات، ص ۱۳۰). همچنین نگاه کنید به بخش پنجم.

اما عاقل می‌فهمد که اعتقاد خود را به زبان اهل سبا بیان می‌کند. آشکار است که اکثر مردم بلکه شراح او نیز این حیلۀ او را فهم نکرده‌اند. خصوصاً که ملای رومی بعد از اظهار مکنون ضمیر خود با هزار قسم توپ و تفنگ اهل سبا را مقابلۀ کرده، با ایشان می‌جنگد، و بر تصدیق پیغمبران هزار گونه جفنگ می‌سراید و اهل سبا را از منکران می‌شمارد. اگر چه دلایلش نسبت به اقوال اهل سبا در غایت سستی است - اما در نظر عوام و غافلان طرق طرف زیاد دارد. برای خود ملای رومی علی‌السویه است؛ مطلبش آن بود که فسق پیغمبران را بروز دهد، معهدا از مضرت و اذیت جهال عصر خطرناک خود سالم بماند. ۲۹ سبک مولوی را در بیان فکرش به درستی می‌سنجد:

«خلاصه همه عقاید مولوی مخالف شرع شریف است. ولی آرای خود را در میان افسانه‌های روباه و شغال به شیوه‌ای پنهان داشته که درک آن دشوار است. به مثل داستانی را آغاز می‌کند، وسط مطلب حرفی را به طور گذران می‌پراند، داستان را قطع می‌کند، به تصورات و تمقلات دور و دراز می‌پردازد، رشته سخن را در خاطر خواننده عامی گم می‌کند و ذهن او را پرت می‌سازد، یکباره دنباله قصه را می‌گیرد. خواننده معمولی خرسند می‌گردد که به اصل داستان باز گشته و از دست تخیلات و تمقلات نامفهوم خلاص شده است. ولی خبر ندارد که مقصود مولوی همان سخنی بوده که به طور گذران گفت و رفت، و به خواننده عارف نیز مفهومی افتاد.»

۲۹- میرزا فتحعلی این قطعه را که به دنبال شعر مولوی آورده به فارسی نوشته است و حال آنکه متن مقاله به زبان ترکی است. متن قطعه فارسی نیز در چاپ ۱۹۶۱ مجموعه آثار میرزا فتحعلی (ج ۲) ناقص است یعنی چند کلمه افتاده دارد. اما در مجموعه چاپ ۱۹۳۸ (ج ۲) متن درست و کامل آمده و ما از همین مأخذ نقل کردیم.

باز برای اینکه پرده ابهام بر روی عقایدش بکشد از «عبادت و ریاضت دم می‌زند، در اثبات کشف و کرامت و معجزه دلایل پوچ و اخبار مهمل مانند قصه اصحاب کهف، داستان خضر و مانند آن را ذکر می‌کند، و در تصدیق انبیا و اولیا آیات و احادیث می‌آورد، سگت و گربه را یکجا جمع می‌نماید، انواع مطالب بیهوده و هزلیات را بهم می‌آمیزد، و به ظاهر موعظه و اندرز می‌دهد. خواننده عادی را خسته می‌سازد و او را هاج و واج می‌گرداند؛ بیچاره گمان می‌برد که مولوی به حقیقت يك وجود سراپا اعتقاد است.»
 با روشی که پیش گرفته «عقیده مولوی در نظر خواننده عامی پنهان می‌ماند؛ کافر شمردن او شرعاً امکان ندارد. معلوم است که زمان او عصر خوفناکی بوده - از شدت جذبه و ذوق خواسته حرفش را بزند، اما بر جانش ترسیده. ناگزیر آن نوع تکلفات را بکار برده است. گر چه این نوع تکلفات خوش‌آیند مذاق مصنفان قرننگ نیست - يك نوع استادی است که از عهده سایر مردم بر نمی‌آید.»

در پایان مقاله انتقادی خود چند نکته دیگری را به اجمال آورده: «در عقل و ادراك و ذوق مولوی تردید نباشد.» اما گاه جلف و سبک است. «در جلفی و سبکی به مرحوم آخوند ملا عبدالله شباهت بسیار دارد.»^{۳۰} به علاوه «بیعار و دراز نفس است که حوصله خواننده را سر می‌برد.» از مطالب حکیمانه و نکته‌های با معنی و داستانهای بامزه آن که بگذریم - اقوال «کهنه و پوسیده و بی‌لذت و تکرارهای خسته‌کننده» زیاد دارد. ترجمه مثنوی به زبانهای دیگر «عديم الامکان است زیرا سخن

۳۰- آخوند ملا عبدالله گویا همان استاد میرزا شفیع کنجوی باشد. (نگاه کنید به حاشیه ص ۱۲).

مثنوی نظم و توالی ندارد.» و حال آنکه کلام فردوسی را «حتی به زبان ختایی هم می‌توان ترجمه کرد و مضمونش روشن در می‌آید.» «به‌منظور شناسایی درست سبک مولوی سه حکایت به زبان ترکی بنظم سرودم و فرستادم - اما نتوانستم مانند او مغز مطلب را پنهان بدارم. واقعاً در مستور ساختن مغز کلام و جان سخن استاد کامل و حریف بی‌بدل است.»

گفتار میرزا فتحعلی در حد يك مقاله انتقادی درخشان است. اندیشه تحلیلی و نازک‌اندیشی نویسنده از آن خوب برمی‌آید. البته او از نظرگاه متفکر مادی بر مثنوی می‌نگرد، و قصدش این است که نمونه‌ای از بحث و انتقاد جدید ادبی بدست دهد. از همین لحاظ و همچنین از نظر تعقل ژرف نویسنده در تاریخ تحول افکار بسیار ارزنده است.

در آغاز سخن گوید: «هرآینه صاحب‌دلی را یافتید این شرح را بر او بخوانید.» و با این پیام گفتارش پایان پذیرد: «اگر در تفسیرهای مثنوی که نزد خود دارید، در اول یا آخرش اوراق سفیدی باشد، این مقاله را بر آن بیفزایید؛ به‌روزگار یادگار بماند.»

ضمیمه

۶. مثل حکیم سیسموند در فن معاش

ژان سیسموندی^۱ عالم اقتصاد، تاریخ‌نویس و نقاد فلسفه ادبیات از متفکران سویس است. آثار گوناگون دارد و برخی از آرای او هنوز با ارزش و مورد عنایت اهل نظر می‌باشند. از آن جمله در مبحث عمده بحران اقتصادی است. دانشمند سویسی سبب بحران اقتصادی را در نظام سرمایه‌داری می‌بیند، اعتقاد دارد از آنجا که در جامعه سرمایه‌داری نیروی خرید و مصرف قشر پائین هیات اجتماع ناچیز و بسیار محدود است - محصولات صنعتی بدون مصرف می‌مانند و برف انبار می‌گردند. از سوی دیگر این معنی در نهاد نظام سرمایه‌داری نهفته که میزان تولید به‌الزام باید افزایش بگیرد. این تضاد اجتماعی بحران اقتصادی را پرهیز ناپذیر می‌گرداند، و به‌طور ادواری بروز می‌کند. سیسموندی نظریه‌اش را با مطالعه در تحول اقتصادی انگلیس به‌دنبال انقلاب صنعتی - و پس از مشاهدات خود در آن کشور مقارن بحران ۱۸۱۸ ساخت. و آن را در کتاب «اصول جدید اکونومی پلیتیک» پروراند، دستگاه اقتصادی انگلیس را سخت مورد حمله قرار داده است.

1- J. Sismondi, 1773-1842

میرزا فتحعلی با موضوع کتاب میسموندی آشنایی داشته، از آن نام می‌برد. و اندیشه متفکر سوپسی را ضمن حکایتی بیان کرده است. اما معلوم نیست چرا میسموندی را که اصلاً ایتالیایی بود، به‌عنوان «حکیم انگلیسی» خوانده. بامزه‌تر اینکه می‌نویسد آن حکیم در پارلمان انگلیس بالای منبر رفت و چنین و چنان گفت. اینها ساخته ذهن خودش هست. مثل حکیم مزبور در آثار میرزا فتحعلی چاپ شده، در پایان آن تصریح دارد که از کتاب «اکونومی پلیتیک» در سپتامبر ۱۸۶۵ (ربیع‌الثانی ۱۲۸۲) ترجمه نموده است. ۲. نوشته میرزا فتحعلی شامل دو قسمت است: در مقدمه بحث علمی جدی دارد، به دنبال آن اصل مثل را آورده است. نگرش مادی نویسنده در مقدمه مزبور نمایان است. تأمین «احتیاج جسمانی» را «واجب‌ترین ضروریات حیات» می‌داند. و تمیز داده که «امنیت» از شرایط اصلی آن می‌باشد. نکته‌های عمده دیگری که در نیازمندی آدمی به پرورش عقلی و جسمی آورده - ضمن گفتارهای پیشین خواندیم. مطلب با ارزش دیگر اشاره نویسنده به تحول اقتصادی اروپا به دنبال انقلاب صنعتی است که در سده هیجدهم آغاز گشت و سرانجام احوال جهان را دگرگون ساخت. اصطلاح «انقلاب صنعتی» را بکار نبرده، اما همان معنی از بیانش برمی‌آید.

میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی مترجم زبردست نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی، «مثل حکیم میسموند» را در ۱۲۸۷ از زبان ترکی به فارسی برگرداند و در همان سال منتشر ساخت. در واقع این اثر نویسنده را پس از نمایش «ملاابراهیم خلیل کیمیاگر» ترجمه کرده، اما یک سال پیش از آن بچلپ رسانیده است. این معنی از دیباچه قراچه‌داغی بر حکایت مزبور آشکار می‌شود. در ضمن گفته شود توضیح چند کلمه‌ای که در آغاز حکایت نوشته شده نسبت به موضوع و معنی آن رسا نیست. مثل حکیم میسموند شیرین و خواندنی است. ۳. متن ترجمه قراچه‌داغی را می‌آوریم.

۲- آثار، ج ۲، ص ۲۵۸ - ۲۵۵.

۳- توجه مرا به ترجمه و نشر مثل حکیم میسموند به فلر می آقای مایل بکناش جلب نمودند و نسخه آن را در اختیار نگارنده قرار دادند. از ایشان تشکر دارم.

مثل حکیم میسوند

در منفعت جد و جهد و تحصیل معاش، و ضرر
آن در صورت افراط و تحصیل زیاده از قدر احتیاج

فلسوفی کتابی به زبان ترکی در تهذیب اخلاق محتوی برفنون
معاورات شیرین و مشتعل برنصایح و مواعظ دلنشین تصنیف فرموده
بودند. محض خدمت ملت و حصول اطلاع هم‌کیشان از فواید تیاتر،
نمایشخانه، و منافع کومدی، مکالمه مضحکه، چندی رنج را راحت
دانسته از زبان ترکی ساده و بی‌کم و زیاد به زبان فارسی درآورده، به
خاطرم می‌گذشت چه می‌شد این کتاب مستطاب بچاپ برسد، از لذت
سریع‌الافاده کومدی و منافع تیاتر عامه خلق بهره‌ور و همه ذوقها
محفوظ و ملتند گردد. صدم استطاعت چاپ مانع از نیل مراد بود.
روزی این حکایت را باز در لغت ترکی از ترجمه‌های آن جناب
که از کتاب ایکونومی پولتیک، فن معاش، نگاشته بودند برخوردارم.
پس از ملاحظه و محظوظ شدن دیدم ترجمه این مثل کمتر، مدت
اتمامش نزدیکتر، خواندن و شنیدنش با فایده، و اشتها و تکرارش
مفید است. و خرج چاپش هم چندان نیست. اذا اراد الله شیاهیا اسبابه.
ترجمه و چاپ این مثل را وسیله اتمام و چاپ رسیدن آن کتاب‌پنداشته
چند روزی خود را مشغول انجام این مختصر و مفید نمود. اگر
خداوندان نعمت و ارباب مکننت نیز به ملاحظه تربیت اطفال اندک
توجه و همتی در چاپ کردن آن کتاب بذل نمایند که اطفال مملکت و
کودکان وطن از خواندن آن بهره‌مند شوند، نوعی از علایم تربیت
وطن معدود خواهد بود. امید چنان است اطفال دبستان به‌آموختن
این مثل و خواندن آن کتاب بی‌تادیب استاد و کوشش پدر، به تحصیل
زبان فارسی شایق و مایل شده، از درس خواندن و تحصیل نمودن متنفر
و منزجر نگردند.

حکایت

شصت سال پیش از این در ممالک فرنگستان به‌خصوص در
انگلیس کتابها تصنیف کرده، به دلایل خوش و نصایح شیرین به مردم
حالی کردند که جد و جهد در کسب کار لازمه زندگانی، و منافعش
مایه آمایش و کامرانی است. و به قوت مواعظ مؤثره مردم را چنان
به تحصیل اوضاع معیشت شوقمند کردند که یکدفعه از روی میل به

شوق کار بی‌آرام به‌ساختن کارخانه‌ها و پیدا کردن صنایع به‌جان و دل اقدام کرده، در اندک زمانی زیاده از حد احتیاج همه عالم اسبابهای خوب، صنایع غریبه و چیزهای تازه حاضر ساخته - در فرنگستان و در سایر ممالک بازار و کاروانسرای هر شهر را از امتعه و اقمشه پر نمودند. از مال کار غافل بوده هرگز به‌خیالشان خطور نمی‌کرد که نتیجه این عمل باعث افلاس صاحبان مایه خواهد شد. زیرا که بنی‌نوع بشر را در ایام زندگانی سه‌قسم احتیاج است: احتیاج جسمانی؛ احتیاج عقلی؛ احتیاج روحانی.

انسان همیشه تلاش می‌کند که این سه احتیاج را رفع کرده، از لذایذ زندگی بهره‌مند شود. احتیاج جسمانی رفع می‌شود به پوشیدن و خوردن و نشیمنگاه و امنیت. احتیاج عقلی رفع می‌شود به‌تحصیل علوم و تحقیق قوانین طبیعت و انکشاف اسرار خلقت. و احتیاج روحانی رفع می‌شود به‌محبت عیال و آمیزش با خویشاوند و آشنایان و حب وطن. حتی محبت وطن و عیال پرروح چنان اثر دارد [که] در مزاجهای بعضی از مردم دوری عیال، جدایی وطن باعث هلاکت می‌شود. اسباب لازمه‌ای که برای رفع احتیاج اولی یعنی جسمانی شمرده شد - واجب‌ترین ضروریات حیات است. پس هرکس به‌تحصیل آنها مجبور است اقدام نموده، بدست بیاورد. در این صورت اگر در تحصیل تدارک بعضی زیاده از قدر کنایت تلاش کند، از تحصیل تدارک بعضی دیگر باز مانده باعث نقصان آنان می‌شود.

سیمونند که یکی از حکمای انگلیس بود مشاهده نمود ارباب مکنّت همه تنخواه خود را زیاده از حد احتیاج مردم - صرف تدارک امتعه و اقمشه کرده‌اند که بفروشدند. این عمل در این صورت برای همان ارباب تنخواه مایه نقصان و پریشانی است. پیش از وقت افلاس آنها را استنباط کرده، برای بیدارکردن از خواب غفلت در لندن، در پارلمنت یعنی در مجمع عام به‌منبر بالا رفته، کیفیت مستوره را تقریر و این مثل را به‌طریق وعظ برآنها بیان کرد.

مثل حکیم سیمونند

در ایام سابقه که هنوز فنون سحر و جادو مقنود نشده بود، مردمان ابله و نادان به‌این خیالات باطل عمر عزیز صرف کرده، وقت خود را تلف می‌نمودند. درویشی سالها در هندوستان دور گنبد دوار

به ریاضت نشسته، انواع و اقسام صحرها و مترها یاد گرفته به دفتر سینه خود ثبت کرده بود. روزی به عزم سیاحت به فرنگستان رفته، در «ژرمانیا» در شهر «لپسیک» کنار رودخانه، خانه «کاندالین» نام نقاش نهمه منزل گرفت.

درویش خدمتکار و مصاحب نداشت. هرروز از خانه بیرون می‌رفت، تا شب در شهر می‌گردید، باز برمی‌گشت، می‌آمد در همان منزل تنها می‌خوابید. اما همهٔ ماکولات و مشروبات او در منزلش بی‌زحمت حاضر می‌شد. کاندالین تمجب نموده باخود گفت: آیا ما یحتاج منزل درویش را که فراهم می‌آورد؟ يك روز صبح خلوتی آمده پشت پنجرهٔ درویش ایستاده، کمین کرد ببیند آب برای شستن دست و روی درویش از رودخانه که خواهد آورد؟ دید درویش برخاست از زیر تخت جارویی بیرون آورد، در پیش خود زمین گذارد، منتری خواند برآن دمید. در دم به شکل آدم برگشت، زود سبو را برداشته، در باز نموده به سوی رودخانه دوید، آب پرکرد آورد. در اطاق به خمره و چلاکها ریخت. درویش باز منتری خواند، همان آدم به صورت جاروب برگشت. اما کاندالین خواندن منتر دویم را ندید. و نداشت منتر دیگر هم هست که شکل آدم را دوباره جاروب کند.

کاندالین فقیر صاحب اهل و عیال بود، نوکر و کنیزی نداشت برود آب خانهٔ او را بیاورد. همیشه کارش این بود صبح برخیزد و سبو را بردارد برود از رودخانه آب کشیده بیاورد در خانه، خمره و ظرفها را پرکند. بعد بکار خود مشغول بشود. بخیال افتاد اگر می‌توانستم این منتر را از درویش بیاموزم هرروز جاروب آب خانهٔ مرا بکشد، من آسوده بکار خود پردازم چه خوب راحت می‌شدم. به همین خیال روزی صبح آمده پشت در اطاق درویش پنهان شد. خوب گوش داده همان منتری را که چند کلمه حرف بود به دقت تمام فرا گرفته، برگشت.

روز دیگر که از خواب برخاست زنش را بیدار کرده گفت: برخیز جارویی نزد من بیار. زنکه برخاسته جاروب را آورد. کاندالین گرفت پیش خود گذارد. پس از آن منتری که آموخته بود خوانده به جاروب دمید. به شکل آدم برگشته، سبو را برداشته به سوی رودخانه دوید، آب پرکرده آورد به خمره‌ها و چلاکها ریخت. کاندالین و زنش از شکل لذت برده از غایت خوشحالی که همچنین نعمت عظیمی بر آنها

نصیب گردید مدهوش ماندند. شکل پی در پی آب آورده، تمام خمرها و ظرفها را پرکرد، باز هم کشیده می ریخت تا از خمرها بالا رفته به خانه فرو آمد.

نقاش دید آب به اطاق می ریزد گفت: دیگر نیار بس است، لازم نیست. شکل چه می فهمد که چه می گوید. به قرار سابق جلد و چابک آبش را می کشد. آب اطاق را فرا گرفت. کاندالین و زنش تنگ آمده داد زدند: نیار نمی خواهیم، نمی خواهیم، نیار. شکل گوش نمی داد. تا آب در میان اطاق به زانو رسید. زنکه دست بچه ها را گرفته به حیاط دوید. کاندالین تیر برداشته زد شکل را از میان دو نیمه کرد. هر دو نیمه شکل شده، سو برداشته، از دو طرف پی آب دویدند. کاندالین هر چه زد پاره نمود هر پارچه اش باز شکل گشته، به آب کشیدن پرداخته تا شماره آب کش به شانزده رسید.

کاندالین خسته و عاجز مانده، تیر دور انداخته به سر و زانو می زد، فریاد می کرد. همسایه ها به صدای وی گرد آمده، دیدند آب در اطاق و دهلیز کاندالین به زانو رسیده، شانزده تا شکل بیزبان هی آب می کشند به خانه می ریزند. آلات نقاشی و تصویرانش همه روی آب ایستاده است. همسایه ها همه گذارش را پرسیده مطلع شدند. هر چه گفتند آب نیار بس است، دیگر لازم نیست - شکلها تشنیدند: ناچار به جستن درویش به هر طرف آدم روانه کردند. درویش از کجا پیدا می شود. زن کاندالین به سینه می زد، میان حیاط شیون می نمود، بیچاره کاندالین لاعلاج مانده نمی دانست چه کند. شکلهای بی مروت هی آب می کشیدند، به خانه می ریختند. چیزی نمانده بود رخنه به بنیاد خانه بیفتد.

ناگاه درویش به خانه برگشت. زن و شوهر به دست و پای درویش افتاده، التماس کردند. درویش هملن ساعت منتری خواند، شکلها باز به صورت اصلی برگشته، جان کاندالین خلاصی یافته خانه اش از ویرانی سالم ماند. توبه کرد تا دیگر از این گه ها نخورد؛ با منتر برای خود آب کش درست نکند.

آب بر انسان لازم است و یکی از الزام حوایج زندگانی است. اما اگر زیاده از مقدار کفاف باشد باعث می شود به مصیبتی که بر سر کاندالین آمد. پس ملبوسات برای رفع احتیاج جسمانی انسان لازم است، هر گاه از قدر کفایت زیادتر باشد بکار نخواهد خورد. و هر

تنخواہی برای علاوه بر احتیاج آن داده شد بی عوض مانده، باعث
افلاس ارباب استطاعت می گردد. تمام شد ترجمه فی شهر ذیحجه الحرام
سنه ۱۲۸۷ . . . محمد جعفر قراچه داغی.

۲. چند قطعه شعر

پیش از این دانستیم که نخستین اثر میرزافتحعلی منظومه‌ای است که در سوگ پوشکین سرود آنگاه که بیست و پنج ساله بود. آن منظومه را به سبک پیشینان پرداخته، حکومت تزاران را که پوشکین قربانی آن کشت به تلویح هدف نکوهش قرار داده است. راجع به دو ترجمه آن به شعر روسی، به وسیله خودش و به وسیله مارلینسکی بیشتر توضیح داده‌ایم.^۱ اشعار فارسی میرزا فتحعلی از نظر شیوایی و بیان شعری از حد متوسط نمی‌گذرند، اما از دیدگاه انتقاد اجتماعی درخور توجه‌اند. منظومه مزبور و چند قطعه دیگر او را نقل می‌کنیم.^۲ در انتخاب آنها به معنی اشعار و اندیشه انتقادی سراینده توجه داشته‌ایم.

۱- نگاه کنید به بخش دوم، ص ۳۸-۳۷.
۲- نقل از آثار میرزا فتحعلی (ج ۱، آثار ادبی، بادکوبه، ۱۹۵۸).

در مرگ پوشکین

نداده دیده به خواب و نشسته در شب تار
بگفتمی بدل ای‌کان گوهر اسرار.
چه شد که بلبل گلزارت از نوا مانده
چه شد که طوطی نطقت نمی‌کند گفتار؟
چه شد که راه سخن سنجیت شده مسدود
چه شد که پیک خیالت بمانده از رفتار؟
بهار آمد هان هر یک از بنات نبات
جمال خویش بارایشی کند اظهار.
بنفشه زار شد اطراف جویبار چمن
شکفت غنچه ناری به گلبن گلزار.
عروس دشت مزین ورا زیهر نثار
پراز جواهر ازهار دامن کهمار.
نهاده تاج شکوفه به تارک اندر باغ
نشسته خسرو اشجار با کمال وقار.
سران سوسن و زنبق به شادیش نوشند
شراب ژاله ز اقداح لاله با تکرار.
چنان زیاسمن آراسته است بزم چمن
که خیزه از نگهش چشم نرگس خمار.

به رسم تحفه خوش آمد کنان برد بلبلی
 بهسایران ورق گل گرفته در منقار.
 به آپاشی گلشن معاب بسته کمر
 نسیم صبح به تعطیر او شده عطار.
 به صوت ترم سحرگه نوا سرامت طیور
 که از نقاب تراب ای نگار سبزه سرآر.
 هرآنچه هست تهی دست نیست از هنری
 زهر کدام متاعیست اندرین بازار.
 یکی به حسن دل‌آویز و عشوه جلوه‌گر است
 یکی به ناله کند عشقیازیش اشعار.
 همه به ذوق و طرب وقت خویش می‌گذرد
 وداع کرده در این حال با الم یکبار.
 مگر تو کز فرح و شور بی‌نصیب شده
 ز خواب خامشی ای دل نمی‌شوی بیدار.
 نه در دلت هرسی نی به سر هوای کسی
 زمیل ناموری و خیال شعر کنار.
 مگر نه‌ای تو همان دل که حین غوطه‌وری
 به بحر فکر پی نظم چون در شهوار؟
 هزار دختر معنی طرفه را داری
 از آن لالی منظومه زیور رخسار.
 کنون ندانمت آخر ملولیت زکجاست
 کنون چرایی چو ماتمزده غمین و فکار؟
 جواب داد که ای مونسیم به تنهایی
 مرا دگر پس ازین در مدار خود بگذار.
 چو شاهدان چمن من هم از ندانستم
 که هست پاد خزان از پی نسیم بهار.
 بدان به تیغ زبان قامت سوار سخن
 زبهر نام بیاراستم درین پیکار.
 ولی مرا شده معلوم بی‌وفائی دهر
 مآل عاقبت خویش وجور آن غدار.
 نه بخردیست زمرغی که دیده دام به چشم
 برای دانه او باز می‌خورد تیمار.

صدای شهرت و آوازه هنر تویدان
 مثال توف درین جوف گنبد دوار.
 مگو خیال دگر دانم آنکه براهلش
 چگونه اجر دهد این سپهر کج رفتار.
 مگر توای زجهان بیخبر نه بشنیدی
 زپوشکین به خیل سخنوران سالار؟
 چه پوشکین که به هنگام نکته پردازیش
 صدای مدح زهرگوشه خاستی صدبار.
 چه پوشکین که کاغذ شدی سیه روزان
 که کاش خامه و پرافتد بروش گذار.
 خیال داشت به هر گردشش که چون طلوس
 هزار نقش غریب از سخن شدینمودار.
 به حسن طبع بیاراست بیت نظم لومو-
 نوسوف خیال وی آنجا گرفت استقرار.
 اگرچه ملك سخن را گرفت در ژاوین
 به حکمرانی و نظمش ولی شد او مختار.
 قمرزین از می عرفان بکرد پرجامی
 ولی بخورد وی آن می زکامه سرشار.
 گرفت شهرت فضلش جهان بدانگونه
 که شوکت نبقولای از خطای تا تاتار.
 مشار بود به انگشت در فضای شمال
 چنانکه مشرقیان راست ماه تازه مشار.
 پسر بفهم چنان و پسر به طبع چنین
 زهفت آب نژائیده بود مادر چار.
 کنون زمن به تعجب شنو که این ابوین
 نداشتند زیبی مهری مراورا عار.
 به تیر مرگ وجودش نشانه بنمودند
 ز روزگار وی آورده صد دریغ دمار.
 به يك تگرك صحاب میاه دور افکند
 به امرشان درخت حیات او را بار.
 چراغ روح وراکرد تندباد اجل
 خموش و ساخت شبستان جسم او را تار.

به تیشه ستم این باغان پیر برید.
 نهال نورس قدش ز صحن این گلزار.
 سرش که مخزن گنج معانی دل بود
 ز دورمار طبیعت بگفت خانه مار.
 ولی چو غنچه که می خواند بلبل طبعش
 به هستیش بزده سرکنون ز خاکش خار.
 پرید مرغ روانش ز آشیان بدن
 بگرد اتیس الم جمله صفار و کبار.
 زمین روس به یأس و حزن کند نوحه
 که ای قلیل زدست قتل بدکردار
 ترا نکرد خلاص آن طلسم توحقا
 ز شر ساحری این عجز جادوکار.
 زدوستان زمینی چه دور افتادی
 در آسمان تیرا باد رحمت حق یار.
 ز ملک باغچه سرا بوی عطر از آن دوگلت
 دهد به خاک تو نوارد با نسیم بهار
 از این خبر شه پیر سفید موقوفاز
 به شعرهای صبحی تراست ماتم دار.

تقلید و اجتهاد

علم را تقلید شان پر باد داد
«ای دو صد لعنت بر این تقلید باد»
جهل ما را اجتهاد آمد بدر،
العذر از اجتهاد ای با خبر.
این همه غوغا و تشویش جهان،
اختلافات همه ایرانیان،
هم ز تقلید است و هم از اجتهاد،
سینه چاک از هردو می‌خواهیم داد.
باد از تقلید ما را سرزنش،
خاصه از تقلید هود خرمنش.

مرثیه‌خوان

باز این چه شورش است که در جن و آدم است،
گویا علیق مرثیه‌خوان يك دومن کم است.
فریاد او زبهر درم در سرای ما،
بی نفخ سوز خاسته تا عرش اعظم است.
ای وای پول می‌طلبید زان سبب کتون،
آشوب در تمامی ذرات عالم است.
تنها نه ما فغان زطمعکاریش کنیم،
سره‌ای قدمیان همه برزانوی غم است.
کحط و هلا زيك طرف افکنده ولوله،
ملا زيك طرف همه‌جا کار درعم است.
درهر دیار خاصه در ایران پربلا،
از دست این گروه گدایپیشه ماتم است.
یکبار رستخیز بود اندر آن بسپان،
زین قوم، رستخیز به‌ما هر محرم است.

آزاداندیشی

من طالب اسم و رسم گشتم،
از حور بهشت در گذشتم.
هر روز وزوجنی چه خوانی؟
هیسات زحور کامرانی.
من دل به چرن - پرن نبستم،
از رنج نماز و روزه رستم.
برعالم معرفت قدم نه،
از وصلت حور این ترانه.
آن لذت روح عاللانست،
این لذت نفس جاهلانست.

منابع

۱- منابع اصیل

مکتوبات کمال‌الدوله: نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۱۲۳، دویت و شانزده ورق.^۱

آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخوندآوفا: چاپ حمید محمدزاده، حمید آراسلی، بادکوبه ۱۹۶۱.

آثار ادبی آخوندآوفا: چاپ فیض‌الله‌فاسم‌زاده، حمید آراسلی، حمید محمدزاده، بادکوبه ۱۹۵۸.

آثار هنری مشور و انتقادات ادبی آخوندآوفا: چاپ ح. آراسلی، م. عارف، بادکوبه ۱۹۵۸.

الفبای جدید و مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندآوفا: چاپ حمید محمدزاده، حمید آراسلی، بادکوبه ۱۹۶۳.

۱- امضای «فتحعلی» در پایان مقدمه کتاب ملاحظه می‌شود. نسخه‌ای است که میرزا فتحعلی برای میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله فرستاده. در ورق اول نسخه به خط دیگری نوشت شده: «مکاتبه کمال‌الدوله و جلال‌الدوله از میرزا فتحعلی آخوندزاده».

مصلاان آخوندزاده: (در بیان معاشنامه و داستان مبارزگان فریب‌جویده)، ترجمه سررا محمدحسین فراه‌دانی، طهران ۱۲۹۱ - ۱۲۸۸.

مثل حکم سه‌سوفند: [سررا و جعلی آخوندزاده] ترجمه سررا محمدحسین فراه‌دانی، طهران ۱۳۸۷.

ايرادات سررا فتحعلی به تاریخ رضاعلی‌خان هرات: نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مجموعه شماره ۱۴۹.

در تهیه حیرت از حکم انگلیسی چن استوارت: [نوشته آخوندزاده]، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مجموعه شماره ۱۴۹.

هوانظ، حکم فرنگی در ایام در اوایل «ریویوسیا» شورش فرانسه: [نوشته آخوندزاده]، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مجموعه شماره ۱۴۹.

بسط و درمیل مطالبی که در اواخر هرات ۱۸۷۳ از میرزا ملک‌خان شنیده شد: (گفتگوی آخوندزاده و ملک‌خان)، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مجموعه شماره ۱۴۹.

ترجمه مکتوب شزل‌مسر فرانسوی به‌صدرا‌عظیم عثمانی مورخ دوم مارس ۱۸۶۹: نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، مجموعه شماره ۱۴۹.

کتاب «سواره دوک‌سرای بریل»: نوشته شازل مسر فرانسوی، به ضمیمه نامه او به صدراعظم عثمانی، ترجمه علی‌نامه‌نگار، نسخه خطی، کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۴۸.

شرح آرشو میرزا فتحعلی آخوندزاد: تألیف ا. ابراهیم اوف، یادکوبه ۱۹۵۵

۲- برای متن چاپی آن نگاه کنید به: آثار، ص ۴۰۳ - ۴۰۰. انتساب این‌نوشت به ملک‌خان درست نیست.

۳- مضمون آن در ابتدا به عنوان «بیده» جزو ملحقات مکتوبات کمال‌الدوله صادر شده (ملحقات، ص ۴۵۳ - ۴۵۲). انتساب این نوشته به ملک‌خان درست نیست.

۴- برای متن کامل چاپی نگاه کنید به: الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۹۵-۲۸۶. نسخه خطی ناقص است به این معنی که در ورق شش قطعه‌ای افتاده دارد، و در پایان طلب نیز چند جمله درباره فراموشخانه حذف شده است.

۵- برای توضیح بیشتر راجع به دو مجموعه خطی شماره ۱۴۸ و ۱۴۹ نگاه کنید به: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، به‌اهتمام سیدعبدالله انوار، تهران، ۱۳۴۳.

(به زبان ترکی)

رسالة يك كلمه: میرزا یوسف خان [مستشارالدوله]. مهراں ۱۲۸۷.

مجموعه سه تبار منسوب به ملکم خان: ران، ۱۲۴۰

۴. مراجع درجه دوم

Bennigsen, A. Et Quelquejay, Cr. *La Presse Et Le Mouvement National Chez Les Musulmans De Russie Avant 1920*, La Haye. 1964

Blanch, L. : *The Sabres Of Paradise*, London, 1960.

Bricteux, B. : *Les Comedies De Malkom Khan*, Liège, 1933.

The Encyclopaedia Of Islam, New Edition, Vol. i. , Leiden, 1956.

Klimovitch, L. : *Is Istori Literature Savetskovo Vastoka*, Moscow, 1959

Malaya Sovetskaya Ensiklopedya. Moscow, Vol. 1. 1932, Vol. 2. 1936, Vol. 9. 1932.

Poety Azarbaijana, Moscow, 1962.

Rafili, M. : *Akhundof*, Moscow, 1959.

Schapiro, L. : *Rationalism And Nationalism In Russian Political Thought*, Yale, 1967.

Tinianof, Y. : *Smert Vazir Mukhtara*, Moscow, 1948.

عده فهرست آثار میرزا فتحعلی را از این مأخذ آقای باقر مؤمنی ترجمه نمودند و در اختیار نگارنده قرار دادند. از ایشان تشکر دارم.
۲- نویسنده حقیقی این سه نامشنامه میرزا آقای تبریزی است، انتساب آنها به ملکم خان صحیح نیست.

فهرست نام کسان

آخوندزاده، میرزا محمدعلی امرتسار در همه صفحات	اعتمادالدوله، میرزا ابراهیم خان شیرازی ۱۳۹
آدم، قهوجیس ۷۲ ح	انگلس ۷۱
آدیوسکی ۱۷	انصاری، شیخ مرتضی ۱۲۹
آراسلی، حمد ۳۱	انصاری، میرزا سعیدخان ۸۵، ۹۲
آردن ۳۴	ابواری، عبدالله ۶۱ ح
آندرویکف ۳۸	اوتسمی یف، حسن خان ۱۷، ۲۴، ۲۵
ابوالحسن بن هلال ۷۹ ح	امیر کبیر، میرزا آقاسی خان ۲۸، ۱۱۴، ۱۳۹
امن خلدون ۷۹ ح، ۱۲۴، ۲۲۷	۱۶۳
اس خلكان ۷۹ ح	باب، سیدعلی محمد ۲۱۳، ۲۱۴
امن سینا ۲۰۸، ۲۲۸	بابایوف، آقاعلی اکبر ۲۳
ابن مقله ۷۹	باراناشویلی ۱۶
اوریان ۱۶، ۱۸، ۳۸	باکل ۲۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
احسبی، شیخ احمد ۱۸۲، ۲۱۴	۲۳۳، ۲۵۴
احمد، حاجی ۹	باگراتیان ۳۹
احمد سرخسی ۷۱ ح	بایرون ۲۵۴
ازدوبادی، مسکرخان ۲۱، ۸۴	برزین ۲۳۲ ح
استرافسکی ۱۹، ۳۶، ۴۰	برز، آدلف ۱۲ ح
اسدآبادی، جمال الدین ۱۵۲، ۱۵۳	بریگکو ۶۸
اسکریب ۴۰	بستوزف = ملرینسکی
اسماعیل صفوی، شاه ۲۵۲	بکتاش، مایل ۶۳ ح، ۲۶۶ ح
اعضای انظار، شایقلی میرزا ۲۴، ۸۳	بکی خان، عباسقلی بیگ ۱۴، ۱۵، ۱۶
۹۲، ۱۳۳، ۲۴۳، ۲۵۸	۱۸، ۳۸
اعتمادالدوله، میرزا آقاخان نوری ۹۹	بلنسکی ۱۹، ۳۶، ۳۷

معایه خانم ۱۰	۱۶۴، ۱۵۹، ۱۰۱-۱۰۶، ۸۹، ۸۶
بیگلا (تزار روس) ۲۶، ۲۸، ۳۴	مشیرالوزاره، علی خان ۱۰۱، ۱۰۴ ح
بیگلا (کسور فراسه) ۱۸۷، ۲۳۱	۱۱۱ ح، ۱۱۲
۲۳۷-۲۴۴	معتمدالدوله، فرهاد میرزا ۲۴، ۶۰
سوس ۱۷۵	معین‌الملک، محسن خان ۲۳
وان ۲۵۴	ملانوز ۳۷ ح
رافف، ملاپناه ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱	ملکم‌خان، میرزا ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۶۸، ۷۰
والاس ۱۸۷	۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۸، ۱۰۲-۹۳، ۱۵۴
وزانسوف، ژنرال ۸۶	۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶
ولر ۲۰، ۳۹، ۸۶، ۱۴۶، ۱۸۹، ۱۹۰	۲۴۴
۲۳۳، ۲۵۴	نایب‌نون ۱۷، ۱۹۴، ۲۴۰
وینلینگ ۷۱	نادرشاه ۲۴۰
هدایت، رضاقلی خان ۱۱۱ ح، ۲۴۱	ناصرالدین‌شاه ۵۴، ۹۰
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵	نامق کمال ۹۴، ۱۵۲، ۱۵۳
هومبولت ۲۵۴	نایب‌الوزاره، میرزا عبدالوهاب خان ۲۴۴
هوس ۲۴۸	۲۵۶
هیوم ۲۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹	نسلرود، کنت ۳۹ ح
یوغنی سود = اوژن سو	نصر، سیدحسین ۲۱۸ ح
	نظامی گنجوی ۲۴۹، ۲۵۰

فهرست واژه‌ها و اصطلاحات^۱

تعبص هموطی	آزادی ۱۳۳، ۱۴۱، ۲۲۱
تماشاخانه ۶۳، ۲۱۱	آزادیت ۱۳۵
تنظیمات ۱۰۵، ۱۶۵، ۲۲۱	آزادی خیال ۱۴۲، ۱۴۳
تیاتر ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷	آفتور ۶۶
۲۶۷، ۲۱۱	انابست ۱۷۸، ۲۲۱
حب‌ملت ۱۱۷	اختیار و قبول ملت ۱۵۶
حریت جسمانی ۱۴۱	ایکونومی پولتیک ۲۶۷
حریت زوحنیه ۱۴۱	اینقویزاسیون ۱۹۷، ۲۲۴
حریت شخصی ۱۵۷	یاتریوت ۱۱۷
حریت کامله ۱۴۰، ۱۴۱	بازلمان ۱۵۲، ۲۲۹
حقوق آزادی ۱۳۶، ۲۰۵	یراتیک ۱۶۷
حقوق انسانیت ۱۴۸، ۲۰۵	یرتساتتسیم اسلامی ۱۰۷، ۱۸۶
حقوق بشریت ۱۳۶، ۱۴۱، ۲۲۱، ۲۲۵	۲۲۴ - ۲۲۰
حقوق حریت ۱۵۷	یروتستان ۲۲۲
حقوق عامه ۱۵۵	یروغریسیان ۹۱
دراما ۵۴، ۵۹، ۶۵، ۸۹	یردفره ۱۳۶، ۱۸۵، ۲۱۱
دیسپوت ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۱۹، ۲۲۹	ینزورد (پانسوز) ۱۴۵
دیسپوتیزم ۹۷، ۱۵۰، ۲۲۱	یوززی ۲۴۷، ۲۴۸
دیسپوتیه ۹۷	یولیتیک، فن ۱۴۵، ۲۱۰
درولسیون ۱۴۵	تئوریک ۱۴۷
دومان ۴۵، ۶۰	ترقی ۱۵۵

۱- این فهرست شامل لغت‌های فارسی و خارجی است که در لغای مظاهیم جدید در متن اصلی نوشت‌ها بکار رفته‌اند. لغات خارجی را معمولاً به املاى اصلی آوردیم. در تهیه فهرست توجه ما شتر مطوف به مفاهیم مدنی بوده است.

- دیولونیا ۱۴۱ ح
 ساطریق ۵۸
 سلطنت دیسپوتیه ۹۸، ۱۴۵
 سلطنت قونسی توتسی ۱۴۵، ۱۴۶
 سلطنت کونستنتیون ۱۴۵، ۱۴۶
 سلطنت مستقله ۱۵۰
 سلطنت معتدله ۹۸، ۱۴۵، ۱۵۰
 سیولیزاسیون ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۵۵، ۲۰۲، ۲۳۳
 سیولیزه ۲۱۷، ۲۲۹
 شارلاتان ۲۱۱، ۲۱۴
 طباطر = تیاتر
 علم اداره و بولیتیکه ۱۳۹
 غیرت‌ملت و خاک ۱۱۴
 فراموشخانه ۲۶، ۱۴۸
 فزیکا ۱۸۲
 فن معاش ۲۶۷
 فناتیزم ۹۷، ۱۰۷
 فیلسوفیت ۱۳۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۳
 فیلسوف ۱۴۵، ۱۸۴
 قانون نابلثونی ۱۵۵
 قرینقا ۲۵۷
 قونسورواتوران ۹۱
 قونسی توتسی = کونستنتیون
 کریتکا ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۴۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱
 کریتکانویس ۲۳۷
 کریتیک ۲۴۴
 کونستنتیون ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
- ۱۶۴
 کومدی ۶۳، ۲۶۷
 لیبرال ۱۰۳، ۱۹۲
 لیبرال بودن ۲۱۹
 لیبرالیسم ۱۳۱
 لیرته فیزیق ۱۴۱
 لیرته موزال ۱۴۱
 مجامع ۲۶
 مجمع‌عام (پارلمان) ۲۶۸
 مجمع شورت ۸۰
 مجمع و کلای‌رعایا ۱۵۲
 مجمع و کلای‌بجا ۱۵۲
 مساوات حقوقیه ۱۴۴، ۲۲۱، ۲۲۵
 مساوات در حقوق ۱۵۶
 مساوات در محاکمات ۱۵۷
 مساوات مالیه ۱۴۴
 مسلك پروقره ۱۴۷، ۱۵۱
 مکالمه مضحکه (کومدی) ۲۶۷
 ملت ۱۱۷، ۱۶۶
 ملتی ۱۱۷، ۱۵۵، ۲۵۲
 ملت بروزی ۱۱۷
 میتافیزیسیان ۱۸۸
 ناموس ملتی ۱۱۲
 نشئه آزادیت ۱۴۸
 نشئه وطن پرستی ۱۱۲
 نظامنامه حکومت ۱۵۵
 وطن ۱۱۷، ۱۶۶
 هیات مجتمه ۱۴۹

کتابهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

- | | |
|---|--------------------------------------|
| نوشته برنوت برنت | ۱ - آدم آدم است |
| ترجمه شریف لنگرانی | ۲ - امیر کبیر و ایران |
| نوشته دکتر فریلون آدمیت | ۳ - جنگ ویتام |
| نوشته برتراند راسل | ۴ - سووشون (نامنار) |
| ترجمه صمد خیرخواه | ۵ - گندری به هند |
| نوشته سیمین دانشور | ۶ - سفری در گردباد |
| نوشته ای. پی. فوردستر | ۷ - عرب و اسرائیل |
| ترجمه دکتر حسن جوانی | ۸ - مسائل فلسفه |
| نوشته یوگنیا س. گینزبرگ | ۹ - مجموعه قوانین و مقررات شهرداریها |
| ترجمه دکتر مهلی سمسار | ۱۰ - مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران |
| نوشته هاکیم رودنون | ۱۱ - یادداشت‌های روزانه |
| ترجمه دکتر رضا پراهنی | ۱۲ - تحلیل فلسفه منطقی |
| نوشته برتراند راسل | ۱۳ - آزادی با مرگ |
| ترجمه منوچهر بزرگمهر | ۱۴ - آلفای رئیس جمهور |
| گردآورنده هوشنگ زندی | ۱۵ - تاریخ طبیعت دین |
| نوشته دکتر شاپور راسخ و دکتر جمشید بی‌نام | ۱۶ - طب و پرستار |
| نوشته لئو. تروتسکی | ۱۷ - گلی برای تو (مجموعه شعر) |
| ترجمه هوشنگ وزیری | ۱۸ - مبانی زمین‌شناسی |
| نوشته منوچهر بزرگمهر | ۱۹ - استقراء ریاضی |
| نوشته نیکوس کلازاتزاکیس | ۲۰ - جبر و مطالبه خوارزمی |
| ترجمه محمد قاضی | ۲۱ - رسم فنی |
| نوشته میگل آنجل استوریاس | ۲۲ - سرگرمیهای هنر |
| ترجمه زهرا خانلری (کبا) | |
| نوشته دیوید هیوم | |
| ترجمه حمید عنایت | |
| نوشته دکتر محمد بهشتی | |
| از مجدالدین میرفخرانی (گلچین گیلانی) | |
| نوشته اوپروچف | |
| ترجمه عبدالکریم قریب | |
| نوشته سومینسکی - گولووینا - یاگلووم | |
| ترجمه پرویز شهریاری | |
| نوشته محمد بن موسی خوارزمی | |
| ترجمه حسین خدیوچم | |
| نوشته امیر منصور امیرصمدی - محمدجواد
الذخاری | |
| نوشته یاکوب ایسیدورویچ برلمان | |
| ترجمه پرویز شهریاری | |

